



این رزمنده قدیمی و صمیمی و پر تلاش، جوانی پاک و متعبد خود را جبهه‌های شرف و کرامت در دفاع از میهن اسلامی و نظام جمهوری اسلامی گذرانید و مقطع پایانی عمر با برکت و چهره نورانی خود را در دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام و در مقابله با اشقیای تکفیری و ضد اسلام سپری کرد، و در همین جبهه‌ی پر افتخار به آرزوی خود یعنی جان دادن در راه خدا و در حال جهاد فی سبیل الله نائل آمد.

رهبر معظم انقلاب سید علی خامنه‌ای  
۱۳۹۴/۷/۱۸



# بسم الله الرحمن الرحيم



ویژه نامه شهدای قرآنی • سال نهم • دی ماه ۹۴ • شماره ۱۲۰

مدیر مسئول: حمید صابر فرزام

سردبیر: مصطفی آجرلو

مدیر اجرایی: طاهره رفعت

مدیر هنری: علیرضا عبادی

عکس: صادق نیک‌گستر، مهدیه کرمانی، علی جباری

احمد لونی، علی نمازی

همکاران این شماره: آزاده غلامی، نجمه شمس، داود کنشلو، سجاد دبیریان، سمیه قربانی، صدیقه صادقی، لیلا محمدی، مریم علئی، تیمور کاکایی، سمیرا انصاری، علی فرج زاده و با تشکر از خبرنگاران و عکاسان شعب ایکننا در استان های قم، خراسان رضوی، خوزستان و یزد

با تشکر از اعضای ستاد یادواره شهدای قرآنی، خانواده محترم شهدای قرآنی و تمامی عزیزانی که در تهیه این ویژه نامه با ما همکاری داشته اند، به ویژه سازمان قرآن و عترت بسیج سپاه حضرت محمد رسول الله (ص) و موسسه دار القرآن بسیج

ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ



مادران شهیدا  
روایت عاشقی در بیان اسطوره‌های صبر

۹

۱۰

ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ



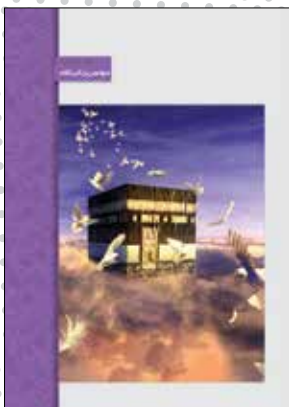
پدران شهیدا  
از سوگنامه‌های پدران تا حلاوت راهیان عاشقی

۱۹

۲۰

ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ



مهاجرین الی الله  
مفسر مهاجر  
آرزویی که در منا محقق شد  
متخلق به خلقی قرآنی و سلوک نبوی  
مسافر خراسان؛ مهاجر آسمان  
لباس احرامش را به کفن تشبیه کرد  
از استجابت نوای عرفه تا عروجی عرفانی

۲۵

۲۶

۲۸

۳۰

۳۲

۳۴

۳۶

## ویژه‌نامه

### سوره‌های سرخ

|    |  |
|----|--|
| ۲۹ | <b>علمداران حرم</b>                                |
| ۴۰ | مدافع شهید در طواف حرم عشق                         |
| ۴۲ | غربت حرم حضرت زینب(س) تاب ماندن را از عبدالله گرفت |
| ۴۴ | شهادت مزد جهاد خالصانه بود                         |
| ۴۶ | راه دفاع از اسلام ادامه دارد                       |
| ۴۸ | دلآوری که در گمنامی به خاک سپرده شد                |
| ۴۸ | تلاوت قرآن؛ عادت همیشگی                            |
| ۵۰ | پیروی از ولایت روشنایی راه در فتنه‌ها              |
| ۵۰ | شهادت‌تی عباس‌وار در روز تاسوعای حسینی             |
| ۵۲ | علمداران حرم                                       |
| ۵۴ | شهادت و تحقق زمزمه‌های شبانه                       |
| ۵۴ | آموزش مفاهیم به سه زبان زنده دنیا                  |
| ۵۶ | شهادت خللی در اراده ما ایجاد نمی‌کند               |
| ۵۶ | حسرتی به وسعت جاماندن از قافله شهدا                |
| ۵۸ | علاقه شهید خیزاب به سوره‌های واقعه وحشر            |



## ویژه‌نامه

### سوره‌های سرخ

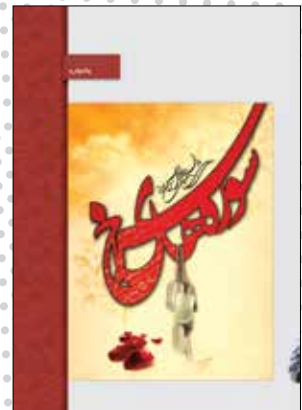
|    |                                   |
|----|-----------------------------------|
| ۵۹ | <b>هم‌زمان قرآنی</b>              |
| ۶۰ | شاگردان دیروز؛ نام‌آوران امروز    |
| ۶۱ | همسنگران دیروز و قاریان امروز     |
| ۶۶ | برگزاری جلسات قرآن در گردان مقداد |



## ویژه‌نامه

### سوره‌های سرخ

|    |  |
|----|--|
| ۶۷ | <b>یادواره سوره‌های سرخ</b>                            |
| ۶۸ | شهدا طلایه‌داران سبک زندگی قرآنی هستند                 |
| ۶۸ | بهره‌گیری از هنر در بزرگداشت شهدا                      |
| ۶۹ | بصیرت شهدا، راهگشای رسیدن به شهادت بود                 |
| ۷۰ | همکاری ۲۰ دستگاه قرآنی در سومین یادواره «سوره‌های سرخ» |
| ۷۰ | آغازی نیک در انتظار رسیدن به مقصد مطلوب                |
| ۷۱ | موسیقی؛ سوره‌های سرخ                                   |
| ۷۲ | بازنمایی فرهنگ شهدا با برپایی جشنواره «سوره‌های سرخ»   |
| ۷۲ | ترسیم تمثال شهدای قرآنی                                |
| ۷۳ | تداوم، ابزار موفقیت جشنواره                            |
| ۷۴ | شهادت؛ بزرگترین هنر شهداست                             |
| ۷۴ | معرفی شهدای گمنام                                      |





**سالروز انجام عملیات  
کربلای چهار؛**

عملیات کربلای چهار با رمز  
«محمد رسول الله (ص)»  
در محور ابوالخصب، به  
طور گسترده در تاریخ پنجم  
دیماه ۱۳۶۵ به فرماندهی  
سپاه انجام شد.

**سالروز پایان عملیات  
مطلع الفجر؛**

عملیات مطلع الفجر با رمز  
«یا مهدی (عج) ادرکنی» در  
محور گیلان غرب - شیاکوه  
به صورت نیمه گسترده در  
تاریخ ششم دیماه ۱۳۶۰ به  
فرماندهی مشترک انجام شد.

۱۵ دی  
۱۶ دی  
۱۷ دی  
۱۸ دی  
۱۹ دی  
۲۰ دی  
۲۱ دی  
۲۲ دی  
۲۳ دی  
۲۴ دی  
۲۵ دی  
۲۶ دی  
۲۷ دی  
۲۸ دی  
۲۹ دی  
۳۰ دی

**مناسبت‌های دفاع مقدس در دی ماه**

**سالروز آغاز**

**دو عملیات ضربت ذوالفقار  
و کربلای پنج؛**

عملیات ضربت ذوالفقار  
یا خوارزم با رمز «یا الله»  
در محور ایلام - میمک به  
صورت نیمه گسترده در  
تاریخ ۱۹ دیماه ۱۳۵۹ به  
فرماندهی ارتش آغاز شد.  
سازمان رزم این عملیات  
متشکل از ارتش، سپاه،  
عشایر ایل خزل و ژاندارمری  
بود.

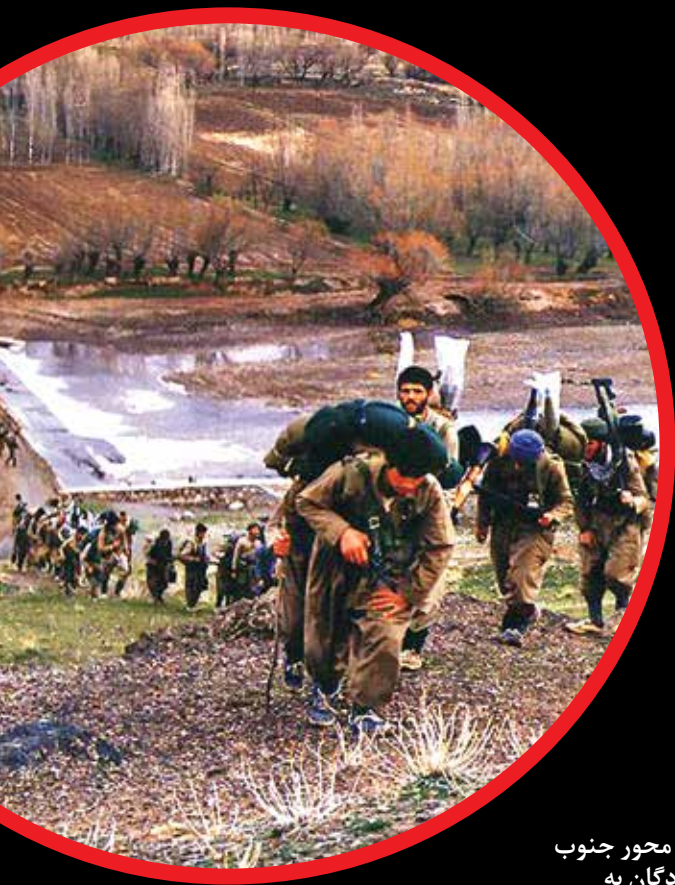
عملیات کربلای پنج،  
عملیاتی نظامی در جریان  
جنگ ایران و عراق است  
که توسط نیروهای ایران  
اسلامی با رمز «یا زهرا (س)»  
در محور شلمچه - کانال  
ماهی به صورت گسترده  
در تاریخ ۱۹ دیماه ۱۳۶۵ به  
فرماندهی سپاه جهت فتح  
بصره آغاز شد.

**سالروز انجام**

**عملیات توکل؛**

عملیات توکل نام یک  
عملیات تهاجمی نیروهای  
مسلح ایران در طی جنگ  
ایران و عراق است. این  
عملیات به صورت گسترده  
در تاریخ ۲۰ دی ۱۳۵۹ در  
محور آبادان - سه راهی  
ماهشهر به فرماندهی ارتش  
انجام شد.





**سالروز انجام  
عملیات نصر؛**

عملیات نصر در محور جنوب اهواز - دشت آزادگان به صورت گسترده در تاریخ ۱۸ دیماه ۱۳۵۹ به فرماندهی ارتش انجام شد.



**سالروز انجام عملیات  
محمد رسول الله (ص)؛**

عملیات محمد رسول الله (ص) با «رمز لا اله الا الله، محمد رسول الله (ص)» در محور نوسود - طویله به صورت نیمه گسترده در تاریخ ۱۲ دیماه ۱۳۶۰ به فرماندهی مشترک انجام شد.

**۱۸ دی**

**۱۲ دی**

**۲۴ دی**

**سالروز انجام**

**عملیات کربلای ۴؛**

عملیات کربلای شش در ۲۴ دی ماه ۱۳۶۵ به فرماندهی ارتش انجام شد، هدف از این عملیات پیشگیری از انتقال سریع نیروهای دفاعی عراق به سمت بصره بود که عملیات کربلای پنج در آنجا جریان داشت.

**سالروز آغاز**

**عملیات بیت المقدس ۲؛**

عملیات بیت المقدس ۲ با رمز «با زهرا (ص)» در محور ارتفاع قمیش - سلیمانیه به صورت گسترده در تاریخ ۲۵ دیماه ۱۳۶۶ به فرماندهی سپاه انجام شد.



## سخن نخست

مفهوم شهادت در قرآن مبنایی وسیع دارد و شهید جایگاهی والا که یکی از ملموس‌ترین آنها «... بل احياء عند ربهم يرزقون» است؛ در این میان شهادی قرآنی پرورش یافته مکتب قرآن بوده و پس از تربیت در محضر پدران و مادرانی استوار و دین‌دار، پای رحل‌های قرآن جلساتی تلمذ کرده‌اند که اولین جوشش‌های ناب جهاد در راه خداوند را لمس کرده و به آن جهت دادند و برای رسیدن به مقصد مطلوبی که همانا رسیدن به کمالی متعالی است، مصداق عملی آیات کلام وحی شدند و در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور یافتند.

هشت سال دفاع مقدسی که برای پاسبانی از مرزهای جغرافیایی و محافظت از ارکان آرمان‌های انقلابی امام امت بود، در میان رزمندگانی رقم خورد که خیل عظیمی از آنان در مکتب قرآن و اهل‌بیت(ع)، روشنای راه خود را یافتند و بر اساس امر ولی فقیه زمان، لباس رزم بر تن کرده و در نبردی نابرابر، چهره در چهره ظلمی خصمانه جنگیدند و در این راه، عاقبتی نیک برای خود رقم زدند.

شهادی دفاع مقدس و شهادی که امروز نیز با عنوان «مدافعان حرم» عطر یادشان در کوچه‌پس‌کوچه‌های این شهر می‌پیچد، هر یک خود، مصداقی از شهادی قرآنی هستند که نه تنها با صوت زیبا و انس و الفت با آیات کلام وحی بلکه با عمل به آموزه‌هایی ناب، نزد معبود خویش سر بلند حضور یافتند تا از برترین نعمت پروردگار که همانا رضایت اوست، محضوض شوند.

امروز برکت حاصل از عطر حضور و یاد شهدا و قداست برگرفته از وصایای ناب و نصایح ماندگارشان آنچنان در میان بازماندگان این غافل‌گران بهاست که باید آن را همچون طوطیای چشم دانست و بر لوح جان محفوظ داشت و با بهره‌مندی از چراغ راهی که همچنان بر سر مسیر زندگی روشن ساخته‌اند، در راهی که راه سعادت است، گام برداشت.

این نشریه با بیان ناگفته‌هایی از زندگی شهادی قرآنی و نیز معرفی شهادی مدافع حرم که برای دفاع از مرزهای ایمان در عراق و شام، در مسیر عاشقی به قافله شهدا می‌پیوندند، در چند پرونده تنظیم شده است؛ در پرونده اول به بیان مطالبی در رابطه با شهدا از زبان مادران شهید می‌پردازیم؛ در پرونده «مادران شهدا» که طلایه‌داران صبر نیز نامیده می‌شوند در روزگاری که این مادران و اسوه‌های صبر، دارفانی را وداع گفته و در جنت برین میهمان فرزند شهید خود گشته‌اند، برای شنیدن ناگفته‌های زندگی این شهدا، هم کلام خواهران شهید شده‌ایم.

پرونده دوم، «پدران شهدا»، با همراهی نفس‌های سنگین ثانیه‌ها از محضر مردانی که درد فراغ فرزند را فروخوردند و محکم و استوار ایستادند، بهره‌مند شده است؛ مردانی که پشت دیوارهای غم دوری دردانه‌شان آرام گریستند اما در مقابل نگاه دشمنان، استوار ماندند و بر سر علی‌اکبرهای قربانی‌شده‌شان نقل پاشیدند و آنان را راهی مسلخ عاشقی کردند.

پرونده سوم با ۶ مهاجر الی‌الله مزین گشته است؛ مهاجرانی که در مسیر رسیدن به حجتی مقبول، راهی آسمانی برگزیدند و راهی جنتی ابدی گشتند. پروند چهارم این نشریه با عنوان «علمداران حرم» به بیان ناگفته‌هایی از شهادی مدافع حرم پرداخته است؛ شهادی که به طواف حرم عشق رفتند تا با دفاع از بارگاه بانوی صبر، حضرت زینب(س)، ظلم مظلوم بستانند و بر ظالمی که دشمن‌ترین مردم به دین اسلام است بتازند؛ جوانانی غیور از این سرزمین که پیکرهای گلگونشان با نشان افتخاری از سالار شهیدان به وطن باز می‌گردد.

پروند «همرزمان قرآنی» به بازگویی خاطرات و ناگفته‌هایی از زبان همزمانی می‌پردازد که سال‌ها قبل هم‌سنگر و هم‌رزم بودند و این روزها در فراغ یاران سفر کرده با بغضی نهان از خاطرات هم‌رزمان شهید خود می‌گویند.

فصل آخر نیز علاوه بر ارائه گزارشی از دو یادواره «سوره‌های سرخ» که طی سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ به همت سازمان قرآن و عترت بسیج سپاه محمد رسول‌الله(ص) برگزار شده است، به بیان فعالیت‌های ستاد یادواره شهادی قرآنی در راستای تحقق اهداف «سوره‌های سرخ» می‌پردازد؛ از آنجا که سومین یادواره شهادی قرآنی با شعار «شهادی قرآنی، پرچمداران بصیرت» برگزار می‌شود، در این فصل به بیان نکاتی در رابطه با تبیین شعار این یادواره از زبان پیشکسوتان قرآنی پرداخته شده است.

همچنین با توجه به رویکرد سومین یادواره «سوره‌های سرخ» که «شهادی قرآنی در قاب هنر» خواهد بود، هنرمندانی از جمله برنامه‌سازان، تهیه‌کننده مستند سوره‌های سرخ و خطاطان و نقاشان در رابطه با این رویکرد به بیان مطالبی می‌پردازند.

امید است که یادواره سوره‌های سرخ در مسیر تحقق اهدافی که همانا تبیین مسیر زندگی و سعادت‌مندی شهادی قرآنی است به فعالیت‌های خود ادامه داده و طلایه‌داران سبک زندگی قرآنی را به جوانان امروز معرفی کند.

سوره های سرخ

## مادران شهدا





هنوز چشم به راهت نشسته مادر تو

# روایت عاشقی در بیان اسطوره‌های صبر



خواهر شهید میردامادی

◀ از آنها با عناوین بسیاری یاد کرده‌اند؛ از زینبیون گرفته تا اسطوره‌های صبر، همگی تنها بازی با واژگانیست که نشان از صبر بی‌حد و غایت آنانی دارد که روزهاست در حسرت دیدار فرزندان، چشم بر راه مانده‌اند. مادران شهدا؛ به راستی اسطوره‌هایی هستند که نه تنها دردانه‌های خود را در راهی بی‌ بازگشت به قربانگاه عاشقی فرستادند بلکه پس از شهادت فرزندان‌شان نیز، آرمان‌ها و اهداف آنان را دنبال کردند و برای رساندن پیام آسمانی‌شان از هیچ کوششی دریغ نکردند.

و حال امروز خیلی از آنان نیستند تا لحظاتی بتوانیم پای مادرانه‌هایشان آرام بگیریم؛ در نبود این مادران پای درد و دل‌های خواهرانه‌ای نشستیم که زینب‌وار از روزهای سخت شهادت برادر و تنهایی مادر سخن گفتند؛ خواهرانی که در نبود ستون استوار خیمه زندگی، یادها و یادگارهای شهدای آسمانی‌شان را زنده نگه داشته و روایت می‌کنند.

## خواهر شهید ابراهیم خسروآبادی

### همیشه در زندگی

#### از برادر شهیدم استمداد می‌گیرم

همیشه در زندگی به ابراهیم متوسل می‌شوم و از او استمداد می‌گیرم، برادرم بسیار مثبت‌اندیش بود و



احساس مسئولیت زیادی داشت.

ابراهیم انسانی بسیار خوش‌اخلاق و مهربان بود و همیشه هر کجا که قدم می‌گذاشت از کوچک و بزرگ دور او جمع می‌شدند.

بسیار درباره حجاب توصیه می‌کرد و تذکر می‌داد، از کودکی با قرآن بزرگ شد و نور خانه بود؛ در مدت زندگی جز خوبی و استواری در عقیده و مصر بودن بر عقاید دینی از وی ندیدم، هر جمعه در مراسم دعای ندبه شرکت می‌کرد و به نماز جمعه می‌رفت؛ ابراهیم انسانی ولایت‌مدار و انقلابی بود و ارادت زیادی به امام خمینی (ره) داشت.

### تربیت قرآنی

#### در آغوش مادری انقلابی

مصطفی ۱۷ دی ۱۳۴۱ در تهران به دنیا آمد و از همان کودکی با بچه‌های دیگر فرق داشت و بسیار باهوش و زیرک بود؛ برادرش از اساتید قرآنی است و مصطفی از ۱۵ سالگی با برادرش به جلسات قرائت قرآن و تدریس قرآن و معارف می‌رفت؛ مادرمان از کودکی او را پای رحل قرآن نشانده.



مصطفی در مهدیه تهران فعالیت داشت و در خدمت شهید حاج شیخ احمد کافی بود؛ علاقه عجیبی به قرآن داشت؛ او قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مساجد محل فعالیت می‌کرد؛ شب‌ها پاسداری می‌داد و حراست محله را برعهده داشت.

### فعالیت در ستاد مبارزه با مواد مخدر

بعد از پیروزی انقلاب در کمیته منطقه ۲ مشغول خدمت شد و پس از مدتی مصطفی را به دادستانی انقلاب اسلامی منتقل کردند. پس از مدتی نیز از سوی دادستانی به ستاد مبارزه با مواد مخدر معرفی شد. در مبارزه با مواد مخدر فعالیت‌های چشمگیری داشت. بارها و بارها به زاغه‌های زاهدان رفت و در سرما و گرما با قاچاقچیان مبارزه کرد.

### شهادت در حال وضو

مصطفی از خرداد ۶۲ در کسوت مقدس سربازی در جبهه فعالیت داشت؛ او در دزفول در منطقه فکه خدمت می‌کرد، در خط مقدم در دسته دیده‌موری راننده آمبولانس بود و مجروحین را به پشت خط منتقل می‌کرد؛ مدتی بعد به تنگه ابوغریب منتقل شد، تا اینکه روز جمعه و روز قدس وقتی مشغول وضو گرفتن بود خمپاره‌ای به او اصابت کرد و خون پاکش به زمین ریخت.



### علمدار هیئت

#### و پیرو راه سیدالشهداء (ع)

محمد هاشم در تیرماه ۱۳۴۵ در تهران، محله امامزاده یحیی (ع) متولد شد؛ برادرم بعد از مدرسه تمام وقتش را در کلاس‌های قرآن مسجد نورزاده میدان خراسان که توسط شیخ حسین انصاریان تشکیل می‌شد، می‌گذراند؛ در هیئت‌های محل که شب‌های سه‌شنبه تشکیل می‌شد، محمد قرآن اول مراسم را قرائت می‌کرد و با وجود سن کمی که داشت، بزرگسالان محل، احترام خاصی به او می‌گذاشتند.

### پیش‌مرگ عملیات بیت‌المقدس

۲۳ خرداد سال ۶۷ بود که محمد در منطقه عملیاتی شلمچه در عملیات بیت‌المقدس ۷ که از سه طرف محاصره شده بودند به عنوان یکی از پیش‌مرگ‌ها حضور داشت تا با دشمن مبارزه کند و به این واسطه کاری کند که دیگر رزمندگان بتوانند عقب‌نشینی کنند؛ محمد در همان منطقه در سن ۲۱ سالگی به شهادت رسید و پیکرش ۱۰ سال بعد از شهادت کشف و شناسایی شد؛ محمد را در ۱۸ مهرماه سال ۷۶ در ایام فاطمیه (س) تشییع کردیم و در قطعه ۲۸ بهشت زهرا (س) به خاک سپردیم.

برادرم در دانشگاه تربیت معلم قبول شده بود که بعد از دو ترم حضور در کلاس‌ها در دانشگاه شهرکرد اصفهان و رشته مهندسی کشاورزی گرایش امور زراعی، از دانشگاه تربیت معلم انصراف داد و به دانشگاه اصفهان رفت که یکی از دلایل حضور در دانشگاه اصفهان این بود که وابستگی خانواده نسبت به او کمتر شود تا زمینه را برای حضور در جبهه فراهم کند.

### پاکیزه به دیدار معشوق می‌رفت

ما کسی را از دست داده‌ایم که غم از دست دادنش هنوز التیام نیافته است؛ محمد از نظر نجابت، چشم پاک و غیرت فرد خاصی بود؛ حیای خاصی نسبت به محرم و نامحرم داشت؛ مخالف شدید غیبت بود و هر جا که از کسی غیبت می‌کردند، تذکر می‌داد و کمتر در آن محل حضور داشت؛ در مورد نظافت هنگام نماز خواندن بسیار مراعات می‌کرد و همیشه با لباس تمیز و رویی آراسته در نماز جماعت شرکت می‌کرد.

دائماً در مجالس امام حسین (ع) حضور داشت؛ در هیئت‌ها پرچمدار بود و مادرم مسبب اصلی این روحیه محمد بود؛ هر وقت در هیئت دنبال محمد هاشم بودیم از طریق پرچمی که به اسم حضرت ابوالفضل (ع) مزین شده بود؛ موقع نوشتن وصیت‌نامه بیش از چهار ساعت در اتاق نشسته بود و قرآن را در مقابل خود گذاشته بود و به نوشتن وصیت‌نامه پرداخت و تمام نشد و بعد از اعزام در جبهه آن را کامل کرد و برای ما فرستاد؛ در نامه‌ای نوشته بود که بعد از رسیدن وصیت‌نامه من به دست شما و بعد از شهادت، برای ویرایش به یکی از دوستانش که نامش را ذکر کرده بود، مراجعه کنیم.



مادر شهید علی نهری قاضیانی

### همچون سیدالشهداء (ع) سر در بدن نداشت



۱۶ ساله بود و هیچ‌گاه قرآن از دستش زمین نمی‌ماند، همیشه قرآن می‌خواند و خیلی از شب‌ها تا به صبح مشغول خواندن قرآن بود؛ یک شب پیوسته قرآن می‌خواند و با ترجمه‌ای که از قرآن بیان می‌کرد، من گریه می‌کردم. وقتی علی سن و سال زیادی نداشت؛ صفرعلی، برادر بزرگترش که در جبهه بود، مفقود شد؛ پدرش به دنبال او به جبهه رفت تا شاید نشانی از وی پیدا کند؛ علی شب و روز گریه می‌کرد، قرآن را روی سرش می‌گذاشت و از خدا می‌خواست که جنگ زودتر تمام شود. یکی از همان روزها علی به حیاط خانه رفت و شروع به خواندن نماز کرد که پدرش از راه برسد، نمازش که تمام شد، پدرش از در وارد شد؛ ۱۰ روز پیش از اعزام به جبهه به کوهستان رفت و در حین تمرین، بدنش مجروح و زخمی شد.

گریه می‌کردم که به جبهه نرود، به سختی او را بزرگ کرده بودم؛ مادر که با یادآوری خاطرات فرزندش، اشک در چشمانش حلقه زده، طاقتش تاب شده بود و ادامه می‌دهد: علی از قرآن سیر نمی‌شد.

نماز اول وقت برایش خیلی مهم بود؛ همیشه می‌گفت اول نماز بخوانیم، بعد غذا بخوریم؛ وقتی غذای گرم برایش می‌بردم، گریه می‌کرد و می‌گفت شاید برخی از افراد غذایی برای خوردن نداشته باشند، آن وقت من غذای گرم بخورم؟

علی در حین شهادت، سرش از بدنش جدا شد، وقتی خواب او را دیدم، داشت قرآن می‌خواند. گفتم چطور قرآن می‌خوانی؟ تو که سر در بدن نداری. در وصیت‌نامه نوشته بود که برای من عزاداری نکنید و لباس سیاه نپوشید، نگذارید خون عزیزان ما به هدر برود.

مادر که گریه امانش را بریده بود، با بیان اینکه از شهادت فرزندش ناراحت نیست، اشاره می‌کند: علی در عملیات بیت‌المقدس که برای آزادسازی خرمشهر انجام شد، در منطقه دارخوین و در تاریخ ۱۲ اردیبهشت‌ماه سال ۶۱ به دیدار حق شتافت و جام شهادت را نوشید.



مادر شهید ناصر شفیعی

**میان سنگر جبهه و دانشگاه،  
جبهه را برگزید**

ناصر متولد اول شهریورماه ۱۳۴۷ بود، از همان کودکی با استعداد و کوشا بود و بسیار به درس علاقه داشت؛ در کنار درس به قرآن هم علاقه‌مند بود و با گوش دادن نوار قرآن تلاوت را فرا گرفت.



در جلسات قرائت قرآن هم شرکت می‌کرد و خودش هم در مسجد، قرآن درس می‌داد؛ پیرو خط امام بود و همواره دیگران را به تبعیت از رهبری دعوت می‌کرد؛ تا آخرین لحظات عمرش هم دنبال یادگیری بود و در کنار قرآن نهج‌البلاغه هم می‌خواند. به نماز اول وقت تقید داشت و هر روز هنگام ظهر در حیاط منزل با صدای زیبا اذان می‌گفت؛ در مسجد در کنار تلاوت قرآن بین دو نماز با صدای زیبایش ادعیه می‌خواند، بعد از پیروزی انقلاب و با آغاز جنگ عزم رفتن به جبهه را کرد، اما من با او مخالفت کردم و گفتم: ابتدا حداقل مدرک دیپلم را اخذ کن بعد به جبهه برو. از آنجایی که دانش‌آموز بسیار کوشا و درس‌خوانی بود مدرک دیپلم را گرفت و در رشته عمران دانشگاه شریف پذیرفته شد، اما از بین سنگر جبهه و سنگر دانشگاه، جبهه را انتخاب کرد و راهی منطقه شد.

ناصر در عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ شرکت کرد؛ سال ۱۳۶۶ ماه رمضان در تابستان بود که به منطقه رفت، بعد از ماه رمضان مدتی به خانه آمد، وصیت‌نامه‌اش را نوشت و دوباره راهی منطقه شد، ناصر ۱۴ مردادماه ۱۳۶۶ در عملیات نصر به شهادت رسید.

بسیار با نشاط و فعال بود و در کنار پرداختن به امور معنوی و اخروی دنیا را هم رها نکرده بود؛ هنگامی که قصد رفتن به جبهه را داشت، گفت: امروز تکلیف است که در جبهه حضور پیدا کنیم. پیش از انقلاب ما در منزل رادیو روشن نمی‌کردیم، یک بار ناصر به منزل یکی از همسایه‌ها رفته بود و گویا رادیوی آنها روشن بود. ناصر به آنها گفته بود: گوش دادن رادیو حرام است و آنها هم از این حرف ناصر استقبال کرده بودند.

خاطره دیگر اینکه قبل از رفتن به من گفت: مادر جان کسانی که بدون رضایت پدر و مادر به جبهه می‌روند عاق والدین می‌شوند، شما راضی هستی؟ گفتم: راضی‌ام. گفت: پدر هم راضی است؟ گفتم: او هم راضی است. گفت: اگر شهید شوم چه می‌کنی؟ گفتم: به رضای خدا راضی‌ام فقط دوست دارم اول آیت‌الله شوی بعد شهید. پدر بزرگش گفت: کشور به پزشک و مهندس نیاز دارد، نرو بمان و درست را بخوان، گفت: بابا جان شهید چمران دکتر بود اما به جبهه رفت.



فرزند شهید محرم یوسفی

**هر صبح**

**با صدای اذان پدر بر می‌خاستیم**

علاقه خاصی به پدرم داشتم و همیشه صوت زیبای قرآنش در گوشم بود؛ در حال حاضر نیز ادامه‌دهنده راه ایشان هستم؛ در اطراف منزل ما که در محله علی‌آباد بود چادرنشینان زیادی زندگی می‌کردند و پدرم که وارد سپاه شده بود برای آن‌ها غذا و لوازم زندگی تهیه می‌کرد و بین آنها تقسیم می‌کرد. با توجه به اینکه به کارهای دیگری مشغول بود و از درآمد آن گذران زندگی می‌کرد، به مادرم می‌گفت: این پول بیت‌المال است و آن را در خانه خودم نمی‌توانم خرج کنم و من به اندازه خودم دارم که بتوانم زندگی خود را بگذرانم.



شهید در حیاط منزل خودمان شروع به گفتن اذان می‌کرد و صبح‌ها همیشه با صدای اذان از خواب بیدار می‌شدیم و به من سفارش می‌کرد که با دوستانت مهربان باش؛ همه دوستان مرا در حیاط جمع می‌کرد و شروع به یاد دادن سوره‌های کوچک قرآن می‌کرد؛ یکی از خاطرات آن دوران، این بود که وقتی پدرم از محل کار به منزل می‌رسید در داخل کوچه، با توجه به علاقه پدرم به بچه‌های کوچک، تمام دوستانم به همراه او حرکت می‌کردند و با او صحبت می‌کردند؛ در زندگی ساده‌زیستی را دوست داشت و در زندگی خود به کار می‌برد و من هم در زندگی از ایشان الگو گرفتم.

همیشه دوست داشت که بین فامیل صلح‌رحم وجود داشته باشد؛ روز قبل از رفتن به مأموریت تمام اقوام را به منزل‌مان دعوت کرده بود؛ در آن زمان که در محله‌های تهران منافقین فعالیت می‌کردند خبر درگیری منافقین در ساختمان ناسیونال را به مقرر کمیته دادند که منافقین ساختمان را گرفته‌اند و از آنجا به طرف مردم تیراندازی می‌کنند.

بعد از شروع مأموریت و اعزام به محل مورد نظر توانستند وارد ساختمان شوند و بعد از درگیری بین آنها تعدادی را به اسارت گرفتند و در هنگام ورود به ساختمان از ناحیه سمت چپ سینه و اصابت تیر به قلب ایشان مجروح می‌شود و در زمان اذان مغرب به شهادت می‌رسد.



مادر شهید علی اکبر

### برگزاری جلسات قرآن در «تانزانی»



در دوران بارداری علی، تمام ماه رمضان در جلسات قرآن حضور داشتم و به صورت پیوسته قرآن می‌خواندم و

در هنگام شیر دادن به فرزندم وضو داشتم.

ما از همسایگان شهید محمدعلی رجایی، نخست‌وزیر جمهوری اسلامی بودیم؛ به همین دلیل علی شاگرد ایشان بود و در مدرسه کمال تحصیل می‌کرد؛ او به علی استاد قرآن معرفی و علی نیز از این موضوع استقبال کرد. یکی دو بار علی توسط ساواک دستگیر شد که خانواده از این موضوع بی‌اطلاع بودند و تنها پدرش مطلع می‌شد و به دنبالش می‌رفت و او را می‌آورد. علی بسیار مهربان و دست و دل‌باز بود و به والدین احترام بسیاری می‌گذاشت؛ زمانی که او را برای ادامه تحصیل به انگلستان فرستادیم، سه روز پس از اعزام به خانه برگشت و با زحمت فراوان دوباره وی را راهی دیار غربت کردیم؛ برای علی سخت بود که دور از خانواده باشد؛ علی هر ۹ ماه یک بار به دیدن خانواده می‌آمد و مدتی را در کنار ما بود.

### تأکید شهید بر صله رحم

علی به صله رحم اعتقاد بسیار و تأکید داشت و هر گاه به ایران باز می‌گشت، حتماً به دیدار خواهرانش می‌رفت؛ حتی این سنت پسندیده را درباره مادر بزرگش که در منطقه‌ای دور ساکن است رعایت می‌کرد؛ حتی اگر مدتی که می‌توانست به دیدار اعضای خانواده و اقوام برود در حد چند دقیقه بود، این کار را انجام می‌داد. علی در مأموریت جهاد سازندگی در تانزانی به شهادت رسید؛ زمانی که خبر شهادت پسر را آوردند، پدرش در مغازه مشغول به کار بود که متوجه می‌شود چند نفر از جهاد سازندگی وارد شده‌اند؛ همان جا خبر شهادت علی را به پدرش دادند؛ تحمل این خبر بسیار سخت بود و از سویی پدرش باید هفت، هشت روز صبر می‌کرد تا بتواند به تانزانی برود.



مادر شهید محمد رسولی

### صدای قرآن

#### هر سحرگاه از آسمان می‌آمد

محمد فردی با ایمان و نمازخوان بود و در سن ۱۴ سالگی روزه می‌گرفت و نمازهای روزانه خود را در پنج نوبت می‌خواند؛ به او می‌گفتم چرا نمازهایت را به این شیوه می‌خوانی؟ جواب می‌داد، پیامبر(ص) به همین شیوه نمازهایش را می‌خواند.

در خانه خیلی ساکت بود و از کارهایش برای ما چیزی نمی‌گفت و رفتارش با ما خیلی خوب بود و در مدرسه هم خیلی از او تعریف می‌کردند.

همسایه‌های ما می‌گفتند که صبح خیلی زود بعد از اذان صبح صدای قرآن در محل شنیده می‌شود و بعد از بررسی در مورد صدای قرآن متوجه شدیم که محمد در پشت‌بام منزل به قرائت قرآن مشغول است.





مادر شهید امیر حسان ذوالعلی

**سفارش شهید بر  
پیروی از راه قرآن و ولایت**

پسرم در سال ۱۳۶۵ به دنیا آمد و در زمان شهادت تنها ۲۳ سال داشت اما خوشحال هستم که او به آرزوی من رسید و در راه ولایت جان خود را فدا کرد و به فیض ولایت شهادت نائل شد؛ البته این را بگویم که غم دوری این شهید سخت است، چون او در طول حیات پربار خود هرگز کاری نکرد که کسی از وی رنجیده شود؛ امیر حسان را باید جوانی نام نهاد که عاشق قرآن بود و برای اشاعه مفاهیم قرآن هم هر آنچه که در توان داشت انجام می‌داد.



یکی از آموزه‌های اسلامی که این شهید به شدت روی آن تأکید داشت، احترام به پدر و مادر بود؛ بارها به خواهر و برادرانش سفارش می‌کرد که احترام پدر و مادر جزء واجبات است؛ او طی شبی در ایام عاشورا که مراسم عزاداری و رسیدگی به کار هیئت طولانی شد، به خانه نیامد تا صبح که پدرش خواست برود جویای حال امیرحسان شد، دید که جلوی درب خانه نشسته است. وقتی از وی علت را پرسید، گفته بود که نوکری امام حسین (ع) آرزوی من است و برای این خواسته از خواب و آسایش خواهد زد، اما احترام به پدر و مادر جای خود را دارد؛ برای همین چون نخواستیم بود که ما را از خواب بیدار کند تا صبح جلوی درب خانه نشسته بود.

مادر شهید ذوالعلی در بخش دیگری از سخنان خود بیان کرد، معمولاً والدین به فرزندان خود نکات مثبت را یاد می‌دهند، اما امیر حسان شهیدی بود که به همه اطرافیانش درس انسان بودن را می‌داد؛ برای همین او با وجود این که طول عمر زیادی نداشت، اما عرض زندگیش به شدت طولانی بود. درباره این شهید باید این نکته را هم اشاره کنم که امیر حسان همیشه بخشی از سوره «واقعۀ» را در جیب داشت و در جلسات قرآن تأکید داشت که در ابتدای هر جلسه این سوره قرائت شود.

سفارش این شهید به همه مردم کشورش این است که همیشه پیرو راه قرآن و ولایت باشند، چون تا زمانی که این دو راه پیش روی آنان باشد، مسیر را به اشتباه طی نخواهند کرد.



مادر شهید زنده‌دل

**شهید زنده‌دل  
حافظ نیمی از قرآن بود**

زکریا ۸ خرداد ۱۳۳۶ در تهران به دنیا آمد و سال ۱۳۶۵ در سلیمانیه عراق به شهادت رسید؛ در ۱۰ سالگی پدرش را از دست داد و برای کمک به مخارج خانه مشغول به کار شد، در سن جوانی جذب ورزش فوتبال شد، این شهید بعد از دبیرستان به خدمت سربازی رفت، بعد از سربازی هم جذب آموزش و پرورش شد و خود را وقف اسلام و انقلاب کرد. حقوقی را که از آموزش و پرورش می‌گرفت سه قسمت می‌کرد، یک قسمت را برای گذران زندگی، قسمتی را به من برای امورات خانه و بخش اعظم دیگری را به فقرا می‌داد.



زکریا حافظ نیمی از قرآن بود و شاگردان زیادی را تربیت کرد؛ جلسات قرآن و نهج‌البلاغه را برگزار و اداره می‌کرد؛ او در دانشگاه الهیات مشهد قبول شد، ولی مدتی نگذشته بود که فردای عقدش عازم جبهه شد. بعد از مدتی خبر شهادتش رسید و فهمیدیم در سلیمانیه عراق شهید شده است؛ پس از شهادت پیکرش تا شش سال به ایران نیامد تا اینکه چند تکه از استخوانش بازگشت و در بهشت زهرا (س) دفن شد.



فرزند شهید احمد حجتی

خانه‌ای که

خانه امید نیازمندان بود



مقام والای شهادت پاداشی است که خداوند متعال برای کسانی که در راه خداوند تلاش و مجاهدت می‌کنند

قرار داده است؛ شهید حجتی از جمله کسانی بود که در این راه قدم برداشت و سعی و تلاش کرد که همیشه در راه خدا قدم بردارد و خداوند این توفیق را قسمت ایشان کرد. پدرم سعی کرد که ما تربیت قرآنی داشته باشیم و تلاش می‌کرد که ما به قرآن عمل کنیم و فرامین آن را به عمل برسانیم. ایشان چون فرد مذهبی و قرآنی بود برای ما برنامه‌های زیادی در این باره داشت؛ اوایل انقلاب، مساجد محل آموزش قرآن بود و پدرمان ما را به یادگیری قرآن از جمله تجوید، قرائت و تفسیر قرآن تشویق می‌کرد؛ پدرم در مسجد و منزل به ما آموزش قرآن می‌داد و در منزل بیشتر تربیت قرآنی مد نظر ایشان بود.

سفارش به مطالعه کتاب

ایشان ما را به عامل بودن به آیات قرآن دعوت می‌کرد، از لحاظ اعتقادی، حجاب و نماز تأکید داشت و ما هم تمام سعی خود را انجام می‌دادیم تا عامل به دستورات قرآن باشیم؛ پدرم حضرت فاطمه‌زهرا(س) و حضرت زینب(س) را به عنوان الگو برای ما معرفی کرده بود و می‌گفت که کتابهایی در این موارد مطالعه کنید تا بتوانید بهتر به زندگی قرآنی برسید.

پدرم رابطه‌ای بسیار صمیمی و دوستانه با اعضای خانواده داشت و صله ارحام را خیلی مهم می‌دانست و حتی به اقوام دور نیز سرکشی می‌کرد؛ منزل ما محل رفت و آمد همه اقوام و آشنایان بود، هیچ‌کس در خانه ما احساس غریبی نمی‌کرد و برای همین منزل ما را خانه امید خود می‌دانست؛ اگر کسی از شهرستان برای معالجه به تهران می‌آمد، خانه ما را برای اقامت انتخاب می‌کرد؛ خیلی از همسایه‌ها و اهالی محل برای مشاوره فکری و دینی یا بیان مشکلات و دغدغه‌های خودش به منزل ما می‌آمدند.

اقامه نماز جماعت در منزل

پدرمان نسبت به رشد و شکوفایی و تربیت دینی بچه‌ها حساس بود؛ شب‌ها وقتی که از مسجد برمی‌گشت، برای اینکه ما هم نسبت به نماز تشویق شویم، دوباره به نماز می‌ایستاد و ما نماز را به امامت ایشان به جماعت می‌خواندیم.



مادر شهید علومی

معلم قرآن و شاعری توانا



محمود معلم قرآن بود و شاگردانش بعد از شهادتش به من گفتند که قدر این نعمت را بدان، فرزند شما معلم قرآن بود. وی برای اینکه هنگامی که نیست ما باز هم به آموختن قرآن مشغول باشیم برای ما نوار قرآن تهیه کرده بود.

محمود به امر به معروف و نهی از منکر سفارش بسیار می‌کرد و چندین بار به خاطر تذکر نسبت به بدحجابی مورد ضرب و شتم قرار گرفت؛ شاعر هم بود و در محافل ادبی نطنز حضور مستمر داشت.

آن زمان که ما مغازه نانوائی داشتیم مدام به ما گوشزد می‌کرد مبدا اجناس کوپنی را به منزل بیاورید، این‌ها حق مردم است؛ قاری قرآن بود و به بچه‌ها درس قرآن می‌داد و در کنار آن در حوزه علمیه درس می‌خواند و مداح اهل بیت(ع) هم بود.



مادر شهید چیدری

### اغلب در روستاها

#### به آموزش قرآن می‌پرداخت

سال ۵۶ به مدرسه نیکان رفت، یک ماه پس از سال تحصیلی بود که انقلاب شد، آن زمان تلویزیون پیوسته از مستضعفین سخن می‌گفت و با توجه به اینکه فضای مدرسه نیکان خوب نبود، محمدحسین را به مدرسه پیام منتقل کردیم؛ در مدت زمانی که به جبهه می‌رفت در مدرسه حضور نداشت.



در جبهه که بود، به صورت مداوم نامه می‌فرستاد و از من می‌خواست که کتاب‌هایش را برایش ارسال کنم؛ از ۱۳ سالگی به جبهه رفت و شش سال در جبهه بود؛ زمانی که می‌خواست به جبهه برود، از من و پدرش اجازه گرفت. زمانی که به من گفت که اجازه رفتن می‌دهم یا خیر، به او گفتم که من گناه زیاد دارم، نمی‌توانم به تو بگویم که نرو. اگر احساس وظیفه می‌کنی، برو؛ ولی در عین حال با توجه به اینکه محمدحسین سن و سالی نداشت و کوچک بود، ناراحت بودیم.

فرزندم از کودکی به دنبال یادگیری قرآن بود و در کلاس‌های استاد دزفولی شرکت می‌کرد؛ کلاس دوم که بود، به تلویزیون رفت و در آنجا قرآن خواند؛ از کودکی به همراه دیگر کودکان، در زیرزمین و بر روی تخته سیاه قرآن می‌نوشت و نوار ضبط می‌کرد، مدتی را نیز در روستاها به تدریس قرآن پرداخت. محمدحسین نمی‌خواست که ریا کند، به همین دلیل کارهایش را به صورت مخفیانه انجام می‌داد؛ احترام به والدین را خیلی در نظر داشت و فرزند مهربانی بود. محمدحسین در عملیات بیت‌المقدس و در حلبچه به شهادت رسید؛ چهار ماهی می‌شد که می‌گفت شیمیایی شده است، به او گفتم برگردد تا به حال و اوضاعش رسیدگی کنیم، ولی گفت که کار دارد و کارش که تمام شود می‌آید ولی هیچ گاه برنگشت.

محمدحسین بسیار ایثارگر و مهربان بود؛ شب‌هایی که مادرم تنها بود، نزد او می‌رفت تا تنها نباشد، از دیگر خصوصیاتش که داشت این بود که بدون اجازه و رضایت من به هیچ مجلسی حتی مجلس قرآن نمی‌رفت؛ این خصلت را که کارهایش را مخفیانه انجام می‌داد نیز از پدرش به ارث برده بود. یک شب به خانه نیامد و من خیلی نگران بودم؛ وقتی از او در این باره سؤال کردم، گفت که نمی‌خواستم بگویم که ریا نشود، ولی می‌گویم که نگران نباشید؛ یکی از جانبازان قطع نخاع شده است و هر شب یکی از جوانان نزد او می‌رود تا کارهایش را انجام دهد، یک شب در هفته نیز نوبت من است.



مادر شهید شریفی

### صرف پول توجیبی برای تدریس قرآن

۱۲ ساله بود که همسایه ۷۰ ساله ما سگته کرد؛ قاسم ساعت و انگشترش را درآورد و به همسرش داد، ولی او ناراحت شد و به قاسم توهین کرد؛ همسایه را بردند و در بیمارستان فوت کرد؛ پس از چند وقت دست پسر ما را بوسید و از وی حلالیت خواست ولی قاسم به او گوشزد کرد که نامحرم است.

خاطره دیگر اینکه از کودکی عادت داشت تا به میدان خراسان می‌رسیدیم داخل باجه تلفن همگانی برود و صحبت کند؛ وقتی در جبهه بیسیم‌چی شد فهمیدم که علاقه وی به تلفن بی‌حکمت نبوده است.

قاسم عاشق قرآن بود؛ به بچه‌های محله قرآن درس می‌داد و با پول توجیبی خودش برای آن بچه‌ها جایزه می‌خرید؛ شلوارش وصله‌دار بود، ولی حاضر نبود شلواری تازه بخرد. قاسم سال ۶۲ در عملیات خیبر به شهادت رسید؛ جوانان امروز باید بدانند قرآن گنجینه‌ای است که همه ابعاد زندگی را در خود جای داده است.





مادر شهید بهرام مساوات

### شهادت فرزندم حلاوتی ماندگار داشت



بهرام، قاری قرآن و مؤذن مسجد لیلۃالقدر بود و با صدای دلنوازش همه را به فیض می‌رساند؛ شب‌ها که

از بسیج برمی‌گشت برایم سیب پوست می‌کند و چای می‌آورد و می‌گفت که مادر دعای توسل بخوان، من هم می‌خواندم. از مدرسه که برمی‌گشت اگر پیرزن یا پیرمرد ناتوانی را می‌دید که وسایلی دست‌شان است، بارشان را می‌گرفت و تا خانه می‌برد؛ در شهرک پلیس مسئول بسیج بود و بچه‌های خلاف‌کار را نصیحت می‌کرد.

کلاس رزمی هم می‌رفت و همیشه مشغول کارهای فرهنگی بود، خانواده و دوستان شهید هرگز ندیدند او کاری برخلاف عرف و قرآن انجام دهد، وقتی در خدمت سربازی بود، هر یک از سربازان طی یک شب خاطره‌ای گفتند و او در جمع آنها قرآن را با صوت دلنشین قرائت کرد که نوار کاست آن موجود است، خدا را شکر می‌کرد که سعادت قرائت قرآن نصیبش شده است.

۱۶ ساله بود که می‌خواست به جبهه برود، ولی اجازه ندادیم؛ پس دو سال سن شناسنامه‌ای خود را بزرگ کرد و به جبهه رفت. وقتی از فتح خرمشهر بازگشت، مرا با خود به بهشت زهرا(س) برد تا با دیدن مزار شهدای جوان و آنها که تک فرزند بودند آرامش پیدا کنم؛ وقتی سربازی‌اش در مشهد تمام شد، آماده رفتن به جبهه کردستان شد؛ رفت و ۱۹ ماه خدمت کرد تا اینکه خبر شهادتش را آوردند و خدا را شکر که صبر زیادی هم به ما داد، اگر نمی‌رفت شرمند می‌شدم.

یک بار در جلسهای که در صدا و سیما با حضور مادران شهید برگزار شده بود، از من پرسیدند اگر زمان به عقب برگردد باز رضایت می‌دادی پسر تو به خرمشهر برود؟ گفتم شهادتش سخت، ولی شیرین است. اگر می‌دانستم این قدر شهادت شیرین است، وقتی پسر ۱۶ ساله بود رضایت می‌دادم که به جبهه برود. از ۱۸ رزمنده‌ای که در اقوام ما به جبهه رفته بودند، خدا سهمیه شهادت را فقط به خانواده ما داد و افتخار می‌کنم که مادر شهید هستم.

پدر شهید بسیار به حرام و حلال توجه داشت و وقتی بهرام شهید شد اصلاً گریه نکرد؛ وقتی آزادگان برگشتند گفتم که ای کاش بهرام اسیر بود و برمی‌گشت، ولی پدر شهید عصبانی شد و به من اعتراض کرد. همسایه‌ای داشتیم که دخترشان مجاهد اعدامی بود؛ این همسایه از من می‌خواست به دیدارش بروم تا آرامش پیدا کنم؛ از همسر شهید مطهری تعیین تکلیف کردم و گفتم که اگر خانواده سخنی برخلاف دین و نظام نمی‌زنند رفت و آمد با آنها اشکالی ندارد؛ شهید مساوات هم همیشه به من تأکید می‌کرد که جلوی چشم این مادر، دخترم را نبوسم.



مادر شهید سیدعلی محمودیان

### با تلاوت قرآن به معراج پر کشید



گفتار و کردار سیدعلی قرآنی بود؛ همراه با تحصیل، علاقه زیادی به قرائت قرآن داشت و در این زمینه موفقیت‌هایی نیز کسب کرده بود؛ سیدعلی بسیار اهل طاعت، نماز و قرآن بود؛ عضو بسیج بود و در زمان نوجوانی برای بسیجیان کلاس قرآن برگزار می‌کرد و تعدادی از شاگردانش نیز شهید شده‌اند؛ اولین سخنی که به زبان آورد، نام خدا و قرآن بود که سرانجام نیز در زمان شهادت با تلاوت قرآن به دیدار حق شتافت.

سیدعلی قاری نماز جمعه منطقه بود و دائم سفارش می‌کرد که امام را تنها نگذارید؛ بعد از اینکه هفت ماه در جبهه به سر برد از ناحیه صورت جراحت پیدا کرد و با وجود داشتن مرخصی در همان هفته اول به جبهه بازگشت؛ برای آخرین بار در عملیات کربلای ۸ پس از ۹ ماه خدمت در جبهه به شهادت رسید.





مادر شهید ثامنی



مادر شهید محسن نیک‌پی

### حسین خانه

#### عاقبت بخیری‌اش را بافته بود

حسین عاشق واقعی قرآن بود؛ دائم می‌گفت که امام را تنها نگذارید؛ ۱۵ ساله بود که به جیبه رفت؛ به من گفت اگر راضی نشوی در خواب انگشتت را روی برگه رضایت‌نامه می‌زنم؛ با اینکه چندین بار خمپاره خورده بود و سر و دستش مجروح شده بود، تا زمان شهادتش نگذاشت من متوجه شوم، مخفیانه کارهای خیر انجام می‌داد.

به دلش برات شده بود که شهید می‌شود، مستأجر بودیم و صاحبخانه ما را جواب کرده بود؛ گفتم: حسین حالا چه کار کنیم؟ گفت: مادر من خانه‌ام را پیدا کرده‌ام تو دنبال خانه برای خودت باش؛ بچه‌ها را دور خودش جمع می‌کرد و برای رفتن به جیبه ثبت‌نام‌شان می‌کرد؛ یک روز یکی از همسایگان گفت که دیده حسین در زمستان بدون دستکش وسایل مسجد را می‌شوید وقتی گفته که حسین چرا دستکش دست نمی‌کنی گفت: من عادت دارم. یک بار در مسجد می‌خواستم تلفن بزنم؛ حسین گفت: مادر، تلفن مال بیت‌المال است، اول پولش را بده؛ حسین همیشه دوستانش را در منزل جمع می‌کرد و به آنها قرآن درس می‌داد.



### گرفتن رضایت مادر برای شهادت

محسن ۷ ماهه به دنیا آمد و دکترها گفتند که زنده ماندنش فایده‌ای ندارد ولی محسن زنده ماند؛ کلاس پنجم ابتدایی بود که معلمش در کلاس به صورت او ضربه‌ای زده بود و سر محسن به پنجره خورده و کبود شده بود. به معلم مراجعه و اعتراض کردم و در جواب گفت که من عصبانی شدم و نتوانستم خودم را کنترل کنم و بعد از شهادت محسن برای گرفتن حلالیت به من مراجعه کرد.

وقتی ۱۳ ساله بود و از مدرسه می‌آمد، می‌گفت که گرسنه نیستم و نهار نمی‌خورم، اما در هنگام غروب آفتاب و اذان مغرب، می‌دیدم که با یک لیوان چای وارد اتاق می‌شد و زمانی که من این صحنه را دیدم، گفت دوست دارم یک لیوان چای با کیک بخورم و بعدها فهمیدم که روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گیرد.



### دیدن خواب شهادت

مادر شهید با اشاره به شهادی محله گفت: محسن یک روز صبح از خواب بیدار شد و گفت که من شهید می‌شوم؛ به او خندیدم و گفتم، زیر لحاف خوابیده‌ای و می‌گویی که شهید می‌شوم؛ ولی محسن به من گفت که دیشب خواب دیدم که شهید فتحعلی میرزایی در حال رفتن است و به او گفتم، بچه‌های مسجد و بسیجی‌ها همه منتظر تو هستند و خبری از تو نداریم، بیا برویم مسجد، گفت: من باید بروم، در حال رفتن دنبال فتحعلی بودم که یک مشت کشمش و مغز گردو به من داد و گفت: که تو یک روز می‌آیی پیش من، ولی الان زود است.

در حال جارو کردن اتاق بودم، محسن تمام کارهای اعزام را انجام داده و برای خداحافظی آمده بود؛ به من گفت که من می‌روم جیبه، به او گفتم برو، گفت من می‌گویم می‌روم جیبه، بگو به امید خدا، من هم گفتم که برو. دو دستی به روی پاهای من افتاد و پای مرا بوسید، او را بغل کردم و گفتم که برو به امید خدا.

### مادر شهید حسین کثیری

#### آرزویم

#### شفاعت حسین است

حسین فرزندی بود که سر به زیر داشت، او در دو عملیات شرکت کرده بود؛ به او گفتم که حالا دیگر نوبت پدرت است که برود، ولی حسین در جواب گفت، «من تا شهید نشوم باید بروم»؛ دو بار از سپاه اعزام شد و بعد از اعزام دوم از ناحیه آرنج، دست و فک و صورت مجروح شد و یک سال در بیمارستان بستری بود و بعد از کمی بهبودی دوباره به جبهه اعزام شد.

روزی حسین همه دوستانش را برای خواندن دعای کمیل به منزلمان دعوت کرده بود و از من خواست تا برای آنها شام تهیه کنم؛ من برای آنها قورمه سبزی درست کردم، همه دوستانش آمدند و اتفاقی که در طبقه بالا داشتیم پُر شد، به حسین گفتم که وقتی مهمان دعوت می‌کنی خودت باید پایین اتاق بنشینی؛ در جواب گفت که اینها همه صاحب‌خانه هستند و یک قابلمه برنجی که درست کرده بودم مانند غذای امام حسین(ع) برکت پیدا کرده بود و به همه آن جمعیت رسید.



سوره های سرخ

پدران شهدا



باید ز دل گسست

# از سوگنامه های پدرانه تا حلاوت راهیان عاشقی

برادر شهید علی اصغر اصغری

**با سربند «یا خمینی»  
به وطن بازگشت**



سفره خانه ما با وجود ۹ برادر همیشه شلوغ بود و مادر برای نشستن بر سر سفره باید به دنبال جایی برای خود می گشت، ولی با شروع جنگ، سفره دیگر رونق خود را نداشت؛ اصغر همیشه به بوسیدن دست و پای والدین اصرار داشت و به بوسیدن دست به تنهایی اکتفا نمی کرد. وقتی هم که از عملیات با پای شکسته به منزل بازگشت، عصارا بر زمین انداخت و بر پای پدر افتاد و بر پاهایش بوسه زد؛ همین موضوع سبب شده بود که پدرمان بیش از دیگر فرزندان، اصغر را دوست داشته باشد.

در عملیات خیبر، من و برادرم محمدرضا در جبهه حضور داشتیم که او به شهادت رسید و من مجروح شدم؛ اصغر از سپاه قم به منطقه اعزام شده بود و در عملیات خیبر و در محل پل طلاویه به شهادت رسید و پیکرش در منطقه باقی ماند تا اینکه ۳۱ سال بعد، به خانواده برگردانده شد. سربندی که بر مجسمه اصغر بسته شده بود، مزین به ذکر «یا خمینی» بود و شاید برگشتن او اتفاقی نباشد و می خواست تا در این روزگار که تمام دنیا بسیج شده اند تا به اسلام و مسلمین ضربه بزنند و هدف آنها ولایت است، بگاود که پشتیبان ولایت فقیه باشید.

آنجا که گلواژه های شهادت و حلاوت راهیان عاشقی، دل در گروی مادرانه هایی از جنس صبر و عشق می سپارد، آن دور ترها، مردی آرام و صبور بر عصایی تکیه زده است؛ مادری آرام آرام شیشه گلاب را بر روی سنگ قبری می ریزد و با اذکاری که از جان بر لب جاری ساخته، با فرزند راز می گوید، اشک می ریزد، درد دل می کند و مرد، آن سوتر در سکوتی ژرف و عمیق تنها نگاه بر آسمان دوخته و سوز دل را با آهی در می آمیزد. سالهاست دردی که نه جاننش را به درد آورده، درد نبود فرزندی که این روزها عصای پیری پدر بود، درد لمس لحظاتی که می توانست دامادی فرزندش را ببیند و نوه هایش را در آغوش بکشد، درد نبود تمام لحظاتی که می توانست در کنار یگانه فرزندش آن را لمس کند و ...

اما این روزها کارش درد دل های پنهانی با علی اکبرش شده است؛ بر عصای چوبی تکیه می دهد و به صبورا نه های مادری گوش می سپارد؛ اشک پنهان می سازد تا استوار و ایستا در قامت پدر شهید، تکیه گاهی برای مادری دلسوخته باشد اما با وجود تمام این دردها، سوگنامه های خویش را در قابی پنهان می سازد تا به یاد آورد، حلاوت شهادت فرزند شهیدش در راهی که سوی آسمان بود، بر هر داغی غلبه می کند. در روزهایی که پدران و مادران شهید، با همان صبورا نه های جاودان خویش به دیدار رب خویش شتافتند و در کنار فرزند آسمانی شان راه به سوی جنت گشودند، برای شنیدن ناشنیده هایی از شهید، در نبود پدر شهید، هم کلام برادران شهید تا از روزها و لحظات و خاطراتی بگویند که هر یک وسعتی به بلندای تاریخ ایستادگی یک ملت است.

برادر شهید خسروآبادی

**تعزیه خوان اربعین و حافظ نیمی از قرآن بود**



ابراهیم متولد ۱۳۴۳ در یکی از روستاهای سبزواری است، البته خانواده ما سال ۱۳۴۸ به تهران مهاجرت کرد، اما پدرم سال ۵۹ برای انجام کارهای کشاورزی دوباره به سبزواری بازگشت؛ دو سال در سبزواری بودیم و باز به تهران آمدیم. در دوران کودکی بیشتر فعالیت های ما در مسجد امام حسین (ع) در میدان امامت محله نارمک انجام می شد و این شهید بزرگوار در مسجد در جلسات قرآنی به یادگیری تلاوت و تفسیر قرآن کریم مشغول بود؛ او پس از اینکه خانواده دوباره به سبزواری بازگشت در مسابقات قرآن استان قدس شرکت و عناوین خوبی هم کسب کرد.

شهید ابراهیم خسروآبادی، قبل از انقلاب فعالیت های انقلابی در مسجد انجام می داد؛ با وجود اینکه دیپلم ریاضی داشت یک سال بعد در کنکور تجربی شرکت کرد و در رشته پزشکی دانشگاه تبریز قبول شد؛ همچنین در امتحانات ورودی خلبانی شکاری نیروی هوایی و تربیت معلم نیز پذیرفته شد. برای تحصیل در رشته پزشکی به دانشگاه تبریز رفت ولی پس از گذراندن یک ترم در تابستان ۶۲ به تهران برگشت و سپس به عنوان امدادگر به جبهه رفت؛ ابراهیم در عملیات والفجر ۴ و در تاریخ ۲۸ آبان ماه سال ۱۳۶۳ در ارتفاعات پنجوبین عراق مفقودالاثر شد و پیکرش ۹ سال بعد در تاریخ ۲۸ مهرماه ۱۳۷۲ به میهن بازگشت و در بهشت زهرا (س) آرام گرفت؛ دوستان و همزمان ابراهیم به ما گفتند که وی بر اثر اصابت ترکش مجروح شده بود که نیروهای دشمن به او تیر خلاص زدند.

## برادر شهید در هوش



### مادرم سفارش کرد سیاه نیوشیم

محمود از کودکی بسیار ساده‌زیست و مؤمن و در عین حال با اراده بود؛ با اینکه ۳۲ ترکش خورده بود، روزهاش ترک نمی‌شد؛ نمازش اخلاص فوق‌العاده‌ای داشت که وصف‌ناپذیر است و خصوصاً روزهای آخر زندگی ۱۰ روز قبل از اعزام به عملیات مرصاد از نوع حرکات و سکناتش فهمیدم به زودی شهید می‌شود و این احساس را به مادر شیردل‌مان گفتم و پاسخ شنیدم که محمود گفته اگر از این جنگ هم سالم بازگردم در لبنان به مبارزه ادامه می‌دهم. منطقه نارمک در آن دوره محله حساسی بود و منافقان زیادی در کنار ما زندگی می‌کردند؛ یک روز قبل از اعزام به جبهه یکی از دوستانم به نزد آمد و گفت که شنیده محمود مجروح شده است؛ به اسلام‌آباد غرب رفتم تا از ماجرا مطلع شوم؛ دوازده شب پس از شهادت محمود، جنازه‌اش را در وضعیتی که درگیری با منافقان در روزهای پس از پذیرش قطعنامه چاقو خورده بود و چشمانش را درآورده بودند، پیدا کردم. مادرم به ما سفارش کرد سیاه نیوشیم و گریه نکنیم؛ تشییع جنازه باشکوهی داشت، عزیزترین فرزند پدر و مادرمان بود و مادر شیردل‌مان با اینکه اندوه زیادی از غم هجران پسرش داشت در این سال‌ها بسیار محکم بر سر عقایدش ایستاد و ذره‌ای از خود ضعف نشان نداد.

## پدر شهید امیرحسان ذوالعلی



### «یا حسین»

### آخرین ذکری که بر لب جاری کرد

امیرحسان از همان دوران کودکی همیشه در پی شناختن بود و نسبت به هر چیزی کنجکاوی نشان می‌داد؛ این شهید از دوران کودکی همیشه همراه من به مسجد می‌آمد و از همان دوران می‌دیدم که او چه علاقه‌ای به نماز و قرآن دارد. مانوس بودن او با قرآن تنها یک فریضه شخصی نبود، بلکه امیرحسان با رفتار و گفتارش مبلغ قرآن کریم بود؛ برای نمونه وقتی او می‌خواست درباره موضوعات مختلف اظهار نظر کند، معمولاً جملاتش را با آیه‌ای از قرآن کریم آغاز می‌کرد، حتی زمانی که فردی دچار اشتباه بود سعی می‌کرد با استناد به آیات قرآن وی را امر به معروف کند.

### آموختن قرآن به کودکان

امیرحسان سعی می‌کرد قرائت را به کودکان بیاموزد، برای همین در کلاس و جلسات قرآنی که بر پا می‌کرد سعی داشت تا حد امکان از روش‌های تشویقی برای جذب جوانان بهره ببرد. در زمان شهادت، تنها ذکر یا زهرا و یا حسین (ع) بر لب داشت و نفس‌های آخر را زمانی کشید که یا حسین (ع) گفت؛ او عاشق امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) بود و همیشه از خدا می‌خواست که به فیض شهادت نائل شود.

## برادر شهید سیدحسن سیدمؤمنی



### برگزاری کلاس قرآن در مسجد

من سه سال از بردارم کوچکتر بودم؛ او زمانی که شهید شد ۲۰ ساله بود و من ۱۷ سال داشتم، اما همیشه در کارهایم از او الگوبرداری می‌کردم، چون از همان زمان نیز کاملاً مشخص بود که این شهید تا چه حد به ارزش‌های والای انسانی و اسلامی توجه دارد. درباره اوژگی‌های اخلاقی این شهید، گفتنی‌های بسیاری وجود دارد؛ یکی از مهم‌ترین خصوصیت‌های این شهید توجه به نماز اول وقت بود زیرا هنگامی که صدای اذان پخش می‌شد، هر کاری داشت کنار می‌گذاشت و عازم مسجد می‌شد؛ نکته جالب اینجاست که در مسیر رفتن به مسجد به افرادی که کوچکتر از خودش بودند توصیه می‌کرد که برای خواندن نماز جماعت به مسجد بیایند. او بعد از نماز مغرب هم به کودکان و نوجوانان قرآن می‌آموخت؛ قرائت قرآن را به شکلی خوب انجام می‌داد و صوت خوشی نیز داشت؛ بارها به من توصیه می‌کرد هیچ‌گاه از قرآن دور نشوم چون اعتقاد داشت تا زمانی که انسان چراغ راهش قرآن کریم باشد، هیچ‌گاه از مسیر خدا منحرف نخواهد شد؛ او تنها به قرائت قرآن اکتفا نمی‌کرد بلکه همیشه می‌گفت قرائت قرآن تنها یک بخش از وظیفه ماست اما وظیفه اصلی‌تر آن است که به دستورات قرآن عمل کنیم.

### توجه به بیت‌المال و حق‌الناس؛ اولاد شهید سیدمؤمنی

برادرم به بیت‌المال و حق‌الناس دقت بسیاری داشت، وقتی سیدحسن برای مرخصی از جبهه به منزل برگشته بود، کاپشن بادگیری مخصوص شیمیایی در کیفش داشت که من از او

خواستیم آن را به من بدهد اما گفت که این لباس برای من نیست و بیت‌المال است، برای همین آن را باید به جبهه برگرداند. خوش‌خو او یکی از صفات بارز این شهید بود، به نحو که ما اکثر مواقع او را با لبی خندان می‌دیدیم، چون به ما می‌گفت یک مؤمن واقعی باید خوشرو باشد؛ برادرم در بیست سالگی شهید شد، برای همین طبیعی است که علائق جوانان را برای تفریح داشته باشد، اما او درکی بیشتر از سنش داشت، برای همین در همان دوران هیچ‌گاه به فکر خوشگذرانی نبود و بیشتر وقتش را صرف کمک به دیگران می‌کرد و این کار را بهترین تفریح خود می‌دانست.

### تأکید شهید سیدمؤمنی

### به رعایت حجاب

شهید سیدمؤمنی در وصیت‌نامه‌اش فرازهای رفیعی بیان کرده است که من به دو مورد آن اشاره می‌کنم؛ او در ابتدا برادرانش را به حمایت از ولایت و حضرت امام (ره) سفارش کرده بود. در ضمن از خواهرانش خواسته بود که همیشه حجاب را به عنوان الگو برتر مد نظر قرار دهند و سیره حضرت فاطمه زهرا (س) را چراغ راه خود قرار دهند.

## پدران شهیدا



برادر شهید حیدر صفایی

تدریس قرآن به جوانان را با جدیت دنبال می کرد



من به عنوان یک قاری و برادر شهید از جامعه قرآنی تشکر می کنم که در پی شناسایی و معرفی شهدای قرآنی هستیم، چون این اقدام خود به نوعی ترویج فرهنگ قرآنی است که باید آن را با جدیت دنبال کرد؛ این قبیل اقدامات سبب خواهد شد که شهدا مظلوم واقع نشوند و بزرگانی که کمتر نامی از آنها برده شده به مردم معرفی شوند. قاریان قرآن افتخار این کشور هستند به ویژه شهدایی که قاری هستند؛ شهید حیدر صفایی نیز یکی از این قاریان بوده که در زمان حیات، عمر خود را صرف تبلیغ قرآن کرد و در زمانی که جهاد بر او واجب شد از بذل جان دریغ نوزید؛ این شهید بزرگوار متولد ۱۳۴۵ بود و در عملیات مرصاد به شهادت رسید.

عمر خود را صرف تبلیغ قرآن کرد

شهید صفایی در تواضع بی نظیر بود، هر چند از کسانی که فداکاری حسینی می کنند جز این امر توقعی نمی رود؛ او تمام عمر پر برکت خود را صرف خدمت به خدا کرد و در نهایت نیز بهترین مسیر را برای رسیدن به خدا پیدا کرد و آن نیز شهادت بود. استمرا در اعتقاد یکی از ویژگی های مهم شهید صفایی بود، ویژگی که بودنش در هر فردی قادر است وی را در مسیری که در پیش گرفته راسخ کند. اکثر دوستان شهید صفایی از قاریان بزرگی همچون مهدی قره شیخ لو و احمد ابوالقاسمی بودند؛ درباره برادر شهید هم باید این نکته را اضافه کنم که حیدر تدریس قرآن به جوانان را همانند قرائت با جدیت پیگیری می کرد. یکی از توصیه های جدی شهید صفایی حمایت از ولایت فقیه بود؛ او همیشه می گفت تا زمانی که پشتیبان ولایت فقیه باشیم کشور از آسیبها در امان خواهد ماند؛ همچنین تأکید فراوانی بر احترام به پدر و مادر داشت، چون معتقد بود احترام والدین توصیه مهم قرآن و رسول الله (ص) است.

پدر شهید ناصرالدین باغانی

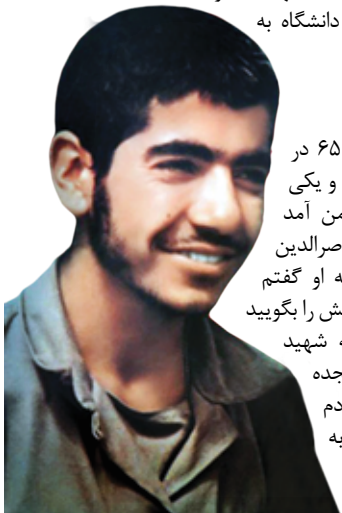
پس از شنیدن خبر شهادت فرزندم سجده شکر به جای آوردم



ناصرالدین در سال ۱۳۴۶ در شهر قم دیده به جهان گشود و در سن ۱۹ سالگی، ۲۱ اسفندماه سال ۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و در گلزار شهدای بهشت زهرا (س) به خاک سپرده شد. طی سال های ۶۳-۶۴ در رشته علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع) تحصیل می کرد و همراه فرزند مرحوم آیت الله مهدوی کنی در کلاس هایی که از سوی ایشان تشکیل می شد، شرکت می کرد. پسر در کلاس های قرآن استاد موسوی بلده به همراه برادر کوچک خود شرکت می کرد و برادرش در حال حاضر ادامه دهنده راه برادر شهیدش در زمینه قرآن است. ناصرالدین جوانی بسیار مؤدب و با توجه به روحیه تدینی که داشت نسبت به مادرش و دیگران مهربان بود. در دانشگاه امام صادق (ع) تحصیل می کرد و در آن دوران امام (ره) فرمودند: «امروز جبهه رفتن بر هر کاری مقدم است» آماده رفتن به جبهه شد و به عنوان نقرات اولیه دانشگاه به جبهه اعزام شد.

خبر شهادت

در ماه رجب سال ۶۵ در مسجد نشسته بودم و یکی از نمازگزاران نزد من آمد و گفت: حاج آقا، ناصرالدین زخمی شده، من به او گفتم اگر شهید شده راستش را بگوئید و ادامه داد که بله شهید شده، من هم سجده شکر را به جای آوردم و گفتم خوشا به سعادتش...



برادر شهید قاسمی

خیاطی را به حقوق گرفتن از شاه ترجیح می داد



شهید قاسمی جدیت عجیبی برای فراگیری قرآن داشت و قرآن را به هر کار دیگری ترجیح می داد، هر روز عصر به جلسه قرآن می رفت و در عین حال معلم قرآن بود. این شهید بزرگوار به درستی، راستگویی و انجام کارهای خیر مشهور بود و فهم قرآنی اش وی را به فیض شهادت رساند؛ دائم می گفت شهید کسی است که برود و جنازه اش هم نیاید.

شهید علی اکبر قاسمی متولد ۱۳۳۳ بود و در دی ماه ۶۵ در عملیات کربلای ۴ به اسارت درآمد و مرداد ۶۶ زیر شکنجه نیروهای بعثی در اردوگاه عراق به شهادت رسید، در حالی که پس از چهار ساعت شکنجه سخت تمام اعضای بدنش خرد شده بود.

امام را تنها نگذارید

این شهید بارها در وصیت نامه اش سفارش کرده بود که امام (ره) و ولایت فقیه را تنها نگذارید. سال ۵۰ دیپلم گرفت ولی ترجیح داد خیاط باشد تا حقوق بگیر دولت شاه؛ سال ۵۸ نیز یک ماه در اداره ثبت احوال کار کرد و با گفتن این جمله که هنوز انقلاب اداری رخ نداده، آنجا را ترک کرد.



**با صوتی خوش قرآن می خواند**

محمد در زمان جنگ بعد از شرکت در کلاس های آموزش نظامی به مدت دو ماه می خواست به جبهه برود که من به ایشان گفتم صبر کند تا درسش تمام شود و بعد از گرفتن دیپلم به جبهه اعزام شود؛ در جواب به من گفت: من دو ماه نان دولت را خوردم و اگر به جبهه بروم به دولت خیانت



کرده ام و می روم و بعد از برگشتن ادامه تحصیل می دهم. در زمان اعزام به لشکری رفت که به عنوان نیروهای پشتیبانی در جبهه حضور داشتند و چون دوست داشت در عملیات شرکت کند به همین علت خود را به لشکری که عملیات انجام می داد انتقال داد. تدریس قرآن را من خودم در خانواده برای فرزندان انجام می دادم و محمد از صدای خوبی برخوردار بود و قرآن را با صوت زیبایی تلاوت می کرد.

**همزمان با شهیدان رجایی و باهنر به شهادت رسید**

محمد سال ۴۳ به دنیا آمد، از کودکی در هیئت متوسلین به چهارده معصوم که خانواده ما آن را بنا نهاده است،



حضور مستمر داشت که این هیئت هنوز نیز فعال است. سال ۵۹ به پیشنهاد محمد، هیئتی دیگر نیز به نام متوسلین به علی بن ابیطالب (ع) را راه اندازی کردیم که در هر دو هیئت به قرائت قرآن و تفسیر می پرداختیم.

در روز هشتم شهریور، روزی که شهیدان رجایی و باهنر به دست منافقین به شهادت رسیدند، محمد به اتفاق جمعی دیگر از بسیجیان در مقابل درب مسجد نظام مافی تجمع کردند که منافقین آنها را هدف رگبار قرار دادند، محمد از ناحیه سر هدف گلوله قرار گرفت و در مقابل مسجد به خاک افتاد و پس از سه روز در بیمارستان هزار تخته خوابی (امام خمینی فعلی) به شهادت رسید.

محمد تا سال ۶۰ در حالی که نوجوان بود شبها به گشت زنی برای محافظت از چهره های انقلابی چون آیت الله مهدوی کنی می پرداخت؛ از مدرسه که به خانه می آمد یکسره به تعمیرگاه می آمد و کمک کار من بود؛ در هیئت هم قرآن قرائت می کرد و علاقه زیادی به تفسیر آیات داشت. اشعار، احادیث، روایات مذهبی درباره ائمه را می نوشت و علاقه وافری به قرآن کریم داشت.

**اولویت را حضور در جبهه می دانست**

در زمان ازدواج، نگران بودم که با چه کسی ازدواج می کنم و خداوند چه فرزندانی را نصیب من خواهد کرد؛ در



شب زفاف دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم که اگر خداوند اولادی به من می دهد، خادم و حافظ قرآن باشد. همسرم پیش از ولادت فرزندم خواب دید که در بهشت است و پرندگانی در آن نغمه سرایی می کنند؛ وی با توضیحاتی درباره آیهای که خواند، از خداوندی یاد کرد که جامع همه صفات است و رحمانیت او صفت عام است و بر تمام افراد بشر سیطره دارد. ما تلاش کردیم فرزندمان را به مدرسه ای مناسب بفرستیم؛ با پیروزی انقلاب، فرزندم مدرسه را رها کرد و به جبهه رفت، چند بار مجروح شد، یک بار هم که با لباس مبدل برای شناسایی به عراق رفته بود، مجروح شد و به خانه برگشت ولی دوباره راهی جبهه شد.



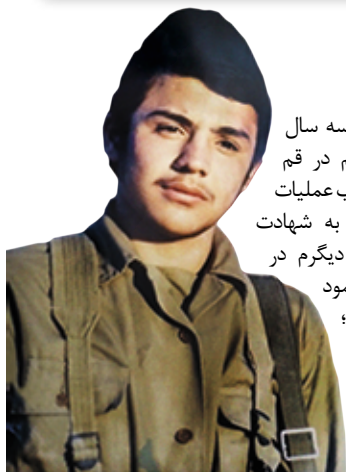
به پسرم گفتم چرا مدرسه نرفتی، گفت الان اولویت من جبهه و جنگ است؛ بار آخر به کردستان رفت و در همان جا شهید شد؛ چند روزی پیکرش در منطقه باقی ماند تا اینکه یکی از بومیان محل، پیکرش را به عقب منتقل کرد.

**عملیات کربلای ۵؛ مسیر پرواز به معراج**

شغل من نانوائی است و هنگامی که محمود به جبهه می رفت پای تنور نانوائی بودم، به ایشان گفتم صبر کن تا خمیر تمام شود، خودم



بدرقهات می کنم، محمود هم صبر کرد تا کار من تمام شود؛ بعد با هم برای اعزامش رفتیم و با گروهی از رزمندگان که از نطنز عازم جبهه بودند او را عازم کردم. بعد از ۴۵ روز، خبر شهادت محمود به ما رسید، زمان شهادت ۱۸ سال داشت، از همان دوران نوجوانی بچه های محل را با قرآن آشنا می کرد، پس از پایان دوره راهنمایی



به حوزه عملیه رفت و سه سال در نطنز و دو سال هم در قم درس طلبگی آموخت. شب عملیات کربلای ۵ که محمود به شهادت رسید من و سه پسر دیگر در جبهه بودیم، اما فقط محمود توفیق شهادت پیدا کرد؛ ما پس از شهادتش به مقام والای انسانی او پی بردیم.

**در وصیت‌نامه  
از گمنامی‌اش خبر داد**



که از راه معلمی کسب می‌کرد، بعد از شهادتش متوجه شدیم که با همان حقوق اندک به چند خانواده کمک می‌کرد تا امور زندگی خود را بگذرانند، البته این اقدامات را در حالی انجام می‌داد که خود مشکلات مالی بسیاری داشت، ولی در عین حال حقوقش را به خانواده‌های نیازمند می‌بخشید و این اقدام او مصداق همان سخاوتی است که در قرآن کریم از آن یاد شده است.

**برگزاری کلاس‌های درسی برای دانش‌آموزان نیازمند**  
عباس برای دانش‌آموزان با استعدادی که به دلیل مشکلات مالی نمی‌توانستند در کلاس‌ها شرکت کنند، ساعت شش و نیم صبح کلاس می‌گذاشت تا بتوانند به‌صورت رایگان درس بخوانند.

**در وصیت‌نامه از گمنامی‌اش خبر داد**

عباس وصیت‌نامه‌اش را دو ساعت پیش از شهادت نوشت که در پایان آن آورده که «پناهنده به حسین، شهید گمنام عباس نورایی»؛ این موضوع نشان می‌دهد که او باور داشته است که گمنام خواهد ماند؛ پیکر عباس تا ۲۸ سال باز نگشت.

**نامه‌ای از راهیان کربلا**

یک روز که تازه از جبهه آمده بود، نامه‌ای با عنوان راهیان کربلا برایش آمد، به او گفتند که امام حسین (ع) نیازمند یاری است، نامه را بر روی چشمانش گذاشت و به همسرش گفت که من می‌روم، همسرش عنوان کرد که تازه برگشتی، عباس او را راضی کرد و به جبهه بازگشت.

**شاگردی در محضر استاد موسوی بلده**

برادرم در دوران پس از پیروزی انقلاب به رغم من که خیلی نتوانستم در جلسات قرآن حضور پیدا کنم، در جلسات حضوری پیوسته داشت و در جلسات استاد موسوی بلده در دار تحفیظ القرآن شرکت می‌کرد؛ فعالیت‌های این شهید در دوران پس از انقلاب گسترده‌تر شد؛ عباس در جلسات سیدمحسن حسینی نیز حضوری مستمر داشت، او علاوه بر اینکه قاری خوبی بود، از حافظان قرآن نیز به‌شمار می‌رفت؛ البته نه به این معنی که فقط آیات قرآن را حفظ کند، بلکه به این منظور که اصالت و حقانیت قرآن را با عمل به آن حفاظت می‌کرد و مبانی و دستورات الهی را به اثبات می‌رساند. یکی از ویژگی‌های عباس باور داشتن و عمل به آیات قرآن کریم بود؛ او در بحث تهجد، نافله شب و ... باورهای عمیقی داشت و درباره فقرا نیز بنا به دستورات قرآن کریم رفتار می‌کرد؛ با وجود حقوق اندکی



**ویژه‌نامه**

**سوره‌های  
سرخ**

**دیگر صدای آسمانی گلستانی  
در دوکوهه نمی‌آید**



عراقی مواجه شدیم، تا ۱۰ متری سنگر پیش رفتیم و نارنجکی را به داخل سنگر انداختیم که عراقی‌ها فوراً نارنجک را به بیرون انداختند و ما را به رگبار بستند. ۲ نفر از بچه‌ها در دم شهید شدند و من هم زخمی شدم اما به هر زحمت که بود با آرپی‌چی سنگر را منهدم کردم و ما از این مانع عبور کردیم؛ گمان ما این بود که پشت سنگر تنها چند تانک وجود دارد، اما وقتی از سنگر رد شدیم با ارتش گارد ریاست جمهوری عراق مواجه شدیم که بیش از ۱۵۰ تانک و ادوات بی‌شماری در اختیار داشتند.

**نظر شهید آوینی**

**درباره شهادت محسن**

محسن در این عملیات با اصابت گلوله مستقیم دشمن از ناحیه پهلوئی چپ که به قلبش اصابت کرده بود به شهادت رسید؛ بعد از شهادت محسن، شهید آوینی درباره وی گفت: «دیگر صدای آسمانی گلستانی در دوکوهه نمی‌آید».

محسن متولد ۱۳۴۰ و انسان بسیار خوش‌اخلاقی بود و همین امر سبب محبوبیتش شد، تا جایی که هر کس او را می‌شناخت علاقه زیادی به محسن پیدا می‌کرد؛ استعداد عجیبی در یادگیری خصوصاً یادگیری آیات قرآن داشت و اگر آیه‌ای از کلام‌الله مجید را یک بار می‌خواند حفظ می‌شد، قاری بسیار خوبی بود، نوارهای قرآن منشأوی و عبدالباسط را گوش می‌داد و از سبک این اساتید استفاده می‌کرد. محسن سال ۱۳۵۹ سرباز عقیدتی سیاسی ارتش بود، همان زمان در مسابقات قرآن هم شرکت کرد و اول شد؛ او بعد از سربازی بلافاصله به صورت داوطلبانه به جبهه رفت و تا زمان شهادت دست از منطقه نکشید؛ قبل از عملیات والفجر ۸ با بچه‌های گردان به مشهد رفت، اما چند روز بعد دوباره راهی مشهد شد و گفت: می‌خواهم دوباره اما تنها به مشهد بروم و نکته‌ای را در گوش امام رضا (ع) بگویم.

برادر شهید گلستانی در ادامه می‌افزاید: بعد از زیارت به منطقه رفت، من هم در دست‌های که محسن مسئولیت آن را بر عهده داشت عضو بودم؛ شب ۲۴ بهمن‌ماه سال ۶۴ در محور فلو - ام‌القصر به همراه تعدادی از بچه‌های دسته، منتظر فرمان بودیم زیرا وظیفه داشتیم یک پل و مقداری از ادوات دشمن را منهدم کنیم تا رزمندگان پس از ما عملیات را آغاز کنند؛ آن شب ناگهان با یک سنگر کمین



سوره های سرخ

مهاجرین الى الله





از ولادت تا هجرت آیت‌الله مؤیدی قمی

# مفسر مهاجر

کلاسیک شد و دیپلم را به طور متفرقه خواند. سال ورود ایشان به حوزه علمیه قم قبل از بنای مسجد اعظم (مسجد حضرت آیت‌الله بروجردی) سال ۱۳۳۸ بوده است. وی نخست ادبیات عرب و مغنی و مطول و سیوطی و حاشیه ملاعبده... (منطق) و لمعه را نزد اساتید به نام حوزه علمیه قم همانند حضرات آیات آیت‌الله سلطانی طباطبایی، مرحوم آیت‌الله مشکینی، مرحوم آیت‌الله ستوده و مرحوم آیت‌الله محقق داماد سپری کرده است.

## اساتید

این استاد تفسیر بعد از سپری کردن دروس سطح نزد اساتید معظم، توفیق یافت دروس خارج فقه و اصول را نزد حضرات آیات عظام، آیت‌الله حائری یزدی فرزند مرحوم مؤسس حوزه علمیه قم، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله العظمی گلپایگانی و رهبر کبیر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی(ره) گذراند و معظم له قبل از نهضت در امتحانات خارج فقه (سطح ۴)، شرکت کرده‌اند و دارای اجازه نقل احادیث و روایات و اجتهاد از بعضی از مراجع معظم تقلید بودند.

## تبلیغ دین

در آیات قرآن و احادیث اسلامی از امر تبلیغ به‌عنوان موهبت الهی یاد شده است؛ مرکب قلم‌های عالمان گرانبهارتر از خون شهدا است و مفسران حکمت این را این چنین پنداشته‌اند که قلم‌های علما انگیزه قیام شهیدان است، به علاوه پاسدار خون شهیدان نیز همین قلم‌های دانشمندان است. آیت‌الله مؤیدی قمی با الگوگیری از قرآن و عمل به سیره معصومین از همان اوایل طلبگی به تبلیغ دین پرداخت و سال‌های متمادی تشنگان معارف دین را با بیان دل‌نشین موعظه کرد.

## فعالیت‌های علمی و پژوهشی

وی در عمر با برکت خویش به تلاش در حوزه تبلیغ اکتفا نکرد، مدتی در دانشگاه امام حسین(ع) در تهران به تدریس مشغول بود و چند سال در دانشگاه زاهدان مشغول تدریس شد. وی با روحیه خستگی‌ناپذیر خود علاوه بر تدریس در ارتش جمهوری اسلامی در تهران نیز مشغول بود. وی همچنین عضو جامعه روحانیت مبارز تهران در سال‌های ۵۷ و ۵۸ نیز بوده است؛ معظم له از سال ۱۳۶۲ تا پایان عمر عضو مدرسین حوزه علمیه قم بود.

## تدریس

آیت‌الله مؤیدی قمی از همان ابتدای طلبگی خود مشغول تدریس شد؛ همیشه توصیه

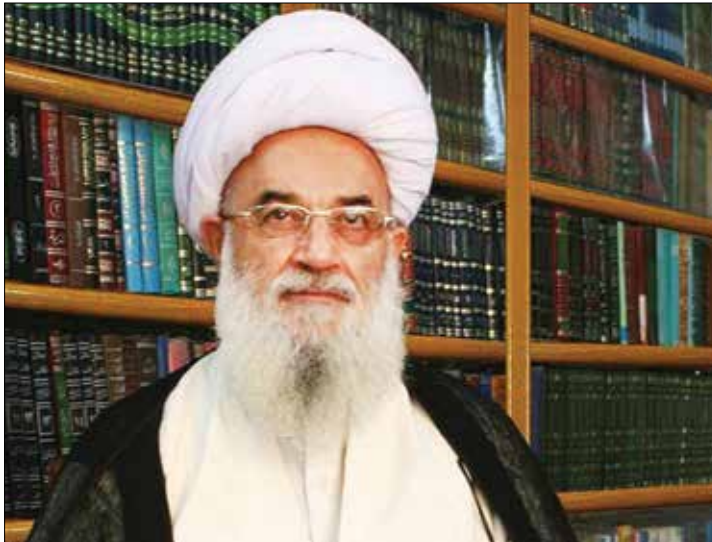
«آیت‌الله مؤیدی قمی از عالمان بزرگوار و مصداق «العلماء ورثة الانبياء» است که در راه رساندن پیام رسولان و تبلیغ دین مبین اسلام تمام تلاش خویش را به کار گرفت. آیت‌الله محمدرضا مؤیدزاده قمی که به مؤیدی قمی معروف بود، به دنبال پر کردن خلأهای علمی در حوزه بود به همین دلیل وقتی قرآن را در حوزه مهجور یافت، به ترویج آن پرداخت؛ زمانی که تعداد دروس تفسیری به حد متناهی رسید، وارد عرصه نهج‌البلاغه و صحیفه سجاده شد.

## ولادت

حاجی حسینی که از تجار معروف و به نام قم به‌شمار می‌رفتند و والد معظم ایشان حاج میرزا محمود نیز از کسبه قم بودند. آیت‌الله مؤیدی قمی، بعد از یادگیری فنون ادب و علوم قرآنی در مدرسه ابتدایی شایگان قم (۱۳۶۷ هـ - ق) مشغول خواندن دروس

آیت‌الله مؤیدی قمی در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در شهر مقدس قم در یک خانواده مذهبی که به فضائل نفسانی معروفند دیده به جهان گشود؛ جد اعلای ایشان حاج حسن تاجر و حاج محمد ابراهیم تاجر





وی به شاگردانش این جمله بود که (الدرس حرف و التکرار الف) و تکرار جز با تدریس کردن تحقق نخواهد یافت. وی ابتدا به تدریس مقدمات پرداخت و کتب سیوطی، مغنی، حاشیه ملاعبدالله (منطق)، باب حادی عشر) و ادبیات را به مدت هفت سال تدریس کرد و بعد از آن به تدریس سطوح پرداخت. وی کتاب لمعه را به مدت ۲۰ سال در مدرسه فیضیه تدریس کرد و علاوه بر آن کتب معالم و قوانین، رسائل و مکاسب و کفایه را در مدرسه مرحوم حضرت آیتالله العظمی گلپایگانی به طور ۵ دوره کامل به پایان رساند.

### سطوح عالی

بیان روان و شیوای استاد در سنگر تدریس انگیزه‌های شد تا گروهی از شاگردان معظم له و فضلی گرامی از ایشان تقاضای تدریس خارج فقه و اصول کردند. استاد درس خارج اصول خویش را در مدرسه آیتالله العظمی گلپایگانی آغاز کرد و از سال ۱۳۷۶ به بعد نیز در مدرسه مبارکه فیضیه به تدریس خارج فقه مشغول شد و کتاب‌های صلاه جمعه، صلاه استیجاری، صلاه جماعت، صلاه مسافر، صلاه آیات، کتاب صوم (طریق ثبوت هلال) صوم قضاء و صوم کفارات و همچنین کتاب اعتکاف و خمس را تدریس کرد.

### تفسیر موضوعی قرآن

حضرت آیتالله مؤیدی قمی (مدظله) بر این اعتقاد بود که قرآن باید در زندگی انسان حضور فعال و چشمگیری داشته باشد، لذا معظم له انس با قرآن و تفسیر و تدریس آن را از دیر زمان سرلوحه خود قرار و جزء برنامه اصلی زندگی خود کرد. وی ابتدا به تدریس و تفسیر موضوعی قرآن (چندین سال به تفسیر آیات توحید برهان، فطرت، نظم، وجوب و امکان صرف الوجود، حرکت، فقر و غناء، تمنع، علمی، صدیقین، علت) پرداخت و سپس آیات صفات باری تعالی (ثبوتیه، سلبیه، کمالیه، جلالیه، جمالیه) را تفسیر کرد.

### نهج البلاغه

آیتالله مؤیدی قمی با اندیشه باز و تفکر شگرف با توجه به این که کتاب نهج البلاغه همچون حضرت امیرالمؤمنین (ع) مظلوم مانده است، بر آن شد که به تدریس این کتاب پر بار همت گمارد و متجاوز از ۱۰ سال مشغول تدریس این کتاب شد و موفق گردید دو دوره کامل کلمات قصار را تدریس کرد و همچنین نیمی از خطبه‌های امیر بیان و تمام نامه‌های حضرت را به طور کامل تدریس کرد.

### مبارزات سیاسی

آیتالله مؤیدی قمی از شاگردان فقهی، اصولی

## مهاجرین الی الله

### فاجعه غم‌بار منا و فقدان مفسر قرآن

همزمان با روز عید قربان در حالی که مؤمنان مهابی بر پا کردن جشن بزرگ این روز بودند، خبری از سوی رسانه‌ها و شبکه‌های خبری منتشر شد که قلب جهان اسلام را به درد آورد. این خبر حکایت از جان‌باختن تعداد زیادی از زائران خانه خدا که رهسپار برگزاری مراسم رمی جمرات بودند، بر اثر سوء مدیریت رژیم آل سعود داشت.

آیتالله محمدرضا مؤیدی قمی، از استادان تفسیر و اخلاق حوزه علمیه نیز یکی از جان‌باختگان در این فاجعه بود. نکته قابل توجه در مورد آیتالله مؤیدی این است که ایشان قبل از فاجعه منا چند بار دستگیر شده بود و این موضوعی بود که مفقودی ایشان را با ابهام مواجه می‌کرد اما سرانجام نامش در فهرست جان‌باختگان اعلام و پیکرش پس از ۱۸ روز شناسایی شد و به میهن بازگشت.

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدریاض حکیم، رئیس دفتر آیتالله العظمی سیدسعید حکیم در این باره می‌گوید: «آیتالله مؤیدی قمی چند بار در این سفر دستگیر شد و جرم ایشان هم این بود که چرا مؤمنین و زائران دیگر کشورها که مجذوب گفتار و رفتار وی می‌شدند به احترام دست ایشان را می‌بوسند، وهابی‌ها هم نمی‌توانستند این مسئله را تحمل کنند به همین دلیل از سوی مرکز آمرین به معروف آنجا دستگیر و تعرضی هم به ایشان شد که در نهایت با ورود بعثه، ایشان را آزاد کردند».

پیکر مطهر آیتالله مؤیدی قمی، استاد اخلاق و تفسیر حوزه، ۲۲ مهر در جمع زیادی از مردم استان قم، اساتید و فضلاء حوزه، نمایندگان بیوت مراجع معظم تقلید و زائران و مجاوران بارگاه کریمه اهل بیت (س) تشییع و به خاک سپرده شد.

سیاسی و انقلابی امام خمینی (ره) بود؛ هنگامی که حرکت انقلابی و اعتراض‌آمیز امام خمینی (ره) علیه سیاست‌های ضد اسلامی و آمریکاپسند محمدرضا شاه پهلوی آغاز شد، ایشان نیز از سال ۱۳۴۲ به صورت جدی و فعال، وارد میدان مبارزات سیاسی شد و ۱۶ سال تمام با وجود فراز و نشیب‌های فراوان و شکنجه‌ها و تبعیدها و زندان‌ها مبارزه کرد و از هیچ خطری نهراسید. آیتالله مؤیدی قمی پس از انقلاب اسلامی نیز همچنان پرتلاش به فعالیت‌های ارزشمند اسلامی پرداخت و همچنین در ایام دفاع مقدس به‌عنوان مبلغ و رئیس حوزه علمیه زاهدان با حضور خود موجب دلگرمی رزمندگان اسلام در طول دوران دفاع مقدس بود.

### فعالیت‌های اجتماعی

آیتالله مؤیدی قمی در دوران زندگی پر بار خویش علاوه بر خدمات بسیار ارزشمند فرهنگی، سیاسی و تربیت فرزندان و اندیشمندان، خدمات اجتماعی فراوانی را انجام داده است؛ وی بر احداث بناهای خیریه فراوانی همت گمارد و چندین بنای خیریه تأسیس کرد؛ استاد معظم علاوه بر تأسیس مؤسسات خیریه مختلف و تحت پوشش گرفتن بسیاری از ایتمام و مستمندان و فقرا سطح شهر و تهیه جهیزیه ایتمام، خود نیز در راستای عمران و آبادی یکی از روستاهای استان مازندران (روستای سوتنه) تلاش مضاعفی کرد و در احداث حسینیه، مسجد، صندوق قرض الحسنه و... نقش بسزایی داشت؛ مساعدت در ساخت بنای جدید ساختمان حوزه علمیه زاهدان، ساخت و تجدید بنای مسجد حسنی و همچنین تأسیس کتابخانه بزرگ (در شرق تهران) از دیگر اقدامات این عالم بزرگوار به‌شمار می‌رود.

آیتالله مؤیدی قمی

چند بار در آخرین

سفر حج خود

دستگیر شد و جرم

ایشان هم این بود

که چرا مؤمنین و

زائران دیگر کشورها

که مجذوب گفتار و

رفتار وی می‌شدند به

احترام دست ایشان

را می‌بوسند، وهابی‌ها

هم نمی‌توانستند این

مسئله را تحمل کنند

به همین دلیل از سوی

مرکز آمرین به معروف

دستگیر و تعرضی هم

به ایشان شد.



امین باوی؛ مهاجر خوش‌المانی از تبار جنوب ایران

## آرزویی که در منا محقق شد

امین باوی که دوستانش وی را حنجره طلایی گروه صدا می‌زدند، به صورتی کاملاً اتفاقی به گروه تواشیخ باقرالعلوم (ع) اضافه شد؛ مدیر گروه (مهاجر الی‌الله محمدسعید سعیدی‌زاده) که تمام زندگی خود را وقف گروه تواشیخ شهر آبادان کرده بود، برای کشف استعدادهای تواشیخ آبادان به همه جا سر می‌زد تا گروهشان حرکت روبه جلو خود را حفظ کند؛ یک روز در حسینیه‌ای که امین باوی در آن مداحی می‌کند، حضور می‌یابد و صدای او را کشف می‌کند، از او برای عضویت در گروه دعوت به عمل می‌آورد تا از همانجا تک‌خوان جدید گروه مشخص شود، به این صورت امین باوی به عضویت گروه در می‌آید.

### صدایی که سال‌ها

### مانند آن ظهور نخواهد کرد

زنده یاد، امین باوی، متأهل و دارای دو فرزند پسر بود، وی در قسمت حراست لوله و گاز شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی ایران کار می‌کرد و سه برادر و سه خواهر داشت؛ مهدی

«باوی را می‌توان خطیبی توانا و چهره‌ای شناخته‌شده در آبادان دانست که به حتم یکی از خوش‌صداترین تک‌خوان‌های گروه‌های تواشیخ در کشور بود؛ آرزوی شهادت را زی بود که در زمزمه‌های عاشقانه‌اش با معبود معنا می‌یافت و سرانجام در منا به این آرزو دست یافت. تک‌خوان گروه بود، خطیبی توانا که در تمامی آبادان چهره‌ای شناخته‌شده بود، اگر نگوئیم خوش‌صداترین به حتم یکی از خوش‌صداترین تک‌خوان‌های گروه‌های تواشیخ در کشور بود؛ بسیاری از کارشناسان اعتقاد داشته و دارند که بخش زیادی از کسب رتبه اول مسابقات قرآن تواشیخ در سال ۱۳۹۳ که در آبادان برگزار شد، مدیون صدای زیبای امین باوی است.»



## مهاجرین الی الله

نغمات این عزیزان از دست رفته، میان جامعه قرآنی باقی است و همین نوارهای ماندگار، آنها را تا ابد جاودانه خواهد کرد و یادشان را در جامعه قرآنی نگه می‌دارد، هر چند که خودشان نیستند اما نوای گرمشان و همخوانی‌هایی که از قرآن داشتند همیشه در یادها می‌ماند. امین باوی علاوه بر صدای ماندگاری از خود بر جای گذاشته، دو پسر به نام‌های «حیدر» و «عمار» که سه و یک‌ونیم ساله هستند نیز به یادگار گذاشته است؛ این تمام داستان «امین باوی» بود، داستانی که هیچ‌کس فکرش را نمی‌کرد قهرمان آن در منا، جامه عمل بر آرزوی دیرینه صاحب آن بپوشاند؛ شاید غم‌انگیزترین فراز داستان عروج امین باوی زمانی باشد که برادر، یک روز قبل از فاجعه منا با او تماس می‌گیرد و در مورد سرنوشت هیئت می‌پرسد و زمان بازگشت امین و پاسخی که هنوز هم در گوش برادر زنگ می‌زند؛ «فعلاً برای مداحی به کسی چیزی نگویید، چون خودم هستم و برمی‌گردم، اگر نرسیدم زنگ می‌زنم» و حالا این کلمات روزی چند بار در

باقرالعلوم (ع) تک‌خوان خود را پیدا کند.

### راز اول: طلب در شهادت

هر شخصی در زندگی خود دارای یک راز است و امین نیز برای خود چندین راز داشت؛ راز اول طلب شهادت بود، امین باوی بعد از نماز، دعای خاصی را زمزمه می‌کرد که تکرار این دعا باعث شده بود تا همه پی به راز آن ببرند، این دعا چیزی جز دعا برای دست یافتن به مقام شهادت نبود و به قول برادر بزرگتر امین «چه خوب مزد مداحی‌های شورانگیز خودش را گرفت».

راز دیگر امین چه بود؟ بدون شک راز دیگر امین باوی چیزی جز صدای منحصر به فردش نبود. چه رازی در این صدا بود که تا به گوش مستمع می‌رسید یاری بلند شدن را نداشت، شاید اگر خود امین بود بهتر و بیشتر در مورد این راز می‌توانست بگوید اما ...

حالا امین باوی و دو نفر دیگر از هم‌گروهی‌هایش در گروه تواشیح باقرالعلوم (ع) اگر چه در بین ما نیستند اما صداها و نواها و

دغاغله، داور بین‌المللی و یکی از اساتید علم قرائت قرآن کشور در مورد این گروه و صدای امین باوی گفته بود که بعید می‌دانم تا ۱۰ یا ۲۰ سال آینده چنین صدایی هم از نظر فنی و هم از نظر معنویت ظهور کند.

امین باوی در سال ۶۴ و در اهواز متولد و در آبادان بزرگ شد؛ کوچکترین فرزند خانواده بود، از زمان کودکی عشق به تواشیح و ابتهال در وجودش شعله می‌کشید و از هر فرصتی برای اجرا و تمرین متنی برای ابتهال در خانه استفاده می‌کرد؛ این عشق به ابتهال و تواشیح را باید در عشق و علاقه او به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) جستجو کرد، علاقه‌ای که شعله آن تنها با تواشیح آرام می‌گرفت و مهار می‌شد. تا قبل از حضور در گروه تواشیح باقرالعلوم (ع) در هیئتی که خود بانی آن بود، در رثای اهل بیت (ع) مرثیه‌سرایی می‌کرد و با جلسه‌گردانی منحصر به فردش نامی برای خود در آبادان دست و پا کرده بود، همین آوازه بود که پای «زنده یاد سعیدی‌زاده» مدیر گروه تواشیح را به هیئت او باز می‌کند تا گروه تواشیح

صدای امین هنوز در گوش برادر تکرار می‌شود؛ «برمی‌گردم، اگر نرسیدم، زنگ می‌زنم» و برادر هنوز در حسرت شنیدن زنگ صدای امین، داستان شهادت این مهاجر الی الله را ناباورانه در سوگی عمیق تصویر می‌کند.

مسن دانش؛ مهاجری از تبار نیکان

# متخلق به خلق قرآنی و سلوک نبوی

راپد

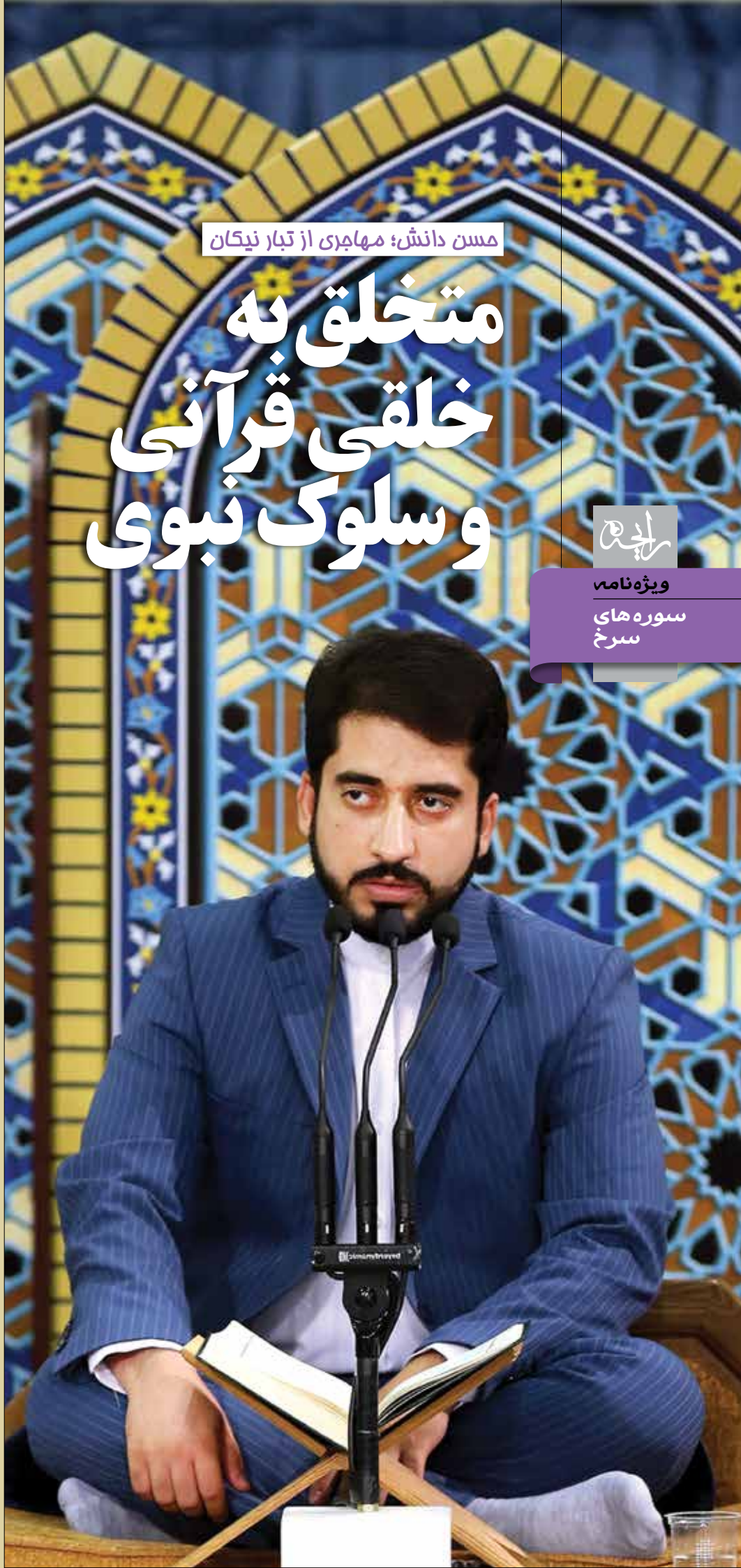
ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ

◀ مرحوم دانش را شاید بتوان یک قهرمان قرآن متواضع و فروتن دانست که با وجود تبحر بالا و شهرت نیک، هرگز نه تنها دچار تکبر و خودبرتربینی نشد، بلکه با خلقی قرآنی و سلوکی که مزین به سنت نبوی بود، در راه عملی ساختن آموزه‌های ناب کلام وحی گام برداشت و به مقام مهاجر الی‌الله دست یافت.

حسن دانش در خانواده‌ای مذهبی در شهر یزد به دنیا آمد، خانواده‌ای متشکل از دو برادر و یک خواهر؛ از همان کودکی علاقه زیادی به فعالیت‌های قرآنی داشت و هنوز به مدرسه نمی‌رفت که در کنار مادر و با بهره‌مندی از جزوه آموزش جزء ۳۰ قرآن که مادر در اختیارش قرار داده بود، حفظ قرآن را شروع کرد؛ ۸ سال بیشتر نداشت که با توجه به استعداد بالایش توانست در مسابقات مختلفی که در مدارس برگزار می‌شد، شرکت کرده و رتبه‌های خوبی نیز کسب کند. حاج حسن که مناعت طبعش همیشه و همه جا زبازد خاص و عام است از همان دوران کودکی سعی بر این داشت که زکات علمش را پرداخت کند و با حضور در مراسم و محافل قرآنی داشته‌هایش را در اختیار علاقه‌مندان به قرآن قرار می‌داد؛ سرانجام حجت‌الاسلام گندمی، یکی از روحانیان شهر یزد که خود نیز فعالیت قرآنی انجام می‌داد، استعداد نهفته حاج حسن را کشف کرد و تصمیم گرفت وی را برای حضور در مراسم و محافلی که در مساجد برگزار می‌شد انتخاب کند؛ یکی از این مساجد، مسجد «قیام» بود که به گفته برادر مرحوم دانش اغلب، شب‌های جمعه برنامه قرآنی برگزار می‌کرد و تعداد زیادی در آن شرکت می‌کردند. برادر مرحوم دانش می‌گوید: شب‌هایی که حاج حسن در این محافل شرکت می‌کرد پدرم در بیرون مسجد منتظر او ساعت‌ها می‌ایستاد تا کلاسش تمام شود و با هم به خانه برگردند؛ پدر خود علاقه‌مند به قرآن بود ولی چون محیط داخلی مسجد ظرفیت زیادی نداشت و پدر می‌گفت که با توجه به اینکه خیلی برایم شیرین است که در محافلی که پسرم آنها را اداره می‌کند حضور داشته باشم ولی ترجیح می‌دم که بیرون مسجد در خیابان باشم و اجازه بدهم تا دوستداران قرآن بهره کافی را ببرند.

مرحوم دانش علاوه بر حضور در محافل قرآنی در مسابقات مختلفی که در مدارس برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد که از جمله این مسابقات، مسابقه نونهالان اوقاف بود که توانست در آنجا رتبه خوبی را کسب کند؛ برادرش می‌گفت سال ۸۰ تقریباً ۱۶ ساله بود که در مسابقات شکوفه‌های سازمان اوقاف شرکت کرد و توانست رتبه اول این مسابقات را کسب کند و همان سال برای کسب چنین رتبه‌ای به حج تمتع مشرف شد.





## آیاتی که با جانش آمیخت و در سکناش باز تاب یافت

برادر حاج حسن دانش در رابطه با خلق قرآنی این شهید بزرگوار می‌گوید: مرحوم حاج حسن علاقه زیادی به طلبگی و حوزه علمیه داشت وارد و به همین دلیل وارد حوزه علمیه یزد شد و بعد از آن برای ادامه درس طلبگی به قم عزیمت کرد؛ همنشینی با کلام خدا و در کنار آن آشنایی با احادیث موجب شد که وی متعلق به خلق قرآنی گردد؛ در واقع می‌توان گفت که کلمه به کلمه قرآن با گوشت و خون او آمیخته می‌شد و بازتابش در رفتارش نمایان می‌گشت. وی می‌افزاید: یک بار یاد ندارم بد اخلاقی کند و تشریف باشد، همیشه سعی می‌کرد در همه حال لبخند بر روی لب‌هایش جاری باشد و حتی زمانی که رتبه اول مسابقات کشوری و یا زمانی که در مسابقات بین‌المللی اول شده بود به هیچ وجه مغرور نشد و با همان تواضع و مناعت طبع همیشگی با همه روبرو می‌شد و کلاس‌هایش را برگزار می‌کرد. ناگفته نماند حاج حسن علاوه بر فعالیت‌های قرآنی، در بسیج عضو فعال بود و فعالیت‌های خوبی را در این راه انجام می‌داد؛ عاشق ولایت فقیه و آرمان‌های انقلابی بود و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

دو سال پیش بود که به عنوان پیش‌نماز برای مسجد «خطیره» قدیمی‌ترین مسجد استان یزد انتخاب شد، همان مسجدی که پدرش نیز ۳۰ سال از عمر خود را در راه خادمیش گذراند ولی چون مرحوم اعتقاد زیادی به تقوا در عمل داشت و همیشه سعی می‌کرد کوچک‌ترین گناهی را مرتکب نشود و به تمام مسائل دینی تمام و کمال توجه داشت و همه را در زندگیش پیاده می‌کرد، این دعوت را نپذیرفت و می‌گفت که من در خود نمی‌بینم که بخواهم پیش‌نماز باشم و نمازگزاران به من اقتدا کنند؛ مسئولیت این امر خیلی بالاست که به قول گفته برادرش این‌ها همه ریشه در تواضع و مناعت‌طبع وی داشت. حاج حسن در همه حال و در هر شرایطی به کسب رزق حلال توجه ویژه‌ای داشت، البته این قضیه جای تجعبی ندارد و با وجود خانواده‌ای این چنین مذهبی و پدری که خود همیشه به لقمه و رزق حلال تأکید داشت و این قضیه از اولویت‌های زندگی‌اش بود، باید چنین فرزندی با این خصوصیت اخلاقی تربیت شود.

## شاید صاحب باغ راضی نباشد

برادر مرحوم دانش می‌گوید: یادم می‌آید من و حاج حسن کوچک بودیم که همراه پدر برای گردش به بیرون رفته بودیم و سر راهمان درخت توتی بود که شاخه‌هایش از باغ بیرون زده بود و چند تا توت روی زمین ریخته شده بود و حاج حسن که از من کوچکتر بود خم شد و یک توت برداشت و گذاشت در دهانش که همان لحظه پدرم فوری توت رو

از دهانش خارج کرد و گفت شاید صاحب باغ راضی نباشد. حسن دانش همچون مولایش، امیرالمؤمنین (ع) از فقر و مستمندان غافل نبود و با توجه به اینکه خودش خیلی دارا نبود و تنها مستمری‌اش اندک حقوق طلبگی بود سعی می‌کرد در همه حال دست فقرا را بگیرد و در حد توانش به آنها کمک کند؛ حتی بارها شده بود برای قرآن‌آموزانی که توان مالی خوبی برای ثبت‌نام در کلاس‌های آموزش قرآن نداشتند، پنهانی کلاس می‌گذاشت.

## برگزاری کلاس‌های پنهانی برای مستمندان

برادر مرحوم دانش در رابطه با انجام کارهای خیر توسط حاج حسن می‌گوید: حاجی همیشه در خفا کارهای خیری انجام می‌داد، اگر در زمان‌هایی که مشغول کار خیر بود خانواده جویای احوالش می‌شدند می‌گفت جمله قرآن دارم و یا سر کلاس هستم و الان ما تازه متوجه شده‌ایم که مرحوم چندین کلاس قرآن پنهانی برای مستمندان برگزار می‌کرده که این امر باعث مباحثات خانواده دانش است. وی تصریح می‌کند: از همه اینها که بگذریم نکته‌ای که سرآمد تمامی کارهای خیر او بود، حضورش در روستایی دورافتاده در ۲۰۰ کیلومتری شهر یزد است، روستایی که قرآن‌دوستان زیادی دارد و حسن دانش برحسب اینکه بر خود واجب می‌دید که زکات علمش را پرداخت کند، به این روستا می‌رفت و با توجه به اینکه ۲ یا ۳ ساعت در راه بود، خستگی بر او غالب نمی‌شد و با روی خوش و با علاقه زیاد سر کلاس می‌رفت و آموزش قرآن را آغاز می‌کرد.

همسر این مرحوم می‌گفت: بارها می‌شد چندین شب در روستا و کنار قرآن‌آموزان می‌ماند و به آنها آموزش می‌داد و من نیز ایشان را تشویق می‌کردم که به کارش ادامه دهد و دینش را ادا کند.

## من قرآن قبل از اذان را تلاوت می‌کنم تا قاری مصری کمی استراحت کند

همیشه سعی می‌کرد در برخورد با دیگران

رعایت ادب و احترام را تمام و کمال داشته باشد؛ برادرش می‌گفت زمانی که در مسابقات بین‌المللی قرآن اوقاف اول شده بود همراه او یک قاری مصری برای حضور در محافل قرآنی یزد دعوت شده بود که به شهرمان آمد و قرار بود همان روزی که یزد می‌آیند، شبش در محفلی قرآنی حضور پیدا کنند و هر دو قرائت داشته باشند.

حاج حسن با توجه به اینکه خیلی خسته بود ولی گفت من قرآن قبل از اذان را تلاوت می‌کنم تا قاری مصری کمی استراحت و نفسی تازه کند تا بتواند شب اجرای خوبی داشته باشد.

## فاطمه بابایی‌زاده: حاج حسن از تربیت قرآنی فرزندانش غافل نمی‌شد

همسر مرحوم دانش می‌گوید: حاج حسن با اینکه کلاس‌های مختلفی برگزار می‌کرد و در محافل زیادی شرکت می‌کرد، به هیچ عنوان خسته نمی‌شد و هیچ‌گاه از خانواده و فرزندانش غافل نمی‌شد؛ همیشه با روی خوش وارد خانه می‌شد و با دخترانش شوخی می‌کرد و تربیت قرآنی آن‌ها جزو مهم‌ترین اهدافش بود.

حاج حسن از طریق دوستش که او نیز قرآنی بود با همسرش آشنا شد و از همان ابتدای زندگی قرارشان بر این بود که هر دو در راه قرآن قدم بردارند و فرزندانی قرآنی تربیت کنند؛ همسر مرحوم دانش که خود نیز دوره تربیت مربی قرآن را گذرانده و در حال حاضر ۲ سالی است که روخوانی و قرائت قرآن را تدریس می‌کند، می‌گوید: من و حاج حسن هر شب یک صفحه از قرآن را با هم تفسیر کرده و در مباحث و نکات قرآنی با هم تبادل نظر می‌کردیم؛ جو خانه ما، جوی قرآنی بود و هر دو دخترم (عارفه ۵ ساله و مانده ۴ ساله) نیز از همان کودکی با قرآن آشنا شدند و عارفه الان در مؤسسه قرآنی که در شهر یزد و مختص کودکان است، مشغول به فراگیری مباحث قرآنی است و بحث حفظش را خود در خانه عهده‌دار هستم.

# مسافر خراسان؛ مهاجر آسمان

ممسن حاجی‌مسنی کارگر؛ یوسف قراء ایران

«مرحوم محسن حاجی‌مسنی کارگر، قاری بین‌المللی قرآن که در فاجعه منا به دیدار معبود شتافت، چند ماه قبل از اعزام به حج تمتع، در پنجاه و هفتمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن مالزی شرکت کرد و موفق شد پس از ۹ سال، رتبه اول این مسابقات را از آن جمهوری اسلامی ایران کند و جایزه این افتخار آفرینی نیز اعزام به سرزمین وحی در قالب کاروان قرآنی بود.

محسن حاجی‌مسنی کارگر که برای نخستین بار در سال ۸۳ و در دوران نوجوانی خود در قالب کاروان قرآنی به حج تمتع اعزام شده بود، امسال در دومین سفر خود به حج تمتع جزو اعضای کاروان قرآنی مدینه‌بعد بود اما بعد از زیارت خانه خدا از همانجا به دیدار معبود خود شتافت.

## علاقه به چهره و صدای استاد شحات انور از ۳ سالگی

متولد ۱۳۶۷ در مشهد بود، سه سال بیشتر نداشت که به یک جلسه قرآن رفت و در آن جلسه سوره «کوثر» را که از قبل کار کرده بود اجرا کرد و استاد آن جلسه نوار کاستی که پشت جلد آن عکس استاد شحات بود به این کودک هدیه کرد؛ محسن نیز به دلیل علاقه‌ای که به چهره استاد شحات و صدای این استاد قرآنی داشت به تلاوت قرآن مشتاق‌تر شد.

وی که از همان سه سالگی دوست داشت چهره و صدایش شبیه استاد شحات انور شود در همان سنین کم تلاوت‌های استاد شحات انور را در تلویزیون دنبال می‌کرد؛ به گفته مادرش زمانی که سه سال بیشتر نداشت، به دلیل علاقه‌ای که به استاد شحات داشت لباسی مانند لباس قاریان مصری برای خود درست کرده بود و از همان سنین خردسالی به همراه برادر بزرگترش، مصطفی، در جلسات قرآن شرکت می‌کرد.

## مقدمات اعزام به مسابقات بین‌المللی قرآن مالزی

محسن در سال ۸۱ و در سن ۱۴ سالگی برای نخستین بار وارد مسابقات قرآن شد و در همان سال با شرکت در مرحله کشوری مسابقات قرآن شکوفه‌ها، رتبه اول رشته قرائت این مسابقات را به‌دست آورد و به عنوان نماینده ایران در مسابقات قرآن عربستان شرکت کرد اما بعد از آن سال، دیگر در هیچ مسابقه‌ای شرکت نکرد تا سال ۹۳ که در سی و ششمین دوره مسابقات کشوری قرآن اوقاف حاضر شد و رتبه دوم این مسابقات را از آن خود کرد و با کسب این رتبه به مسابقات بین‌المللی قرآن مالزی اعزام شد.

هرچند که محسن از سال ۸۱ تا سال ۹۳ در مسابقات قرآن شرکت نکرده بود، اما در طول این سال‌ها دست از فعالیت‌های قرآنی نکشید، تا جایی که در سطح کشور تلاوت‌های مجلسی انجام می‌داد و حتی

محسن شهادت در راه خدا را بسیار دوست می‌داشت و همیشه به مادر می‌گفت: اگر شهید شدم شما خیلی صبوری کن؛ گویا راز شهادت این قاری جوان در سینه‌اش ثبت گردید بود که در آخرین خداحافظی یا مادر چندین بار بازگشت تا مادر از آخرین دیدار خاطرات بیشتری در یاد نگه دارد.

به کشورهای دیگر نیز جهت اجرای برنامه قرآنی اعزام می‌شد.

## رابطه برادری و استاد شاگردی

محسن حاجی‌مسنی کارگر، مهم‌ترین عامل و دلیل موفقیت خود را تشویق‌ها و راهنمایی‌های برادر بزرگتر خود می‌داند و همواره عنوان می‌کرد که برادرش مصطفی، هم برادر، هم استاد و هم مشاور او بود و برادر را تنها حامی خود در فعالیت‌های قرآنی می‌داند تا جایی که برای شرکت در مسابقات بین‌المللی قرآن مالزی، به همراه برادر بزرگترش اعزام شد و به گفته خودش با راهنمایی‌های برادر بزرگترش بود که توانست رتبه اول این مسابقات را به‌دست آورد.

هرچند که محسن حاجی‌مسنی به مسابقات قرآن مالزی اعزام شد و موفق شد در آن مسابقات افتخار آفرینی برای نظام جمهوری اسلامی ایران داشته باشد اما همواره گل‌های از مسئولان قرآنی کشور داشت و این گلایه را نیز اینطور مطرح می‌کرد که «وقتی یک قاری ایرانی بخواهد به مسابقات خارج از کشور برود تا عنوان بین‌المللی را کسب کند، باید اساتید ایرانی او را تأیید کنند اما می‌گویند بروید خارج از کشور تا آن داوران بیگانه که با ما دشمن هستند تلاوت شما را داوری کنند و عنوان رتبه بین‌المللی را به شما بدهند! در حالی که عنوان بین‌المللی باید قبل از اعزام قاریان به مسابقات قرآن دیگر کشورها و توسط اساتید قرآن کشورمان به قاریان ایرانی اطلاق شود نه در یک کشور بیگانه».



می شد سه دقیقه طول نمی کشید که حال و هوای خانه عوض می شد.

### محسن را خیلی دیر شناختم

پدر محسن که پس از عروج فرزندش، لحظات بدون او را با گوش کردن به تلاوت‌هایش سپری می‌کند، ادامه می‌دهد: محسن به قدری زیبا تلاوت می‌کرد که حاضر نبودم چیز دیگری به غیر از تلاوت‌های او را گوش کنم؛ حالا هم تلاوت‌های پسر را در گوشی تلفنم دارم و سر کار و در مسیر فقط این تلاوت‌ها را گوش می‌کنم؛ محسن را خیلی دیر شناختم. اما مادر محسن حاجی حسنی کارگر که پس از شهادت فرزندش، فقط از خدا طلب صبر می‌کند و می‌خواهد که مردم نیز برای او از خداوند طلب صبر داشته باشند، می‌گوید: دو روز به عرفات مانده بود که رفتم خانه پسر مصطفی و گفتم دلم برای محسن خیلی تنگ شده، می‌خواهم با محسن از طریق اینترنت صحبت کنم؛ با محسن تماس گرفتیم و نیم ساعت صحبت کردیم، به محسن گفتم، می‌خواهید بروید عرفات؟ گفت بله فردا عازم عرفات هستیم، محسن گفت مادر ای کاش زمانی که جرئت‌قل سقوت کرد من آنجا بودم و به شهادت می‌رسیدم، من گفتم پسر من طاققت ندارم این حرف را نزن، انشالله به سلامت برگردی.

### محسن شهادت در راه خدا را دوست داشت

مادر محسن ادامه می‌دهد: زمانی که برای بدرقه محسن به فرودگاه رفته بودیم محسن خداحافظی می‌کرد و دوباره برمی‌گشت و صحبت می‌کرد و این کار را چندین بار تکرار کرد و گفتم محسن جان، مادر برو! انگار خداوند گفت؛ از محسن دل بکن. از خدا برای خودم طلب صبر کردم داغ پسر را برای خیلی سخت است، محسن شهادت در راه خدا را دوست داشت و می‌گفت؛ مادر اگر شهید شدم شما خیلی صبوری کنید، هر چند که محسن حاجی حسنی کارگر با صدای دلنشین و قرائت‌های زیبایی که داشت امید می‌شد که آینده فعالیت‌های قرآنی کشور محسوب می‌شد اما تمام این امیدها با عروج این قاری جوان نقش بر آب شد و جامعه قرآنی که هنوز هم خبر شهادت این قاری جوان را باور نمی‌کند در بهت از دست دادن یکی از اعضای جوان جامعه قرآنی و نخبه قرآنی کشور به سر می‌برد.

پیگر زنده‌یاد محسن حاجی حسنی کارگر که در همان نخستین روزهای جست‌وجوی مفقودین حادثه منا شناسایی شد و در اولین انتقال پیکرهای جانب‌باختگان حادثه منا به کشور منتقل شد و در میان حزن و اندوه جامعه قرآنی و مردم قرآن‌دوست مشهد در جوار حرم امام رضاع، در صحن جمهوری آرام گرفت.



### رضای خدا؛ مهم‌ترین دغدغه زنده‌یاد محسن

محسن که همواره عنوان می‌کرد هیچ‌گاه برای مسابقات قرآن و کسب امتیاز تلاوت نکرده است، همیشه سعی می‌کرد تلاوتی مورد رضای خدا داشته باشد و تمام دغدغه‌اش این بود مردمی که پای تلاوتش می‌نشینند از تلاوت او لذت ببرند نه اینکه تلاوتی انجام دهد که مورد پسند داوران باشد. محسن که تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان رسانده و در این ماه‌ها مشغول خدمت به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بود، دغدغه زیادی برای استفاده بیشتر از دوران خدمت سربازی خود در جهت خدمت به قرآن داشت و بارها عنوان کرده بود دوست دارد در دوران خدمت سربازی خود کلاس‌های آموزش قرآن برای سربازان برگزار کند و از توانایی‌های خود در این عرصه آنطور که شایسته‌تر است استفاده کند. اخلاق خوش و تواضع و فروتنی از جمله ویژگی‌های بارز شخصیتی حاج

محسن بود و این ویژگی‌های شایسته در کنار توانمندی او در قرائت قرآن، سرمایه‌ای برای جامعه قرآنی و نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آمد و می‌توانست آینده درخشانی در حوزه فعالیت‌های قرآنی، قرائت قرآن و آموزش قرآن داشته باشد؛ انتظار معافیت از خدمت سربازی به دلیل کسب رتبه بین‌المللی مسابقات قرآن مالزی را نداشت، بلکه خواسته او این بود که بتواند در دوران سربازی خود از توانمندی‌های قرآنی خود استفاده کند و توان خود را در جهت تربیت جوانان قرآنی قرار دهد. پدر محسن که برای همیشه داغدار فرزندش شد، مهم‌ترین ویژگی و خصوصیت محسن را اخلاق و رفتار قرآنی می‌داند و ادامه می‌دهد: زمانی که محسن دیر به خانه می‌آمد مادرش با عصبانیت از او می‌پرسید، کجا بودی؟ چرا دیر آمدی؟ و محسن هم همواره با لبخند بر روی لب جواب مادرش را می‌داد و هیچ‌گاه ندیدم که در مقابل عصبانیت، اخم کند و با اخم صحبت کند، زمانی که محسن وارد خانه





سوره های سرخ

ویژه نامه

سوره های سرخ

مرحوم مشعلی که ۱۶ مهرماه امسال و درست دو هفته بعد از فاجعه منا ۲۵ سالگی خود را پشت سر می گذاشت، در اصفهان به دنیا آمد، تا چهارسالگی در این شهر بود و در ادامه همراه خانواده به آبادان آمدند تا به نوعی بزرگ شده آبادان باشد؛ تنها یک خواهر دارد و تحصیلات خود را در مقطع دیپلم کامپیوتر به پایان برده بود.

پدر فؤاد، در مورد فرزندش می گوید: از مقطع دبستان گرایش به قرآن کریم و تواشیح پیدا کرد و با دسته های عزاداری همراه می شد؛ در محرم هم با بچه های مسجد امام محمدباقر(ع) هیئت را اداره می کردند؛ در مدرسه نیز صبح ها قرآن می خواند و در دوره راهنمایی نیز عضو فعال بسیج مدرسه بود.

همه افرادی که با فؤاد مشعلی معاشرت داشتند، اخلاق بسیار خوب و آرامش ظاهری وی را مهم ترین ویژگی این مهاجر الی الله می دانند، احترام به بزرگترها و ویژگی دیگری بود که بسیاری از دوستان و اقوام دور و نزدیک به آن اذعان دارند.

فؤاد مشعلی؛ جوان ترین مهاجر الی الله کاروان نور

## لباس احرامش را به کفن تشبیه کرد

« فؤاد مشعلی جوان ترین عضو کاروان قاریان اعزامی به سفر حج بود که در حادثه منا عروجی شهادت گونه داشت؛ این قاری جوان که سال ها برای موفقیت در عرصه تواشیح تلاش کرده بود، سرانجام به عنوان یکی از اعضای کاروان قرآنی به حج مشرف شد و از سرزمین وحی به سوی آسمان پر کشید.

فؤاد مشعلی یکی از اعضای گروه تواشیح باقرالعلوم(ع) آبادان بود که دو سال قبل، رتبه اول مسابقات ابتهاج و مدیحه سرایی کشور را به همراه این گروه به دست آوردند و به دنبال آن و البته با یک سال تأخیر به عنوان گروه تواشیح کاروان قاریان اعزامی به حج، برای این مأموریت قرآنی انتخاب شدند.

آخرین باری که تلفنی با هم صحبت کردیم را خوب به یاد دارم، یک روز قبل از حادثه منا بود که تلفنی صحبت کردیم و گفت قصد رفتن برای انجام مناسک را دارد؛ از ما خواست نگرانش نباشیم، از آن روز دیگر صدای فؤاد را نشنیده ام و در حسرت شنیدن صدای فرزندم از خدا طلب صبر کردم.



## مهاجرین الی اللہ

خدا را شکر می‌کنم که تو را با لباس احرام دیدم؛ فؤاد برای رفتن لحظه‌شماری می‌کرد. اینها را پدر فؤاد مشعلی در مورد روزهای قبل از اعزام به سفر حج و حال و هوای فرزندش در آن روزها می‌گوید و در ادامه در مورد رابطه‌اش با سایر اعضای گروه نیز می‌افزاید: با سعیدی‌زاده، با توجه به اینکه از یک طایفه هستیم، بسیار گرم بود و همیشه سعیدی‌زاده، فؤاد را مانند فرزند خودش می‌دانست.

### آخرین تماس

مادر فؤاد مشعلی نیز در مورد آخرین ارتباطش با فؤاد در مکه می‌گوید: بامداد چهارشنبه یک روز قبل از حادثه بود که تلفنی با هم حرف زدیم، گفت قصد رفتن برای انجام دادن مناسک را دارد و تلفن همراه با خودش نمی‌برد؛ از ما خواست که نگران نباشیم، از آن روز دیگر صدای فؤاد را نشنیده‌ایم و البته توکل به خدا دارم که یکبار دیگر صدای فؤاد را بشنوم. الان هم با عکسش صحبت می‌کنم، ناراضی نیستم چرا که خدا خودش داده است و خودش هم روزی خواهد برد.

تمرین می‌کردند به حدی این تمرینات فشرده بود که کسب رتبه‌ای غیر از اول شدن انتظار نمی‌رفت؛ لحظه‌ای که به عنوان گروه اول معرفی شدند را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم، صحنه بسیار عجیبی بود که دیدنش برای همه ما زیبا و ماندگار و به یادماندنی بود.

### دغدغه‌های یک مهاجر الی اللہ

اما فؤاد مشعلی غیر از دغدغه‌هایی که در مورد آینده گروه توانش داشت، دغدغه‌هایی هم در زندگی داشت که اولین آنها پیدا کردن کسب و کار بود و بعد هم ازدواج که این دو برای فؤاد همچون زنجیری به هم متصل بودند اما سرنوشت که عاقبتی نیک برای او رقم زد، مسیری آسمانی پیش روی قاری جوان گذاشت.

پدر می‌گوید: یکی دو روز قبل از اعزام، لباس احرام را پوشید، یک لحظه به من نگاه کرد و گفت: انگار الان کفن پوشیده‌ام، نگاهش کردم، در حال قالب تهی کردن بودم، گفتم پیش من حاجی هستی؛ قبل از رفتن به فؤاد گفتم حاجی،

### شروع فعالیت‌های قرآنی از ۱۳ سالگی

پدر فؤاد مشعلی که پس از حادثه منا و عروج فرزندش، در غم و سوگ از دست دادن فرزند، با داغی بر دل، در رابطه با فؤاد سخت می‌گوید، در این زمینه می‌افزاید: این ۲۵ سال که از سن پسرم سپری شد جز خوبی چیزی ندیدم و این خوب بودن را نتیجه حضور در عرصه قرآن می‌دانم؛ فؤاد از ۱۳ سالگی وارد فعالیت‌های قرآنی شد و همراه دایی‌اش که قاری قرآن است، به مجالس قرآنی می‌رفت، البته مادرش هم با وی کار می‌کرد تا اینکه کم‌کم راه افتاد، به طوری قرآن و زمزمه‌های دینی ملکه ذهن این پسر شده بود که در خانه هم که می‌نشست و در مواقع کار و بیکاری قرآن زمزمه می‌کرد. مادر فؤاد نیز که سعی در صبر در برابر این مصیبت دارد، با نگاهی که دل‌تنگی نبود فرزند در آن موج می‌زند در رابطه با زمانی که گروه توانش باقرالعلوم (ع) رتبه اول کشوری را به دست آورد، می‌گوید: قبل از شروع مسابقات، تمرینات بسیار سخت و فشرده‌ای داشتند؛ اعضای گروه به مدت چهارماه فشرده تا ساعت یک بامداد،

وقتی لباس احرامش را پوشید به او نگاه کردم، گفتم انگار کفن پوشیده‌ام؛ قلبم تهی شد، نگران شدم، گفتم پیش من حاجی هستی و من برای دیدن تو در لباس احرام خدا را شاکرم.

راجه

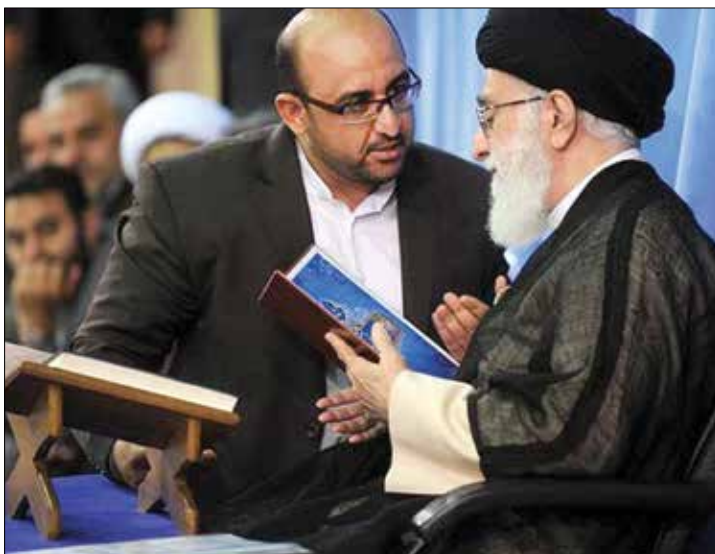
ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ

محمدسعید سعیدی‌زاده؛ مهاجری محو جلوه فدا

# از استجابت نوای عرفه تا عروجی عرفانی

◀ زنده‌یاد محمدسعید سعیدی‌زاده که متولد سال ۱۳۵۸ از آبادان است، وی تمام تلاشش را برای ورود به گروه تواسیح کرد تا سرانجام پس از کسب رتبه در این گروه، در قالب کاروان قرآن نور عازم سرزمین وحی شد و هجرت به سوی آسمان، عاقبتی نیک برایش رقم زد.



اندک اندک قاصدک‌های عروج کرده برگشتند و با دستان شرمنده نسیم، راهی دشت‌های لاله‌گون‌شان شدند تا تمام تلخی و حلاوت پروازشان را در گوش لاله‌ها بازگو کنند اما در گوشه‌ای آن طرف‌تر عده‌ای هنوز چشم به راه بازگشت قاصدکشان هستند و چه سخت است این انتظار و دوری؛ دیدن روی ماهت از وقتی که حاجی شده‌ای حاج «محمد سعید»، دیدنی‌تر شده است.

کاش می‌دانستی که چقدر همسر و دو دخترت منتظر بازگشت پیکرت هستند و به در چشم دوخته‌اند تا شاید خبری از پیدا شدن پیکرت و بازگشتت شود؛ همسرت بارها و بارها با خود مرور می‌کند کاش دستت را هیچ‌گاه موقع بدرقه‌ات در فرودگاه رها نمی‌کرد تا به این سهولت از دست بدهند؛ غم فراق و جدایی از تو برایشان زود بود؛ بیخود نبود تلاش برای رساندن گروه تواسیح به رتبه نخست کشوری برای رفتن به دیدار حضرت حق ... و چه دیداری شد. از پدربت شنیدیم در هنگام بدرقه‌ات برای این سفر تمام خویشاوندان بالاتفاق از حالت ویژه‌ات می‌گفتند، همسرت نیز بارها دستت را گرفته بود و از سختی دوری برایت گفته بود؛ هنگامی که می‌خواستی از فرودگاه آبادان به تهران بیایی و از آنجا مشرف به سرزمین وحی شوی، خواسته بود که مبادا بی‌خبرش بگذاری.

حال با این وضع چه کند چه بگوید به مهبیای چهارساله‌ات که هنوز نمی‌داند غم فراق پدر چیست؟ چگونه جواب‌های سؤال ریحانه ۹ ساله‌ات را بدهد که مدام بهانه دوری از پدرش را می‌گیرد؟ از چرایی پرکشیدنت می‌پرسد؟ می‌پرسد مادر تو گفته بودی پدر به دیدار خانه خدا می‌رود و باز می‌گردد؟! نگفتی خودش نیز محو جلوه خدا می‌شود، می‌دانی که دختر پدربت است.

حال و روز جامانده گروه تواسیح را از این سفر معنوی غمبار است، ششمین نفر با خود مرور می‌کند که کاش شما را در این سفر تنها نمی‌گذاشت؛ شنیده‌ام قبل از اعزام به حج با پنج نفری که عازم بودید تصمیم گرفته بودید که نفر ششم را با هزینه شخصیتان به عمره مفرده بفرستید که مبادا دلش شکسته باشد.

### نوی قرآن را

#### به روستاهای محروم نیز می‌رساند

دوستان، آشنایان و همشهریان‌ت از تلاش خستگی ناپذیرت، توکل و عشقت به اهل‌بیت(ع) می‌گویند، همه از تلاشت برای به اوج رسیدن گروه تواسیح باقرالعلوم(ع) در سطح شهرستان، استان و کشوری می‌گویند؛ همه می‌گویند حتی برای اجرای برنامه‌هایتان اجرتی مشخص نمی‌کردی به ویژه اگر متوجه می‌شدی که جایی که دعوت شده‌ای استطاعت مالی خوبی ندارند، باقی‌الصالحات را بر مال دنیا ترجیح می‌دادی و حتی برای رساندن ندای قرآن و اجراهیتان به روستاهای اطراف آبادان و خوزستان می‌رفتی.

همسرت هنوز بی‌تاب غم فراق و از دست دادن‌ت است، رمقی برای حرف زدن نداشت، هنوز رفتنت را باور نکرده، گل‌های یاس خانه‌ات نیز شرایط را برایش سخت‌تر کرده‌اند، پدربت که معلم قرآن است افتخار می‌کند به تربیت صحیح اسلامی و اهل‌بیتی و می‌گوید: تمام سعیم را کردم تا پسرم را بر اساس قرآن و آموزه‌های آن و سیره اهل‌بیت(ع) تربیت کنم. زنده‌یاد محمدسعید سعیدی‌زاده که متولد سال ۱۳۵۸ از آبادان است، تمام تلاشش را برای ورود به گروه تواسیح کرده است؛ او که در دوران راهنمایی و دبیرستان تحت مربیگری پدربت در مدرسه نکات اصولی قرائت قرآن را فرا می‌گیرد، در کنار آن به همراه پدربت به جلسات قرآن می‌رفته است، به اتفاق پدربت به یکی از گروه‌های تواسیح درجه سوم آبادان مراجعه می‌کند اما پس از تستی که از وی گرفته می‌شود، دست رد بر سینه و علاقه‌اش زده می‌شود و با جملهای که «واستعداد ندارد و مستعد نیست» روبرو می‌شود.

این زنده‌یاد هنگامی که ناراحتی پدربت را می‌بیند به پدربت قول می‌دهد که رتبه اول

کشوری را در این زمینه کسب کند و چه پشتکاری که تحسین همه را برانگیخت و بالاخره نه‌تنها با کسب رتبه‌های برتر در سطح شهرستان و استان، در سطح کشور نیز سال گذشته رتبه نخست را کسب کردند.

از کودکی با روضه سالار شهیدان آرام می‌گرفت

پدر از اشاره‌های کودکانه برای روشن کردن ضبط و پخش روضه امام حسین(ع) می‌گوید: هنگامی که حاج محمدسعید در کودکی بی‌تابی و گریه می‌کرد برایش روضه امام حسین(ع) پخش می‌کردیم ساکت می‌شد؛ شاید همین علاقه‌اش موجب شد که او نیز مانند سالار شهیدان حشش نیمه‌کاره بماند، لب تشنه شهید شود و به گفته راویان تا آخرین لحظه از دحام جمعیت در منا «لبیک یا حسین» می‌گفت و تا کنون گمنام باقی بماند. پدربت می‌افزاید: حاج سعید دارای مدرک کارشناسی ارشد از رشته زبان عربی بود و با علاقه این رشته را دنبال کرد تا بتواند شعرهای پر مفهومی را برای اجرای بهترشان ارائه کند؛ حتی به صورت مستقل به آموزش گروه‌های تواسیح می‌پرداخت و آنها را در همان مسجدی (مسجد امام محمدباقر(ع) آبادان) که گروه تواسیحش تشکیل شد، آموزش می‌داد.

وقتی از پدر، درباره نحوه ازدواج زنده‌یاد حاج سعیدی‌زاده می‌پرسیم، می‌گوید: یادم است در ازدواجش من و مادرش با تأمل همسرش را انتخاب کردیم؛ در سفری که عازم کشور سوریه بودیم با خانواده‌ای هم کاروان بودیم که دختری شایسته داشتند که فرزند یکی از شهیدان آبادان بود؛ در سال ۸۴ حاج محمدسعید ازدواج کرد و ثمره ازدواجش نیز ریحانه ۹ ساله و مهبیای چهار ساله است. زنده‌یاد حاج محمدسعید سعیدی‌زاده، کارمند نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه علوم و

## مهاجرین الی‌الله

فرماندار آبادان در

دیدار با خانواده حاج

محمدسعید به پدر

این مهاجر الی‌الله

گفت: تا چند روز پیش

حاج محمدسعید، پسر

تو بوده است و الان

پسر کل ایران و کل

جهان شیعه است و

الان مختص تونسیت،

او فرزند کشور ایران

شده است.

فنون خرمشهر بود و در کنار آن نیز به حد اعلا به پرورش گروه توشیحش می‌پرداخت، هرچند در کنار آن نیز کارهای فرهنگی دیگری چون همکاری با صدا و سیمای آبادان نیز در برنامه‌های کاری‌اش گنجانده شده بود.

### حاجتی که در حج مستجاب شد

پدرش به رابطه به دوستانه‌اش با پسرش به بیان خاطره‌ای از دور روز پیش از سفرش به مکه مکرمه می‌پردازد و بیان می‌کند: دو روز قبل سفر مکه، به منزلش رفته بودم به من گفت من به خیلی از آرزوهایم که می‌خواستم رسیدم هم در بُعد زندگی مشترک، هم در زمینه خانواده و هم دارای تحصیلات خوب هستم اما آنچه از خدا می‌خواهم شهادت در راه خدا است که به من عنایت کند.

وی ادامه می‌دهد: به او گفتم حاج سعید این را برای من آرزو کن که ۶۲ سال دارم تو که جوانی اما او اصرار داشت و می‌گفت مدتی است که این آرزو را دارد. پدر از اخلاق خوب و تسلیم اراده خدا و حق و حقیقت بودن می‌گوید و می‌افزاید: هنگامی که در رتبه‌های پایین‌تر در مسابقات قبول می‌شد با توجه به اینکه باید اول می‌شد اما همان را قبول می‌کند و از همان شکست‌ها، پیروزی‌های بالایی برای خودش درست می‌کرد؛ همیشه مسئله تقوا را رعایت می‌کرد و واقعاً یک جوان متقی و باخدا بود و در برخورد با خانواده، همکاران و آشنایان

متواضع و فروتن بود. زنده‌یاد سعیدی‌زاده، گروه‌های ذخیره برای گروه توشیح باقرالعلوم در نظر گرفته بود که در صورت رفتن یکی از اعضای کارآزموده گروه، فرد دیگری را که ذخیره گروه است جایگزین کند؛ پدرش به خصلت خوب دیگرش اشاره می‌کند و می‌گوید: هر فردی را که دوست داشت عضو گروه توشیحشان شود ناامید نمی‌کرد و از او استقبال می‌کرد و این هم دلیلی نداشت جز آن احساس بدی و سردی که اولین بار از سوی گروه درجه سوم آبادان با آن روبرو شده بود.

### حاج سعید فرزند کل ایران است

ابوی زنده‌یاد سعیدی‌زاده با اشاره به بیان اخیر عزیزالله شهبازی، فرماندار ویژه آبادان طی دیداری که به منزل وی آمده بود، می‌گوید: او حرف زیبایی به من زد اینکه «تا چند روز پیش حاج محمدسعید، پسر تو بوده است و الان پسر کل ایران و کل جهان شیعه است و الان مختص تو نیست، او فرزند کشور ایران شده است» لذا من به وجودش افتخار می‌کنم. وی با ابراز ناراحتی از فقدان پیکر پسرش و عدم بازگشت پیکر او ادامه می‌دهد: درست است که پسرش در راه خدا شهید شده است اما آرزوی من و خانواده‌اش این است که پیکر پاکش به وطن بازگردد تا موجبات تسلی خاطر ما را فراهم کند تا بتوانیم در کنار مزارش با او نجوا کنیم.

## بوی کبوتر

با خنده‌ای که عکس تو در بر گرفته است دیوار خانه چهره دیگر گرفته است بعد از تو برق شور و شغف را هجوم اشک از چشم‌های خسته مادر گرفته است بی‌شک شبیه کوچه ما، کوچه‌های عرش از نام پر شکوه تو زیور گرفته است حالا منم، کنار تو، اینجا که پر زدی اینجا که خاک، بوی کبوتر گرفته است ای انعکاس دست علی! برق ذوالفقار! افلاک، پشت نام تو سنگر گرفته است اینجا، نماز چلچله‌ها رو به دست توست دستی که رنگ غیرت حیدر گرفته است چشمان من همیشه همین جا کنار توست اینجا که خاک، بوی کبوتر گرفته است

خانم طاهره رستمی

## سوره‌های سرخ

ای سوره‌های سرخ، ای آیه‌های ناب پرواز کرده‌اید، بر بال آفتاب ای راویان نور، ای شاهدان عشق در چشم روزگار، آتشفشان عشق ای لشکر خدا، خیل حماسه‌ساز تکبیر سرختان، در سنگر نماز جانانه گفته اید، لیبک یا حسین تا آخرین نفس، ماندید با حسین قرآن شکوفه زد، در باغ جانتان پیغمبر بهار، شد میزبانتان ای قلعه‌های صبر، مردان میهنید پیوسته برفراز، همواره روشنید آری، بهشت حق، شد وعدگاهتان ماییم و نامتان، ماییم و راهتان سرشار از شماس، آیینه‌های ما مهر ولایت است، در سینه‌های ما

شعر از حمید هنرجو



دو روز قبل سفر مکه، به منزلش رفته بودم به من گفت من به خیلی از آرزوهایم که می‌خواستم رسیدم هم در بُعد زندگی مشترک، هم در زمینه خانواده و هم دارای تحصیلات خوب هستم اما آنچه از خدا می‌خواهم شهادت در راه خدا است که به من عنایت کند.

سوره های سرخ

علمداران حرم





سردار شهید مسین همدانی؛ مایب سپاه

# مدافع شهید در طواف حرم عشق

«آرزوی دیرینه‌اش فرجامی نیک با شهادت بود و عاقبت بخیری را در مرگی شهادت‌وار می‌دانست؛ حبیب سپاه لقب گرفته بود و گوش به فرمان ولی زمان، لحظه به لحظه برای دفاع از مرزهای ایران اسلامی و مرزهای دفاع از حق و حقیقت کوشید و در میدان رزم، هوشمندانه و شجاعانه حضور یافت تا سرانجام ۱۶ مهرماه ۱۳۹۴ در آسمان شهادت اوج گرفت و به آنچه شایسته آن بود رسید چرا که به گفته رهبر معظم انقلاب «حیف است که مرگ مجاهدان و اسوه‌هایی نظیر شهید همدانی، در راهی غیر از راه شهادت رقم بخورد».

سردار سرتیپ پاسدار حسین همدانی از جمله فرماندهان منطقه عملیاتی «بازی دراز» در جبهه غرب بوده و خاطرات خود را از این نبرد در کتابی تحت عنوان «تکلیف است برادر» تدوین کرده است؛ وی در عنفوان جوانی با تفکرات حضرت امام (ره) آشنا شده و از محضر درس مکارم اخلاق و

احکام شهید محراب آیت‌الله مدنی که در همدان تبعید بودند، بهره‌ای بسزا برده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، پایه‌گذاری و تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، استان همدان را آغاز و خود نیز به‌عنوان یکی از ارکان اصلی شورای عالی فرماندهی سپاه استان همدان، فعالیتش را آغاز کرد و با کمک

پس از شهادت، پیکر سردار شهید حاج حسین همدانی را پیش حاج قاسم سلیمانی بردیم؛ در این دیدار حاج قاسم سلیمانی انگشتر، تسییح و عطری را به این شهید هدیه کرد که این امانت را به دست خانواده شهید رساندیم.

هم‌زمان و پاسداران آن خطه، به پاکسازی عناصر طاغوت و عوامل فساد و نفاق برآمده و از آنجایی که چندین بار به‌دست ساواک دستگیر شده و مورد تعقیب بود، عوامل طاغوت را به‌خوبی می‌شناخت.

سرتیپ همدانی علاوه بر همدان در شهرهای پاوه و مریوان نیز خدمت کرده است؛ از جمله مسئولیت‌های سردار همدانی در هشت سال دفاع مقدس می‌توان به فرمانده لشکر ۳۲ انصارالحسین استان همدان، فرماندهی لشکر ۱۶ قدس استان گیلان و معاونت عملیات قرارگاه قدس اشاره کرد.

وی همچنین پس از دفاع مقدس مسئولیت‌هایی همچون؛ فرمانده قرارگاه نجف اشرف و فرمانده لشکر ۴ بعثت، رئیس ستاد نیروی زمینی سپاه پاسداران، جانشینی فرمانده نیروی مقاومت بسیج سپاه، مشاور عالی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جانشین سازمان بسیج مستضعفان را برعهده داشته است؛ سردار همدانی تجربه فرماندهی جنگ‌های ناهم‌تراز (اویل جنگ تحمیلی در مبارزه با ضدانقلاب در کردستان) و تجربه جنگ تحمیلی در استان‌های غربی (کردستان، همدان و کرمانشاه) را در کارنامه خود به ثبت رسانده است.

## حضور رهبر انقلاب

### در منزل سردار شهید همدانی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز، با حضور در منزل سردار شهید حسین همدانی، ضمن تفقد از خانواده شهید، شهادت آن سردار سرافراز را تبریک و تسلیت گفتند؛ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با اشاره به اخلاص و مجاهدت سردار شهید همدانی در میدان‌های خطر، رقم خوردن این سرنوشت شوق‌انگیز را آرزوی دیرینه‌ی مجاهدان راه حق خواندند و گفتند: خداوند باب شهادت را برای بندگان خالص خود باز گذاشته و حیف است که مرگ مجاهدان و اسوه‌هایی نظیر شهید همدانی، در راهی غیر از راه شهادت رقم بخورد.

### متخصص در نحوه رزم عملیات

### نیروهای منظم با شبه نظامیان

نشریه Foreign Policy درباره سردار همدانی نوشت؛ او در اوایل ۱۹۷۹ برای مبارزه با شورشیان کردستان و سپس

در جنگ ایران و عراق (دوران ۸ سال دفاع مقدس) ایفای نقش کرد.

روزنامه Wall Street Journal درباره سردار همدانی نوشت: ژنرال همدانی یکی از فرماندهان نخبه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده و او به عنوان افسر سپاه پاسداران اعلام خدمت داشته است؛ همدانی یک متخصص در نحوه رزم عملیات نیروهای منظم با شبه نظامیان است.

### فرمانده نخبه جنگ‌های ناهمتر از کیست؟

سایت Iran Briefing با اشاره به سوابق سردار همدانی در دوران جنگ تحمیلی و مبارزه با ضد انقلاب، یادآور شد: ژنرال همدانی ۳۲ سال خدمت کرده و در جبهه‌های غرب به ایفای نقش پرداخته است.

سایت Wnd درباره سردار حسین همدانی عنوان کرد: ژنرال حسین همدانی یکی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است؛ این سایت به نقل از سردار همدانی نوشت: «در طول این نزاع (جنگ) تروریست‌های تکفیری با ملت مظلوم سوریه) تجربیات آموزشی به ملت سوریه بدون هیچ انتظاری منتقل شد». سردار سرتیپ همدانی، مفتخر به دریافت دو نشان فتح از دست مقام معظم رهبری و فرمانده کل قواست که به خاطر هدایت و فرماندهی موفق لشکرهای تحت امر در دوران دفاع مقدس بوده است؛ همسر سردار شهید حاج حسین همدانی در گفت‌وگویی با اشاره به آرزوی شهادتی که سال‌ها سردار بزرگ مدافع حرم، در دل می‌پروراند، گفت: شهادت حق همسرم بود و اگر اینچنین نمی‌شد حسرت می‌خوردیم، به همین خاطر خدا را شاکرم؛ از روزی که شنیدم حاج حسین به آرزوی رسیدن است مدام خدا را شکر می‌کنم؛ روز آخری که حاج حسین قرار بود به سوریه برود، گفت: این بار شهید خواهم شد، فرزندانم گفتند این چه حرفی است که شما می‌زنید، من در جواب به آن‌ها گفتم که پدرتان از روز اول در جبهه و جنگ حضور داشته است و باید روزی شهید بشود و خطاب به حاج حسین گفتم، اگر شهید شدی قول بده که من را شفاعت کنی.

### مدافع شهید در طواف حرم

یکی از هم‌زمان سردار شهید حاج حسین همدانی نیز در رابطه با این



تکفیری حضور داشت و علی‌رغم این که سن و سال بالایی داشت، کار مستشاری را با داوطلبی انجام داد و در چنین سنی به شهادت رسید و جواب زحمات خود را گرفت؛ سردار همدانی در زمان جنگ ۲ مدال فتح از دست رهبر معظم انقلاب دریافت کرد که نشان‌دهنده از خود گذشتگی، ایثار و فداکاری این شهید بزرگوار در راه خدا بود.

دبیر شورای عالی امنیت ملی ادامه داد: سردار همدانی مشغول شناسایی منطقه‌ای در حلب بود که بتواند قدرت مشاوره‌ای خود را به درستی ارائه کند که همانجا در صحنه شناسایی و در خودرویی به شهادت رسید.

سردار سرلشکر محمدعلی جعفری، فرمانده کل سپاه نیز در رابطه با سردار همدانی عنوان کرد: باید خودمان را در راه شهیدان حفظ کنیم؛ کاری که سپاه می‌کند خودش بهترین پاسخ به این رذالت‌هاست؛ باید همیشه در جبهه مقابله با ظلم و باطل آماده باشیم؛ صبر ما زیاد است و مردم به راهی که می‌روند معتقدند؛ شهادت در این راه اجری است که خدا نصیب انسان می‌کند؛ جوانان ما باید خودشان را در این صحنه برای حضور طولانی آماده کنند.

سردار مدافع حرم، شهید همدانی که او را حبیب سپاه نیز می‌دانند سرانجام در تاریخ ۱۶ مهرماه سال ۱۳۹۴ در هنگام انجام عملیات مستشاری پس از سال‌ها دفاع از مرز و بوم ایران اسلامی و فراتر از آن، دفاع از مرزهای غیرت شیعه، غیرتمندانه جان خود را فدا کرد و به آرزوی دیرینه خویش که همانا شهادت در مسیر جهاد در راه خدا بود، دست یافت.

شهید بزرگوار اظهار کرد: پس از شهادت، پیکر سردار شهیدحاج حسین همدانی را پیش حاج قاسم سلیمانی بردیم؛ در این دیدار حاج قاسم سلیمانی انگشتر، تسبیح و عطری را به این شهید هدیه کرد اما به دلیل شست‌وشوی پیکر شهید، انگشتر و تسبیح را از دست و گردنش بیرون آوردیم و اکنون این امانتی را به خانواده شهید تقدیم کرده‌ایم، همچنین پیکر شهید را به همراهی رزمندگان حزب‌الله به طواف حضرت زینب(س) بردیم.

وهب همدانی، فرزند سردار شهید حسین همدانی در خصوص آخرین دیدار با پدرش تصریح کرد: مدتی قبل از رفتنشان با پدرم دیدار داشتم و ایشان به خانواده گفتند که شاید این آخرین مأموریتم باشد؛ مادرم هم به ایشان گفت من به شرطی با این مأموریت موافقم که اگر شهید شدی من را نیز شفاعت کنی؛ پدرم در آخرین دیدار خود حتی تأکید کردند اگر من شهید شدم من را همدان به خاک بسپارید و ما نیز با دلخوری به وی می‌گفتم سردار نزد ما حرفی از رفتن نزن.

سردار سنایی‌راد، رئیس اداره سیاسی سپاه با نقل خاطره‌ای عنوان کرد: این خاطره مربوط به فتنه ۸۸ است که این شهید بزرگوار می‌گفت «دغدغه من در ماجرای خرداد ۸۸ این بود که نه از بینی بچه‌های بسیج خون بیاید نه از طرف مقابل خونی ریخته شود ولی افرادی که در مقابل ما قرار داشتند آمده بودند تا هم کشته بگیرند و هم کشته بدهند».

سنایی‌راد در ادامه تصریح کرد: این شهید بزرگوار در ماجرای سوریه جزء اولین کسانی بود که برای مهار جریان





ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ

پدر شهید عبدالله باقری نیارکی

# غربت حرم حضرت زینب (س) تاب ماندن را از عبدالله گرفت

◀ شهید باقری تأکید داشت که امروز و با وضعیت سوریه، زمان لیبیک گفتن به حضرت زینب (س) است و باید به اذکاری که در سینه‌زنی‌ها زرمزه می‌کردیم عمل کنیم و به دفاع از حرم عقیده دو عالم بپردازیم؛ می‌گفت با ادعای شیعه بودن اگر ساکت باشیم، فردای قیامت چه جوابی به حضرت زهرا (س) بدهیم.

وقتی از سوریه بازگشت از غربت و خلوتی حرم بانو، حضرت زینب (س) بسیار متأثر و غمگین بود؛ می‌گفت غربت حرم حضرت زینب (س)، دل هر شیعه‌ای را به درد می‌آورد؛ همین غربت نیز تاب ماندن را از او گرفت و راهی سفری شد که سرانجامش پرواز به سوی ملکوت و ماوی گزیدن در جنت برین بود.

حبیب‌الله باقری، پدر شهید عبدالله باقری نیارکی است؛ وی متولد ۱۳۳۷ اهل تهران و بازنشسته صنایع دفاع است؛ ۸ سال در کمیته و در دوران دفاع مقدس در مناطق زاهدان و کردستان حدود ۱۴ ماه حضور داشته و سپس در سپاه و بعد وارد صنایع دفاع شد؛ پنج پسر داشت که عبدالله اولین پسر خانواده باقری نیارکی بود، پدر این شهید، به‌خاطر داشتن چنین فرزندی افتخار می‌کند و می‌گوید: آنها را لطف خدا می‌دانم، من فقط سهم کوچکی در تربیت فرزندانم داشتم و تلاشم برای تهیه لقمه حلال بود. عبدالله هم روی این مسئله حساسیت داشت، با اینکه حقوق‌بگیر بود، اما به نیازمندان بسیار توجه داشت؛ هر وقت پولی به دستش می‌رسید، بین نیازمندیانی که می‌شناخت تقسیم می‌کرد؛ هیچ رنجشی از او ندیدم، همه فکرش این بود که اخلاق شوخ‌طبعی داشته باشد و لبخند را روی لبان همه بنشانند؛ باهوش بود و به کارهای فنی علاقه‌مند و به اسلحه، دوربین و کامپیوتر بسیار مسلط بود، در سپاه هشت ماه دوره حفاظت را گذراند و از ۱۰۰ امتیاز ۹۵ امتیاز کسب کرده بود؛ با هزینه شخصی و به میل

عبدالله می‌گفت؛ مادر الآن وقت لبیک گفتن و وقت عمل کردن به سینه‌زنی‌هایی است که در مجالس داشتیم؛ یک‌بار اسارت خانم کافی است، با ادعای شیعه بودن اگر ساکت باشیم، فردای قیامت چه جوابی به حضرت زهرا(س) بدهیم؟ اگر حرفی می‌زد، عمل می‌کرد؛ همسر مجید، پسر دیگرم، مریض بود و شیمی‌درمانی می‌شد، مجید او را به خانواده‌اش سپرد و همراه برادرش عبدالله به سوریه رفت، شب تاسوعا بود که از هیئت برگشتیم، دو پسر دوقلو هستند، به آنها شهادت برادرشان را اطلاع داده بودند، مصطفی می‌گفت، مادر خوش به حال آنها که رفتند، دنیا پر از گناه و معصیت شده! شک کردم، گفتم چیزی شده؟ گفتند نه، گفتم بچه‌ها این‌طور صحبت نکنید، من دو مسافر در شهر غریب دارم.

یک نگاه به مجتبی کردم؛ دیدم لبانش و بدنش می‌لرزد؛ گفتم چیزی شده؟ بغض گلپوش را گرفت و بیرون رفت، گفتم مصطفی کدامشان شهید شده مجید یا عبدالله؟ گفتند؛ زخمی شده. می‌خواستند شب را راحت بخوابم و صبح خبر بدهند ولی دل مادران‌هم مرا تا صبح بیدار نگاه‌داشت؛ مطمئن نبودم عبدالله شهید شده ولی نمی‌دانم چرا مدام زمزمه می‌کردم دورت بگردم، با زن و بچه‌هایت چه کنم؛ صبح رفتم بیرون دیدم سر کوچه خیلی شلوغ است، برگشتم دیدم، یکی یکی دارند اضافه می‌شوند، از دیدن همکاران عبدالله مطمئن شدم عبدالله شهید شده است.

### دو دختر عبدالله

#### یادگاران فرزند شهیدم هستند

عاشق یادگاران‌ش هستم، بچه‌های او را بسیار دوست دارم، هر وقت عبدالله را می‌دیدم، کیف می‌کردم؛ الآن هم هر وقت دخترانش را می‌بینم همان احساس را دارم، محدثه دلتنگی‌هایش را بروز نمی‌دهد، چند شب پیش مراسم ختمی برای عبدالله گرفته بودند، وقتی به خانه برگشتیم ناگهان محدثه مثل انار ترکید و گریه‌هایش نداد؛ گفت دلم برای بابام تنگ شده، گویا جای خالی پدر در جمع مهمانان او را دلگیر کرده بود.

بعد از شهادتش از کمک‌ها و فعالیت‌هایش باخبر شدیم چون کارهایش را در خفا و برای خدا انجام می‌داد، می‌گفت خدا بداند و بس؛ در هیئت دیوانگان حسینی گاهی در هزینه‌ها کمک می‌کرد و با وجود مشغله کاری سعی می‌کرد در عزاداری‌ها به طور وسیع شرکت کند؛ عبدالله هنگام رفتن به مادرش گفت، هر چیزی خمس و زکاتی دارد و شما هم پنج فرزند دارید که یکی را باید در راه خدا به عنوان خمس فدا کنید، من خمس فرزندانم را تقدیم دفاع از حرم کردم.



عبدالله نیز اگر بخوامم بگویم که می‌توان از آن کتابی نوشت.

عبدالله بچه فوق‌العاده مهربان، آرام و دوست‌داشتنی بود؛ هر وقت می‌خواست به نامحرمی سلام کند از حیا قرمز می‌شد، آنقدر نجیب بود که بعضی از همسایه‌ها او را نمی‌شناختند، بسیار عاطفی بود، چون دختر نداشتیم، مرا درک می‌کرد و در کارهای خانه کمک بود؛ یاد ندارم به او گفته باشم نماز بخوان و روزه بگیر، قبل از سن تکلیف انجام واجبات را شروع کرده بود، وقتی وارد اتاق می‌شدیم تمام قد جلوی ما بلند می‌شد و دست مرا می‌بوسید، می‌گفتم این کار را نکن، می‌گفت نمی‌دانی چقدر این کار حسنه دارد.

به‌خاطر مسئولیتش مغرور نبود؛ مردم‌دار، متواضع و فروتن بود، همسایه‌ها می‌گفتند دست به سینه به ما سلام می‌کرد، او دیپلم داشت و در حال ادامه تحصیل بود که شهید شد، مرام و مردانگی بیشتر از سن او درک می‌شد، به خاطر کارش زود ازدواج کرد و همیشه نگران بوم آیا می‌تواند روی پایش بایستد؟ الحمدلله زندگی‌اش را خوب اداره کرد و اجازه نمی‌داد حتی نگرانش باشیم.

خودش دوره پتر بازی و غواصی را هم دیده بود؛ از چاپلوسی، دروغ و تملق‌گویی بیزار بود؛ روی بیت‌المال بسیار حساس و از ثروتمندانی که به خمس و زکات و... اهمیت نمی‌دادند، گله‌مند بود؛ جوانمرد و باغیرت بود و ناموس همه را ناموس خودش می‌دانست. مطیع امر رهبر و بسیار به او علاقه‌مند بود، می‌گفت فقط گوش به فرمان ولایت باشید؛ وقتی از سوریه برگشت، خلوتی ضریح خانم و مظلومیت مردم سوریه و منازل خراب آنها خیلی بی‌قرار و نا‌آرامش کرده بود، سکوت و غربت حرم حضرت زینب(س) آنقدر آزارش داد که غیرتش اجازه ماندن نداد.

### مادر شهید باقری؛

#### همیشه تمام قد جلوی پای ما می‌ایستاد

مریم شیخ‌بهایی، مادر شهید متولد ۱۳۴۱ اهل تهران است، سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد، وی درباره تربیت فرزندان‌ش می‌گوید: در تربیت صحیح بچه‌ها خیلی تلاش کردم، به موقع منزل می‌آمد و وارد هر جا و منزلی نمی‌شد، با خانواده‌های ناشناس رفت و آمد نمی‌کرد، به همین دلیل به خانه و خانواده بیشتر وابسته بود، از خصوصیات اخلاقی

خبر شهادت عبدالله،

ناگوار و سنگین

بود؛ با اینکه پسرانم

می‌گفتند زخمی

شده است، اما باور

داشتیم که عبدالله

دیگر باز نمی‌گردد؛

تنها چیزی که

باعث می‌شود کمی

آرام شوم، دیدن

یادگارهای فرزندانم

هستند، عشقم به

عبدالله را نثار دو

دختر خردسالش

می‌کنم که از عبدالله

به یادگار مانده‌اند.

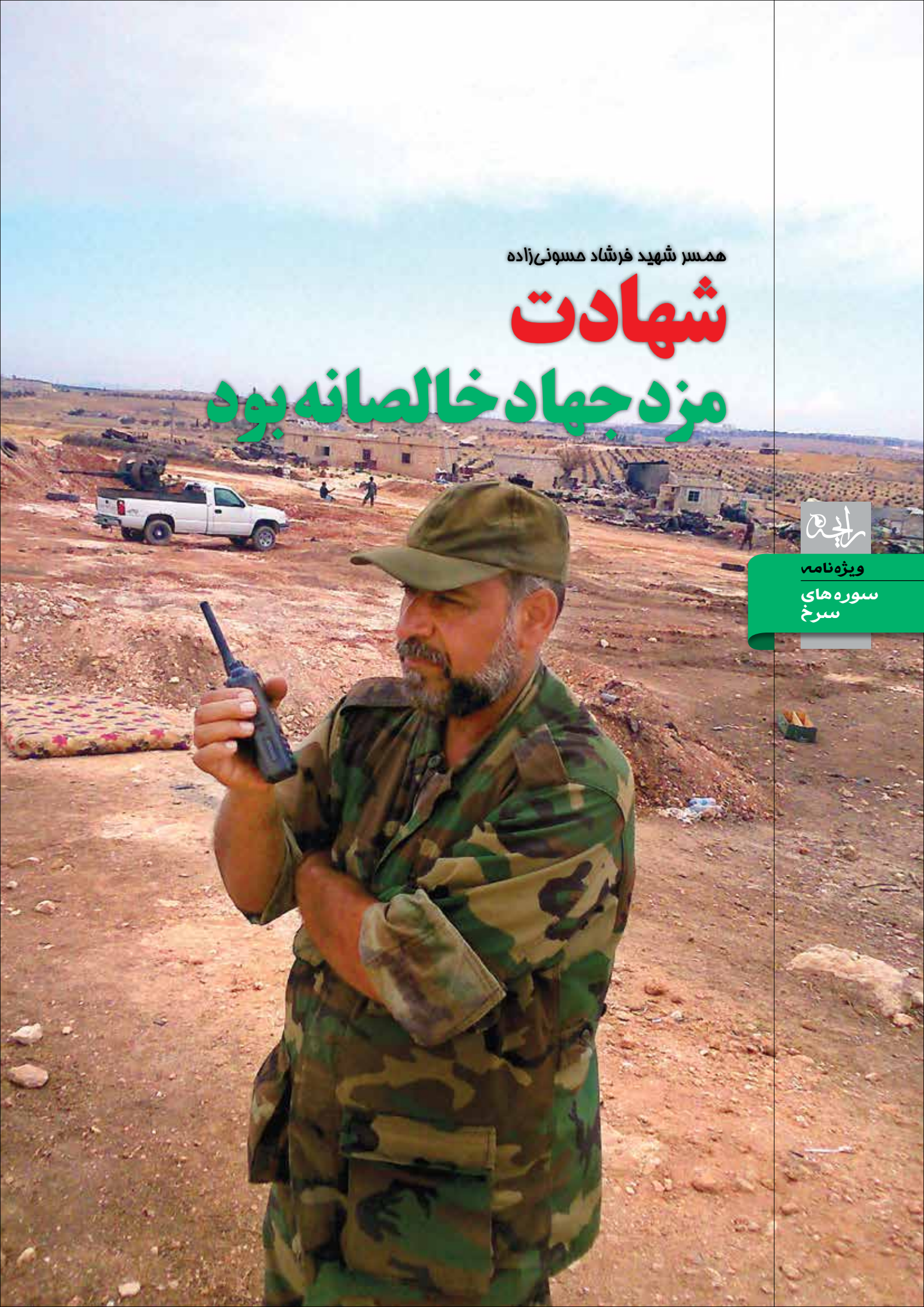
همسر شهید فرشاد مسونی زاده

# شهادت مزد جهاد خالصانه بود

سوره

ویژه نامه

سوره های  
سرخ



رازای که در دلتنگی‌ها و ذکراهای شبانه شهید حسونی زاده بود، عاقبت سبب گشت تا وی به مقام رفیع شهادت دست یابد و خود را به قافله دوستان و همزمان شهیدش برساند؛ به گفته این شهید، جهاد در راه خدا مستلزم خلوص نیت است و هر کس خالصانه در این راه گام بردارد، قطعاً پاداش تقوای عمل خویش را خواهد گرفت.

سال ۱۳۶۲ بود که فرشاد به خواستگاری من آمد، اوج جنگ بود؛ من آن موقع ۱۳ سال داشتم؛ سال ۱۳۶۴ با هم ازدواج کردیم، ایشان همان زمان از بچه‌های جبهه و جنگ بود، وقتی با هم صحبت کردیم، شرط اولش برای ازدواج این بود که من غیر از اینکه در خدمت خانواده هستم، تعلق اصلی‌ام برای مردم است نه فقط مردم کشور خودم، بلکه کل مردم جهان؛ وی آن زمان ۱۶ سال داشت و من ۱۴، ۱۵ سال؛ می‌گفت نمی‌خواهم در آینده از نبودن‌هایم شکایت کنی و ناراحت شوی و من نیز پذیرفتم و گفتم که می‌توانم؛ این صحبت‌ها از یک نوجوان ۱۶ ساله در آن شرایط و اوضاع جنگ چندان بعید نبود؛ آنها برای اهتزاز پرچم اسلام در آن سوی مرزها مجاهدت می‌کردند؛ شور انقلاب در وجود تک تک جوانان و نوجوانان موج می‌زد، من می‌دانستم که با یک رزمنده جهادی ازدواج می‌کنم که هر لحظه احتمال شهادتش وجود دارد.

خیلی مقید به انجام تکلیف بود، تکلیفی که در هر سنی بر او واجب می‌شد و به آن پایبند بود؛ نماز، روزه، مبارزه، جهاد و در نهایت شهادت رمز مردان مبارز بود؛ در مدت حضورش در جبهه بارها مجروح و شیمیایی شد اما هرگز به دنبال تشکیل پرونده و... نرفت؛ برادرش فرامرز حسونی زاده در ۱۹ سالگی در عملیات نصر ۸ در کردستان به شهادت رسید و فرشاد سال ۱۳۶۱ به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمد.

حاصل ۸ سال زندگی من با فرشاد دو پسر به نام‌های ناصر و روح‌الله و یک دختر است؛ اولین فرزندم را در سال ۱۳۶۶ به دنیا آوردم، خوب به یاد دارم که فرشاد به خاطر عملیات فتح فاو در خانه نبود؛ من در نبودن‌هایم هرگز خسته نشدم، غصه نخوردم، ایشان

اجازه نداد تا ما سختی نبودن‌هایم را حس کنیم؛ هر بار که از خانه برای انجام مأموریت می‌رفت، منتظر آمدنش نبودم؛ می‌گفتم این آخرین باری است که او را می‌بینم؛ امروز که نگاه می‌کنم به آن روزها حسرت می‌خورم، سختی آن روزها برایم بسیار لذت‌بخش است؛ همواره همراهی‌اش کردم و تنها نگرانی‌ام تربیت فرزندی بود که نزد من به امانت بودند و خدا را شکر همان شدند که پدر از آنها انتظار داشت و ان‌شاءالله راه پدر را ادامه می‌دهند.

### یاری مجاهدان همانند جهاد است

فرشاد، مبارزی خستگی‌ناپذیر بود و هیچ وقت خسته نمی‌شد؛ من هرگز کلمه خسته شده‌ام را از زبانش نشنیدم، ارتباط خیلی خوبی با جوانان داشت و همواره من را به ارتباط با دختران جوان سفارش می‌کرد؛ می‌گفت با رفتار و کردارتان جوانان را به خود جذب کنید و آنها را به حجاب و نماز تشویق کنید.

بسیار با ایمان و با اخلاق بود، قبل از شهادت چند روزی را در کنارش بودم؛ غذا می‌پخت، شام و ناهار را مهیا می‌کرد و من را مثل همیشه شرمند خود می‌کرد؛ می‌گفتم: مهم این است که در کنار هم هستیم، برای چه زحمت ناهار و شام را می‌کشی؟ اما حاج فرشاد می‌گفت، من باید برای مجاهدم غذا درست کنم، می‌گفتم حاجی، مجاهد تویی نه من! می‌گفت شما هستید که سال‌ها ما را یاری می‌کنید.

### حکایت دردهای شیرین

نمی‌دانم چه رازی در دلتنگی بچه‌های رزمنده‌ای که از قافله شهدا و دوستانشان جامانده‌اند، وجود دارد که نمی‌توانند آرامش

داشته باشند؛ آنها تنها منتظر اذن بودند که بروند و به داد مظلومان مسلمان برسند؛ بارها گریه و زاری و التماس‌های حاجی را به خدا می‌شنیدم و معنای این همه دلتنگی را نمی‌دانستم اما هر بار که راهی منطقه می‌شد و به خاک سوریه قدم می‌گذاشت، شادتر از دفعات قبل بازمی‌گشت؛ حاجی شیمیایی بود و گاهی دردها امانش را می‌برید اما می‌گفت «فرستی برای درمان و دکتر و... ندارم، این دردها برای من شیرین است، شما نگران نباشید».

فرشاد دو سال و شش ماه در سوریه بود، وقتی متوجه شدم که می‌خواهد به سوریه برود، گفتم شنیده‌ام آماده‌ای و می‌خواهی بروی، گفتم: مخالفی؟ گفتم: نه اگر کاری برای خدا باشد من هم هستم و حاجی خدا را شکر کرد.

دختر و پسر کوچک‌ترم برای رفتن پدرشان بی‌تابی می‌کردند و می‌گفتند پدر اگر تکلیفی داشته تا امروز همه را انجام داده است ولی من به آنها گفتم اگر تکلیف بر گردن کسی باشد، همیشگی است، زمان و انتها ندارد و همچنان ادامه دارد و پایان‌ناپذیر است.

### شهادت: مزد جهاد خالصانه

شما اگر از مرگ پدر می‌ترسید من به شما بگویم می‌تواند در یک تصادف یا هر اتفاق دیگر پدر از بین شما برود؛ اگر قرار بر شهادت هم باشد شهید می‌شود، بگذارید جهادش را بکنند، ما کاری به شهادت نداریم، اگر شهید شد، شهادت مزد جهاد خالصانه پدرتان بوده است.

### من از شهادت همسرم به آرامش رسیدم

روزی که خبر شهادتش را به من دادند در خانه تنها بودم؛ دلم می‌خواست پرواز کنم، بال در بیاورم، طعم شیرینی شهادت فرشاد را چشیدم، خیلی شاد بودم، نمی‌دانستم و دوست نداشتم آن لحظه‌ای را که نبود بینم و تنها به این فکر می‌کردم که او به آن چه که می‌خواست رسید، پیکرش را دیدم، پیکرش مثل شهدای عاشورا بود، چشمانش تخلیه شده بود، انگشتانش قطع و ران پاهایش از بین رفته بود.

من از شهادت سردار به آرامش رسیدم، می‌دانم چه بود و در دلش چه می‌گذشت، می‌دانم چه دردهایی می‌کشید، خیلی درد داشت از کسانی که از ولایت تبعیت ندارند، این دردها در دلش ماند؛ از حضرت زینب(س) خواستم هر چه در دل همسرم است بدهد، من امروز پسرهایم را در این راه می‌دهم، امام حسن از علی اصغر، از علی اکبر، از قاسم از همه داشته‌هایم گذشت؛ من از حضرت زینب خواستم که پسرها ادامه‌دهنده راه پدر شوند و من شرمندم نشوم.



رازای در دل

جاماندگان غافله

شهادت است، که

تنها با همراهی آنان

می‌توانی این راز را

درک کرده و لمس

کنی؛ من سال‌ها

گریه‌ها و تضرع حاجی

در محضر خداوند را

دیده بودم و خوب

می‌دانستم همه دردی

که وجودش را آزار

می‌داد، درد دوری از

غافله شهادت بود.



مدافع مرم در وصال معبود

# راه دفاع از اسلام ادامه دارد

سوره های  
سرخ

ویژه نامه

سوره های  
سرخ

فوت او دلمان خیلی شکست، قدیر می دانست که ما دلشکسته هستیم ولی آنقدر عشق و علاقه به انبیا در دلش بود که همه اینها را فراموش کرد؛ حتی مادرش ناراحتی اعصاب گرفت، به همین جهت آن خانه را اجاره دادم و خودمان جای دیگر مستأجر شدیم، با تمام این احوالات قدیر دنبال عشق و علاقه اش بود، یک لحظه هم بدون وضو راه نمی رفت، خیلی به دینش وابسته بود، اصلاً اینگونه نبود که بگوییم به دلیل حضور دوستانش به سوریه رفت، قدیر با عشق پایش را به خاک کشور سوریه گذاشت.

طوری نبود که عشق و علاقه اش به شهادت و اهل بیت (ع) یک روزه در دلش بیافتد؛ نسل جوان راههای زیادی روبه رویشان است و همین انتخاب را برایشان سخت می کند؛ ما در این راستا قدیر را تشویقش کردیم، اما ۹۹ درصد راهش را خودش انتخاب کرده بود.

در هفت سالگی جذب بسیج شد، همان زمان درجات معنوی اش را از مسجد امام سجاد (ع) به دست آورد نه از داخل کوچه؛ قبل از آن هم از وقتی زبان باز کرد خودش را داخل مسجد دید، قدیر پای منبر بزرگ شد و یک بچه منبری بود، روزی که برای خدمت سربازی و برای دوره آموزشی به تبریز اعزام شد، من و مادرش او را تا دم پادگان بردیم؛ دستش را گرفتیم گفتیم اگر خواهی در

خودروی قدیر سرلک در نزدیکی حلب مورد اصابت موشک قرار می گیرد که بر اثر این اصابت، دو تن از مدافعان حرم حضرت زینب (س) در روز ۱۳ آبان در مبارزه با تروریست های تکفیری به شهادت می رسند؛ ستوان یکم پاسدار قدیر سرلک سالها به عنوان فرمانده گردان امام حسین (ع) سپاه ناحیه شهید محلاتی مشغول خدمت بود؛ سرلک از نیروهای سپاه محمد رسول الله (ص) بود و در زمینه آموزش های نظامی و رزمی تجربه بالایی داشت و در جریان مأموریت مستشاری در سوریه حاضر شده بود.

اهل بیت (ع) علاقه زیادی داشت و یک بچه هیئتی بود.

بیشتر از ۱۵ سال در خانه خودمان هیئتی به نام هیئت حضرت علی اصغر (ع) برپا کرده بود و بچه محلها از بچه شش ساله تا جوانان را در هیئت جمع می کرد؛ برای بچه ها هدیه می خرید و به روحانی هیئت می داد که اینها را به بچه ها برای آمدن به هیئت بدهد؛ تشویق شان می کرد و وضو گرفتن را به آنها یاد می داد؛ بچه ها را به هیئت جذب می کرد، در حال حاضر بسیاری از این بچه هیئتی ها صاحب زن و بچه شده اند ولی همچنان انس و الفت شان را با هیئت حفظ کرده اند.

## راه عاشقی را در دفاع از حرم حضرت زینب (س) می دانست

اگر عشق و علاقه به اهل بیت (ع) در دلش نبود به سوریه نمی رفت؛ سال ۷۹ من یک پسر جوان ۲۴ ساله از دست دادم؛ بعد از

عبدالحسین سرلک، پدر شهید مدافع حرم قدیر سرلک ضمن بیان خاطراتی از نحوه زندگی و رفتار و سلوک این شهید بزرگوار می گوید: سال ۸۰ آقا قدیر تازه دیپلم گرفته بود؛ آمد مغازه و از من سؤال کرد: بابا اگر بخواهم کربلا بروم حلال می کنی؟ گفتم: بله! حلال می کنم، جوابش را که گرفت، خداحافظی کرد و گفت به کربلا می روم، کاروان مان چند ساعت دیگر حرکت می کند. گفتم، باباجان حلال می کنم ولی نگفتم الان به کربلا بروی؛ گفتم الان وضعیت مالی مان هم برای سفر جور نیست، گفت ان شاء الله جور می شود؛ اصلاً فکر نمی کردم بخواهد به کربلا برود؛ گفتم تازه اول جوانی اش بود، دیپلم گرفته بود، آن زمان در یکی از صندوق های محلی اسمش درآمد بود و با پول همان به کربلا رفت.

اربعین سال گذشته هم به کربلا رفت و ارادت خاصی به امام حسین (ع) داشت؛ قدیر به

برای کربلا رفتن تمام دارایی اش را داد تا بتواند به زیارت سالار شهیدان برود؛ حلالیت گرفت و راهی سفر کربلا شد تا آنجا در میان رازگفتن های عاشقانه با سیدالشهدا (ع)، حاجت طلبد و عاقبت در مسیر حاجتی که برگزیده بود ره به سوی وصال معبود یافت.



را یادداشت کنم؛ می‌گفت اینها امانت پایگاه است، گفتم طرف میلیاردی می‌برد بعد تو فکر خودکار هستی، گفت هر کس را داخل قبر خودش می‌گذارند، گفت اگر فردا پیش حضرت زهرا(س) می‌آیی و جواب می‌دهی من سه خودکار را به شما می‌دهم، خداوند این بچه‌ها را گلچین می‌کند، من اگر ۱۰ پسر دیگر مانند قدیر داشته باشم باز هم در راه خدا می‌دهم.

#### یکی از یاران سردار همدانی بود

قدیر چون مسئول هیئت بود، قرار بود اول محرم برای هیئتش بیاید؛ وقتی به او زنگ زدیم گفت، چند تا از بچه‌ها آمده‌اند و باید آموزش‌شان بدهیم؛ همان موقع آقا قدیر تیری به دستش می‌خورد و مجروح می‌شود و به تهران بر نمی‌گردد؛ ما از مجروحیتش اطلاع نداشتیم، عکسش را با گوشی‌های جدید برای خانمش فرستاد و گفت، من پیش آقا ابوالفضل(ع) شرمندهم، آقا ابوالفضل(ع) دو دستش را از دست داد و من یک دستم را؛ فردایش به شهادت می‌رسد و پنج‌شنبه خبر شهادتش را به ما دادند؛ چند عکس با شهید همدانی گرفته بود و پیام داده بود، سردار همدانی یک مأموریت داده و تا تماشش نکنم به تهران باز نمی‌گردم، فقط همسرش در جریان بعضی از سفرهایش به سوریه بود؛ قدیر، یکی از یاران سردار همدانی بود.

شرمنده‌نباشم. صفات و ویژگی‌های وارسته بسیاری داشت که یکی از بارزترین آنها امانتداری‌اش بود؛ یک روز تلفن خانه‌مان زنگ خورد و من دنبال خودکار برای یادداشت می‌گشتم و پیدا نکردم؛ سه خودکار داخل کیف قدیر بود و او خودکارها را به من نداد تا شماره‌ها

خدمتت کم بگذاری نمی‌بخشمت، گفتم برای اسلام خدمت پاک کن، طوری خدمت نکنی که خیانت در امانت شود خدا را شکر او هم سر به راه بود.

#### برایم دعا کنید که مرگم با شهادت رقم بخورد

چون می‌دانست ما دلشکسته هستیم، حرفی درباره رفتنش به سوریه نگفتم ولی هر زمان که به خانه می‌آمد به مادرش می‌گفت: برایم دعا کن مرگم با شهادت باشد، به شوخی به او می‌گفتم عزیز من جنگ تمام شده، می‌گفت افسوس که در هشت سال جنگ تحمیلی من نبودم ولی باز خدا را شکر می‌کنم الان دفاع دیگری هست، می‌گفتم؛ دفاع از کجا؟ می‌گفت؛ دفاع از حرم حضرت زینب(س). فرمانده گردان امام حسین(ع) بود، صبح که به سرکار می‌رفت، ۱۲ شب به خانه می‌آمد؛ من به او می‌گفتم تو چند شیفت حقوق می‌گیری که تا الان سرکار می‌مانی؟ می‌گفت به‌خدا حقوق همان یک شیفت را می‌گیرم، می‌گفت؛ من در هفته یک روز به دانشگاه برای درس خواندن می‌روم و باید پنج برابر کار کنم تا این یک روز جبران شود تا لقمه‌ای که برای خانواده‌ام می‌آورم، حلال باشد و فردا پیش حضرت زهرا(س)



به مادر می‌گفت برایم دعا کنید، دعا کنید تا مرگم در شهادت‌تم رقم بخورد؛ وقتی حرف از شهادت می‌زد می‌پرسیدم الان که جنگی نیست تا در آن به شهادت برسی، در پاسخ می‌گفت راه دفاع از اسلام همیشه باز است و امروز راه جهاد در راه خدا، در سوریه ادامه دارد.



شهیدی که حاجتش را از آقا گرفت

# تلاوت قرآن؛ عادت همیشگی

«خواهر شهید اکبر شهرداری که از شهدای مدافع حرم بود از عادت همیشگی این شهید در رابطه با تلاوت قرآن می‌گوید و تصریح می‌کند: آرزوی شهید شهرداری شهادت در راه اسلام و قرآن بود؛ هر گاه ما نسبت به رفتنش به سوریه و حضور در خط مقدم نگران می‌شدیم می‌گفت اگر شما هم می‌دیدید که حرم عقیده بنی‌هاشم در چه غربتی قرار دارد، خود، برای دفاع به سوریه می‌رفتید؛ در آخرین سفری که به کربلا داشت می‌گفت: من حاجتم را از آقا گرفتم.»

ناصر آشنا شدم، یک نیروی داوطلب بسیجی می‌دانستم زندگی با او برایم سخت خواهد بود اما همه مسائل را از همان ابتدا قبول کردم، صحبت‌های روز اولش همیشه در گوشم طنین‌انداز می‌شود، تنها خواسته ناصر از من، حفظ حجاب، نماز و ایمانی بود که در بودن‌ها و نبودن‌هایش باید رعایت می‌کردم و به آن پایبند بودم.

علیرضا متولد ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ است، بیتا و همتا دو قلوهای شهید هستند که در ۲۸ آبان ماه ۱۳۸۶ به دنیا آمدند و فرزند آخرمان بنیامین است که ناصر وابستگی و علاقه عجیبی به او داشت در ۱۷ اسفند ماه ۱۳۹۰ خود را به جمع خانواده‌مان رساند، ناصر در تربیت بچه‌ها و نگهداری از آنها خیلی به من کمک می‌کرد، اجازه نمی‌داد تا اذیت شوم، تا قبل از رفتنش همواره کمک‌حالم بود. کمی قبل از رفتنش برای دفاع از حرمین شریفین، حال و هوای ناصرم فرق کرده بود، تماس‌های گاه و بیگاهش من را کمی نگران کرده بود اما به همسفرم اعتماد داشتم، راستش آن زمان زیاد از درگیری‌های سوریه و عراق نمی‌دانستم اما ناصر همواره پیگیر بود و در تلاطم؛ ۷ مهرماه ۱۳۹۲ به قصد عزیمت به مشهد و زیارت امام‌رضاع) از ما خواست که همراهش باشیم اما مدرسه علیرضا شروع شده بود و مجبور شد خودش به تنهایی برود، ناصر از ما خداحافظی کرد و رفت.

شهید عاشورا و مدافع حرم ناصر مسلم سواری

## دلآوری که در گمنامی به خاک سپرده شد

«در طول ۱۰ سال زندگی با شهید سواری، همواره از او رفتاری نیک و کرداری متناسب با سنت نبوی دیدم؛ برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) از همه چیز خود گذشت و دوری خانواده و فرزندانیش را به جان خرید تا سرانجام در روز عاشورای سال ۹۲ در پیروی از سالار شهیدا، به شهادت رسید.»

افتخاری بدانم؛ هر چه خانواده مخالفت کردند من نپذیرفتم، من مدیر مرکز پیش‌دبستانی بودم و ناصر تحصیلات بالایی نداشت و فقط یک کارگر بود؛ خانواده ناصر چهار برادر و چهار خواهر بودند، ما کمی از لحاظ خانوادگی با هم تفاوت داشتیم، اما من عاشق او شده بودم.

### تنها خواسته‌اش از من حجاب و ایمان بود

ایمان، اخلاق و همت والایش در کسب نان حلال من را شیفته او کرده بود، وقتی من با

همسر شهید مدافع حرم، ناصر مسلم سواری در رابطه با نحوه آشنایی‌اش با این شهید می‌گوید: آشنایی ما از طریق همسرخواهرم بود؛ ایشان همراه با دامادمان در یک شرکت کار می‌کرد و کارگر بود، به دامادمان گفته بود برای ازدواج به دنبال دختری مؤمن است؛ او هم به من گفت که ناصر پسر بسیار خوبی است، مرد بزرگی است، اهل زندگی و رزق حلال است، در نهایت قرار ملاقاتی با هم گذاشتیم، همدیگر را دیدیم و با هم صحبت کردیم. ناصر ساده بود و مهربان، همان دیدار اول، کافی بود تا من ازدواج با او را برای خود



## علمداران حرم



خواهر شهید اکبر شهرداری، از شهدای مدافع حرم با بیان اینکه این شهید، قاری قرآن بود و هر شب دست کم یک صفحه قرآن را با صوت زیبایی تلاوت می‌کرد، گفت: تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید توسط اکبر، آغازگر سخنان حاضران در هر مجلسی بود که وی در آنجا حضور داشت؛ اکبر عاشق قرآن کریم بود و ما را هم تشویق می‌کرد که حتما در روز آیاتی از قرآن را تلاوت کنیم؛ سوره واقعه را هر شب می‌خواند و نیز در اوقات فراغت سوره نبأ را با صوتی زیبا تلاوت می‌کرد.

در زمان شهادت تنها دو سال از زندگی مشترک برادرم با همسرش گذشته بود و اکنون فرزند دو ماهه وی، دو سال دارد؛ پدرم همیشه دوست داشت اکبر پزشک بشود ولی وی با اصرار وارد سپاه پاسداران شد و در گروه نیروهای قدس قرار گرفت. برای دلداری دادن به ما می‌گفت من پشت جبهه خدمت می‌کنم ولی همیشه در خط مقدم بود؛ به ما می‌گفت اگر بدانید حرم حضرت زینب(س) در چه وضعیتی قرار دارد، شما زنان هم به صحنه دفاع می‌آیید؛ علاقه زیادی به زیارت کربلا داشت ولی می‌گفت می‌خواهم وقتی به کربلا می‌روم

سرافراز باشم که مدافع حرم حضرت زینب(س) بوده‌ام. شهید شهرداری، خالصانه تابع ولی فقیه بود و علاقه زیادی به مقام معظم رهبری داشت و وقتی ایشان نماز جمعه را اقامه می‌کردند، حتما در آن مراسم حضور پیدا می‌کرد و دیگران را نیز سفارش می‌کرد که همیشه مطیع ایشان باشند؛ اکبر در زمان شهادت فقط ۳۰ سال داشت، برادرم در اول بهمن‌ماه سال ۹۲، در حال دیده‌بانی هدف خمپاره تک تیرانداز قرار گرفت و به دیدار

حق شتافت. اکبر احترام زیادی برای پدر و مادر قائل بود و هیچ‌گاه با من هم که خواهرش بودم بلند صحبت نمی‌کرد، همیشه در پاسخ به درخواست‌های اعضای خانواده از کلمه «چشم» استفاده می‌کرد؛ همیشه جوانان را به ورزش، درس خواندن و احترام به پدر و مادر توصیه می‌کرد، آرزویش شهادت در راه اسلام و قرآن بود و در آخرین سفری که به کربلا داشت می‌گفت: من حاجتم را از آقا گرفتم.

بچه‌ها را بشنود؛ بنیامین که تازه به حرف آمده بود گفت بابا، بابا بعد تماس قطع شد. شب دوم بود ساعت ۱۲ شب تماس گرفت؛ من برای اینکه ناصر را برگردانم، گفتم ناصر، بنیامین مریض شده، خواهش می‌کنم برگرد. گفت مادر علی! در این وضعیت خودت قاضی باش و قضاوت کن؛ گفت فرزند تو عزیزتر است یا زینب کبری(س)؟ ایشان را از کربلا تا شام با تازیه کشاندند، خودت قضاوت کن؛ من شرمنده و خجالت‌زده شدم، حرفی برای گفتن نداشتم، گویی آرامش خاصی گرفته باشم تمام بی‌تابی‌های زنانه و دلتنگی‌هایم تمام شد و لذتی خاص در دلم احساس کردم، همه چیز را فراموش کردم و گفتم ناصر خوش به سعادت ما را دعا کن. مدتی بعد، کسی تماس گرفت و به بهانه آوردن امانتی ناصر از سوریه آدرس خانه را پرسید؛ به او گفتم برادر! ناصر شهید شده است؟ گفت نه، خانم صلوات بفرست، فردای آن روز از سر و صدای خیابان و دویدن‌های علیرضا متوجه شدم که خبر شهادت ناصر را آورده‌اند. ناصر ۲۰ آبان ماه ۱۳۹۲ همزمان با عاشورای حسینی در سوریه به شهادت رسید و پیکرش ۲ آذرماه به دست ما رسید و در ۵ آذرماه ۱۳۹۲ تشییع و خاکسپاری شد؛ همه فرماندهان و هم‌زمان ناصر از شجاعت و دلآوری او حرف می‌زدند اما اینجا ناصر در گمنامی تمام به خاک سپرده شد.



باشی، می‌خواهم بروم و شاید دیگر برنگردم. بعد از رفتنش چند باری با هم در تماس بودیم. تا اینکه دیگر همراهش خاموش شد و من ۱۵ روز از ناصر بی‌خبر ماندم، نمی‌دانستم چه کنم، بعد از ۱۵ روز تلفنم زنگ زد و صدایی که از فاصله خیلی دور می‌آمد من را مادر علی خطاب کرد و ابتدا صدا را نشناختم، آن صدا گفت: منم همسرت ناصر، آنقدر غریبه شدم که من را نمی‌شناسی؟! با گریه گفتم ناصر تو هستی؟ گفت بله، من سوریه هستم و از حرم زینب(س) دفاع می‌کنم، می‌خواست صدای

### به راهی می‌روم که

### شاید بازگشتی نداشته باشد

آن روز حرفی نزد، همه کارهایش را کرد، اصلاً فکر نمی‌کردم که آن روز و آن خداحافظی آخرین خداحافظی‌مان باشد؛ بچه‌ها همگی خواب بودند، آنها را بوسید و بعد رو به من کرد و گفت: مادر علی، ما ۱۰ سالی را در کنار هم بودیم، می‌خواهم اگر خوبی یا بدی دیدی از من بگذری و حلال کنی، به او گفتم چرا اینگونه صحبت می‌کنی؟! گفت من که نمی‌دانم بیرون از این خانه چه اتفاقی ممکن است برای من بیفتد، می‌خواهم از من راضی

به او گفتم فرزندت بیمار است تا شاید به خاطر فرزندش بازگردد، اما او در جواب گفت فرزند ما عزیزتر است یا حضرت زینب(س) که از کربلا تا شام را در اسارت و غم عزیزان شهیدش گذراند؟ با شنیدن این سخن، شرمگین شدم و به وجود همسرم بالیدم.





شهید مسلم نصر متفلق به فلق قرآنی بود

# پیروی از ولایت روشنایی راه درفتنه‌ها

مسلم علاقه زیادی به کلام‌الله مجید داشت و آیات قرآن روی وی تأثیر عمیقی داشت به طوری که اخلاق قرآنی از ویژگی‌های بارز وی به‌شمار می‌آمد و همه کسانی که با این شهید معاشرت داشتند بر معنویت و بزه و خلق نیکوی وی اذعان دارند.

است. مسلم نصر در زمان شهادت ستوان دوم پاسدار از اعضای تیپ هوارد ۳۳ الهمدی بود؛ ششمین فرزند خانواده و متولد سال ۱۳۵۹ در روستای موسویه چهارم بود؛ مرحوم پدرمان حاج صمد نصر، فردی مذهبی بود که برای امرار معاش ما مجبور شده بود سال‌ها در کویت فروشنده‌گی کند و ما با رزق حلال رشد

آسمانی داشت و خصوصا به پیروی از امام موسی کاظم(ع) خشم خود را فرو می‌خورد و همیشه لبخند بر لب داشت. دغدغه اصلی مسلم در زندگی رفع مشکلات دیگران و اجرای احکام الهی بود و به جرأت می‌توانم بگویم پس از شهادتش فهمیدیم که چه گوهر با ارزشی از کنارمان پر کشیده

حمیدرضا نصر، برادر شهید مسلم نصر که در دفاع از حرم حضرت زینب(س) در سوریه به شهادت رسید، با بیان اینکه مسلم علاقه زیادی به کلام‌الله مجید داشت و همیشه در جلسات قرائت و تفسیر قرآن شرکت می‌کرد، توضیح داد: مسلم نمونه یک مسلمان متعهد و آمر به دستورات قرآن کریم بود؛ اخلاق



ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ

خواهر شهید حجت اصغری از شهدای دفاع از حرم که در تاسوعای حسینی امسال به شهادت رسید، گفت: حجت حضور بسیار فعالی در برگزاری دوره‌های آموزش، تفسیر و حفظ قرآن کریم در پایگاه‌های بسیج و فضای مجازی داشت.

فاطمه اصغری شریانی، خواهر شهید حجت اصغری با تأکید بر اینکه این شهید حجت حضور بسیار فعالی در برگزاری دوره‌های آموزش، تفسیر و حفظ قرآن کریم در پایگاه‌های بسیج و فضای مجازی داشت، می‌افزاید: حجت بسیار علاقه‌مند به فعالیت‌های قرآنی بود و در پایگاه بسیج کلاس قرآن برپا کرده بود. ماه رمضان دوره‌های قرائت، حفظ و تفسیر قرآن را برگزار می‌کرد.

وی در وصیت‌نامه‌اش خطاب به من و سایر خواهرانم سفارش کرده که به فرزندانمان قرآن را آموزش دهیم تا در مسیر درست تربیتی قرار گیرند؛ وی از ما خواسته فرزندانمان را به گونه‌ای تربیت کنیم که با ایثار، شهادت و قرآن کریم انس بگیرند و حامی خون شهدا باشند.

حجت در وصیت‌نامه‌اش بارها به آیات قرآنی و احادیث استناد کرده که این امر نشانه آگاهی و علم بالای وی از آیات و مفاهیم کلام‌الله است؛ وی اول فروردین

شهید اصغری؛ مدافعی که شهادت را وصال یار می‌دانست

# شهادتی عباس‌وار در روز تاسوعای حسینی



تاسوعای حسینی به شهادت رسید، همیشه ارادتش به حضرت زهرا(س) زبانزد بود و سرانجام نیز همانند حضرت عباس(ع)، در روز تاسوعا با دو دست قطع شده و سری که مورد اصابت ضربه شدید قرار گرفته بود به شهادت رسید.

مسلم عشق و ارادت خاصی به ابا عبدالله الحسین(ع) داشت و آرزو می کرد روزی به مقام بالای شهادت برسد.

سرانجام نیز پنجم محرم وقتی ترکش گلوله های دشمن به پشت سر و پشت گردن مسلم اصابت می کند و مجروح می شود، شرایطی پیش می آید که او از همزمانش جدا می افتد و ارتش سوریه برادرش را به بیمارستان منتقل می کند؛ مسلم دو روز در بیمارستان بود تا اینکه به شهادت رسید، خبر شهادتش شب تاسوعا به ما داده شد، پیکر او چند روز بعد به کشورمان برگشت و هفتم آبان در موسویه به خاک سپرده شد.

### بخشی از وصیت نامه شهید

در بخشی از وصیت نامه شهید نصر آمده است: «در این مقطع زمانی که استکبار و گردن کشان ستمگر کمر به همت تضعیف و تسلیم ساختن انقلاب و نظام اسلامی با تمامی شیوه های فرهنگی، تبلیغی، جنگ نرم و تسخیر کردن فکر و ذهن جوان ما دارند، همگی ما باید در فتنه ها از مسیر حق منحرف نشویم و چشم به چراغ بان و روشنای راه این مسیر، مقام عظمای ولایت داشته باشیم.»



محمد استحکامی، دومین شهید مدافع حرم از شهرستان جهرم بود.

### ولایت مدار و عاشق شهید و شهادت بود

به شهدا عشق و علاقه خاصی داشت و ساعاتها در کنار مزار شهدا می ماند، وی بسیار مطیع ولی فقیه و ولایت مداری مثال زدنی بود؛

کنیم. مادرمان هم زنی مؤمن است که خیلی وقتها به تنهایی بار بزرگ کردن فرزندانش را به دوش می کشید؛ وقتی قضیه حمله سلفی ها به حرم اهل بیت(ع) پیش آمد، دو برادرم عبدالکریم و مسلم رخت رزم به تن کردند و به سوریه رفتند تا اینکه مسلم پنجم آبان امسال در حلب به شهادت رسید، وی پس از



۶۷ در خانواده ای بسیجی و مذهبی به دنیا آمد و پدرمان از رزمندگان دوران دفاع مقدس بوده است، وی دانشجوی کارشناسی فناوری اطلاعات و ششمین فرزند خانواده بود. حجت از ۱۲ سالگی عضو بسیج شد و هیئت جوانان متوسل به حضرت زهرا(س) را شکل داد.

### ارادت خاص شهید اصغری به فاطمه زهرا(س)

حجت ارادت زیادی به حضرت فاطمه(س) داشت و وصیت کرده که ماهی یک بار در منزل روضه حضرت زهرا(س) برپا شود؛ برادرش اول آبان امسال مصادف با تاسوعای حسینی به شهادت رسید؛ همانند حضرت عباس(ع) دو دستش قطع شده بود و به سرش ضربه شدیدی وارد کرده بودند.

حجت سال ۹۰ به عضویت سپاه پاسداران درآمد و پس از گذراندن دوره آموزشی به عنوان داوطلب عازم سوریه برای دفاع از حریم مرزهای اسلامی شد؛ پس از یک هفته بازگشت و بار دیگر ۱۵ مهر امسال دوباره به سوریه اعزام شد و اول آبان طی عملیات محرم توسط نیروهای داعش به شهادت رسید.

وی انگیزه خود را از حضور در جبهه دفاع از حرم انجام تکلیف عنوان می کرد و جهاد در دفاع از حرم را به نوعی لبیک گفتن به پیام

علی بن ابیطالب(ع) و ذریه پاکش تا ذخیره الهی حضرت مهدی(عج) را دارم و از افتخارات است که محب ۱۴ معصوم پاک هستم؛ به تعبیر پیامبر مکرم اسلام(ص) شریفترین نوع مردن شهادت است و به فرموده مولایمان امام علی(ع):

شهادت گرامی ترین نوع مردن است و این جمله همیشه در ذهنم خطور می کند که اگر شهید نشویم لاجرم باید بمیریم پس چه مرگی بهتر و بالاتر از شهادت که نزدیک ترین لحظه وصل به وصال و سریع ترین راه به لقاء الله است.

امام حسین(ع) می دانست؛ حجت کم حرف و مطیع پدر و مادر بود و در رفع مشکلات تمام اعضای خانواده مشارکت می کرد؛ کاملاً بی تعلق به دنیا بود و آرزوی شهادت داشت.

### بخشی از وصیت نامه

#### شهید حجت اصغری

هم اکنون که این وصیت را می نویسم با اعتقاد کامل و یقینی کامل و آشکار به وحدانیت پروردگار و نبوت خاتم رسولان محمد مصطفی(ص) و ولایت بلاشک امیرالمؤمنین حیدر صفدر اسدالله غالب

# علمداران حرم

## زندگینامه شهید حسین همدانی

سردار مدافع حرم در سال ۱۳۲۹ متولد شد؛ او از اعضاء و بنیانگذاران سپاه همدان و کردستان بود و از سال ۱۳۵۹ در جنگ ایران و عراق شرکت داشت و حضور در جبهه‌ها را تا زمانی که به آرزوی شهادت نائل شود، ادامه داد و سرانجام ۱۶ مهرماه ۱۳۹۴ در اطراف شهر حلب در سوریه به شهادت رسید.



## زندگینامه شهید علی سلطان‌مرادی

شهید سلطان‌مرادی، روز پنجشنبه ۲۳ بهمن ۹۳، در درگیری با تروریست‌ها و تکفیری‌ها در منطقه «کفر نساج» واقع در شمال غرب درعلاستان جنوبی سوریه، به فیض شهادت نائل شد؛ او از جمله فعالان قرآنی بود از سنین نوجوانی تا پایان عمر پربارش در دارالقرآن‌های جنوب پایتخت به فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی قرآن کریم مشغول بود.



## زندگینامه شهید محسن حیدری

شهید حیدری، فرزند حسنعلی، متولد سال ۱۳۴۳ در محله هرستان خمینی شهر بود؛ ایشان مربی و حافظ و قاری قرآن بود؛ شهید حیدری در ۲۸ مرداد ماه ۱۳۹۲ در دفاع از حرم عقیده بنی‌هاشم زینب کبری(س) در سوریه به شهادت رسید و دو روز بعد پیکرش در گلزار شهدای زادگاهش آرام گرفت.



## زندگینامه شهید عبدالله باقری نیارکی

شهید عبدالله باقری نیارکی مدافع حرم حضرت زینب (س)، از پاسداران سپاه انصارالمهدی (ع) و از اعضای تیم حفاظت رئیس جمهور سابق، محمود احمدی نژاد بود که در شب تاسوعای حسینی (ع) توسط تروریست‌های تکفیری در حومه شهر حلب سوریه به شهادت رسید.



## زندگینامه شهید فرشاد حسونی زاده

سردار فرشاد حسونی زاده، فرمانده اسبق تیپ صابربین و از مدافعان حرم حضرت زینب (س) بود که در عرصه رویارویی با عناصر تروریستی تحت فرمان ابوبکر البغدادی در سوریه به فیض عظیم شهادت نایل آمد.



## زندگینامه شهید قدیر سرلک

ستوان یکم پاسدار، قدیر سرلک سال‌ها به عنوان فرمانده گردان امام حسین (ع) سپاه ناحیه شهید محلاتی مشغول خدمت بود. او در جریان مأموریت مستشاری که در سوریه حاضر شده بود، در روز ۱۳ آبان منطقه حلب به شهادت رسید.





### زندگینامه شهید ناصر مسلم سواری

شهید ناصر مسلم سواری یکی از این مدافعان حرم بود. وی کارگر ساده‌ای بود که مظلومانه به شهادت رسید، همه فرماندهان و هم‌زمان ناصر از شجاعت و دلاوری او حرف می‌زدند و از حماسه سرایی‌اش در منطقه می‌گویند. اما اینجا ناصر در گمنامی تمام به خاک سپرده شد.



### زندگینامه شهید اکبر شهریزی

شهید شهریزی مداح و قاری قرآن بود و در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده بود به همین خاطر بسیار ولایی و متین بود. شهید اکبر شهریزی از مدافعان حرم حضرت زینب (س) بود که در نخستین روزهای بهمن ماه سال ۱۳۹۲، در نبرد با مزدوران تکفیری استکبار جهانی، در سوریه شربت شهادت نوشید.



### زندگینامه شهید مسلم نصر

ستوان دوم پاسدار مسلم نصر از اعضای تیپ هواپرد ۳۳ المهدی در دفاع از حرم اهل بیت (ع) در سوریه و در نبرد با تروریستهای داعش در حومه شهر حلب به هم‌زمان شهیدش پیوست. مسلم نصر دانشجوی رشته جغرافیا دانشگاه پیام نور جهرم نیز بود.



### زندگینامه شهید حجت اصغری شریانی

حجت اصغری شریانی بسیجی راه اسلام و حریم ولایت و مدافع حرم بانوی مقاومت حضرت زینب (س) هم‌زمان با شب عاشورا، عاشورایی شد و به خیل شهدای مدافع حرم پیوست. شهید شریانی در جریان مأموریت مستشاری در سوریه به درجه رفیع شهادت نائل آمد.



### زندگینامه شهید کمال شیرخانی

وی با انگیزه دفاع از اسلام و دین به پیام ولی فقیه پاسخ داد و ۱۲ اسفند ۱۳۹۲ به سوریه رفت. ۲۵ فروردین ۱۳۹۳ مجروح شد و به ایران برگشت و دو ماه بعد برای دفاع از حرم عسکرین (ع) به عراق رفت و در جریان حمله خمپاره‌ای گروهک داعش به حرم امامین عسکرین (ع) در سامرا به شهادت رسید.



### زندگینامه شهید حمید مختاربند

شهید سردار حمید مختاربند از اهالی شوشتر بود. وی متولد خانواده‌ای مذهبی و بسیار خوش اخلاق و مومن بود. هرچا که به این شهید بزرگوار، کاری سفارش می‌شد بدون اما و اگر آن کار را انجام می‌داد و با شناخت ضرورت آن به خوبی کار را به پیش می‌برد. او در رسته‌های لجستیک، بازرسی و... فعالیت داشت.



### زندگینامه شهید مسلم خیزاب

سرهنگ پاسدار مسلم خیزاب در راه دفاع از حرم عقيله بنی هاشم حضرت زینب (س) در مأموریت مستشاری در سوریه به شهادت رسید. وی سال‌ها مسئولیت فرماندهی گردان یا زهرا (س) لشکر ۱۴ امام حسین (ع) اصفهان را بر عهده داشت.



شهید مومن میدری؛ مدافعی از فمینی شهر

## شهادت و تحقق زرمه های شبانه

◀ همزمان و دوستانش از تلاش دائمی محسن سخن می گویند؛ با اینکه در سال های جوانی به سر می برد و بسیاری از جوانان لذات دنیوی، برایشان در بهار جوانی اوج می گیرد اما تنها آرزویی که محسن در دل می پروراند، شهادت در راه دفاع از حرم بانو زینب کبری (س) و وصال معبودی بود که سعادت دنیوی و اخروی خویش را در راه رسیدن به او تعبیر می کرد و سرانجام نیز در مردادماه ۱۳۹۲ به فیض رفیع شهادت نائل آمد.

شهید محسن حیدری، فرزند حسنعلی، متولد سال ۱۳۶۳ در محله هرستان خمینی شهر بود؛ او تحصیلاتش در دو حوزه نظامی و دانشگاهی بود و به تازگی در دوره کارشناسی ارشد پذیرفته شده بود و قصد ادامه تحصیل داشت که به دنبال شدت گرفتن درگیری های سوریه به دفاع از حرم عقیله بنی هاشم (س) شتافت و در سنگر دفاع از حقی که مورد ظلم آشکار باطل قرار گرفته بود راهی این سفر شد و به مقام رفیع شهادت دست یافت.

این شهید و الامقام در سن یازده سالگی از نعمت وجود پدر محروم شد؛ از همان سنین کودکی با ورود به پایگاه بسیج اباعبدالله الحسین (ع) هرستان، قدم به عرصه فعالیت های فرهنگی - قرآنی گذاشت؛ او مربی و حافظ و قاری قرآن بود و تا بود یار مخلص، خوش خلق و مهربان دوستان و دغدغه مند انقلاب و بسیج بود؛ شهید حیدری همواره دغدغه دفاع از آرمان های ناب انقلاب اسلامی را داشت.

طی سال های گذشته، خردادماه هر سال - در قالب دو امدادی - از اصفهان تا حرم مطهر امام خمینی (ره) را با پای پیاده سفر می کرد؛ ایام نوروز چند سال گذشته را هم، خادم راهیان نور در مناطق عملیاتی جنوب

◀ سال ها در عرصه قرآن آموزی کودکان و نوجوانان تلاش کرد و در این راه آموزش مفاهیم قرآن به سه زبان زنده دنیا را آغاز کرد و به فعالیت خود در این عرصه ادامه داد اما آرزوی دیرینه اش شهادت و وصال معبود بود تا سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۹۲ به خواسته دیرینه اش دست یافت و هنگام انجام عملیات در منطقه درعا سوریه به فیض شهادت نائل شد.

شهید علی سلطان مرادی روز پنجشنبه ۲۳ بهمن ماه ۱۳۹۳، در درگیری با تروریست ها و تکفیری ها در منطقه «کفر نساج» واقع در شمال غرب درعا (استان جنوبی سوریه)، به فیض شهادت نائل شد؛ به گفته یکی از دوستان شهید سلطان مرادی، پیکر مطهر او در اختیار تکفیری ها قرار داشت.

ابوالفضل روزبهانی، عضو هیئت مدیره اتحادیه تشکل های قرآن و عترت استان تهران و از دوستان شهید سلطان مرادی، این شهید را فعال قرآنی نامید و در رابطه با فعالیت های قرآنی او گفت: شهید مرادی از سنین نوجوانی در دارالقرآن های جنوب پایتخت به فعالیت های تبلیغی و ترویجی قرآن کریم مشغول بود و در این راه همه تلاش خود را برای برگزیدن راه های نوین آموزشی جهت قرآنی فضای تربیتی جامعه



شهید علی سلطان مرادی؛ معلم قرآن، مدافع مره

## آموزش مفاهیم به سه زبان زنده دنیا



## علمداران حرم



راه دفاع از حرم بانو زینب کبری(س) و نیز دفاع از حق مظلومانی که زندگی و فرزندان و خانواده‌های خود را زیر آتش توپخانه‌های ظلم از دست می‌دهند، آسمانی شده و ره سعادت می‌پیمایند تا به هم‌نشینی ابدی سالار و سید شهیدان دست یابند و مسیر ظهور را برای امام‌غایب خویش هموار سازند.

در گلزار شهدای زادگاهش آرام گرفت و شهید محسن حیدری در آرامشی ابدی به سوی معبودی شتافت که سال‌های کوتاه عمرش در آرزوی وصال او بود و شهادت تحقق‌ی بر آرزویی بود که از رازهای شبانه شهید با خدای خویش سرچشمه می‌گرفت. و اینچنین جوانان غیور این سرزمین در

بود و از همان سال‌ها بود که خادمی شهدا، او را لحظه به لحظه با عاشقانه‌های ناب شهدایی که قداست خونشان خاک این کشور را معطر ساخته است، نزدیک کرد تا سرانجام رازهای عاشقانه او با معبود، راه شهادت را برایش گشود و هنگامی که ندای غربت بانو حضرت زینب(س) را شنید، بی‌وقفه راهی سوریه شد و برای دفاع از حرم، همچون علمدار حرم، جان خویش را فدا کرد. او که حقیقتاً یک مبارز فرهنگی و اهل جهاد اکبر بود، اینبار لباس رزم بر تن کرد و مدافع حرم شد و پس از جانبازی به مقام رفیع شهادت نائل آمد؛ خبر شهادتش برای دوستان شهید حیدری هم غمبار و هم با حلاوتی همراه بود چرا که همه آنانی که با محسن روزگاری همراه و هم‌قطار بوده‌اند خوب می‌دانستند که در بند این دنیا نبود و قفس دنیا برایش تنگ و کوچک بود و در آرزوی پرواز به سر می‌برد؛ و به راستی آنان که در جولانگاه عاشقی رب، به معنای وصال پی برده بودند، تنها فردوس برین را جایگاه خود می‌دانستند تا بتوانند در جوار رضایت رب، از برترین نعمت پروردگار محضوس شوند. دوروز پس از شهادتش پیکرش روی دستان سیل جمعیت مردم مسیری طولانی را طی کرد و

شد و در آخرین مورد نیز که مشغول عملیات بودند، در شهر درعا سوریه، از مناطق مورد مناقشه میان تروریست‌های تکفیری و دولت سوریه، به شهادت رسید.

عضو هیئت مدیره اتحادیه تشکل‌های قرآن و عترت استان تهران، در پایان خاطرنشان کرد: خبر شهادت او روز شنبه ۲۵ بهمن‌ماه تأیید شد اما پیکر وی به همراه هم‌وزم دیگرش عباس عبدالهی به ایران منتقل نشد و در دستان تکفیری‌ها قرار داشت.

گفتنی است، هر دوی این عزیزان در یک منطقه شهید شدند، هنوز از جزئیات اینکه چگونه به شهادت رسیدند و مشغول چه فعالیتی بودند، اطلاعاتی در دست نیست اما شهید سلطان‌مرادی نیز مانند بسیاری از شهدای غافل، به خیل عظیم مشتاقان وصال رب پیوست و سرانجام به آرزوی دیرینه‌اش دست یافت و به مقام رفیع شهادت نائل آمد. وی همچون دیگر شهدای مدافع حرم، در زمانی که می‌توانستند در امنیت کشور خویش در کنار خانواده، روزهای زندگی گذرانند و در آرامشی ژرف شاهد به بار نشستن ثمرات زندگی خویش باشند، لباس رزم بر تن کرد و برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) و نیز مبارزه با ظلمی که به دنبال تخریب چهره اسلام بود، عازم سوریه شد و سرانجام پس از مجاهدت‌های فراوان به شهادت رسید.

سلطان‌مرادی بر مفاهیم قرآن کریم اظهار کرد: شهید سلطان‌مرادی، مفاهیم قرآن کریم را به سه زبان عربی، انگلیسی و فرانسوی برای قرآن‌آموزان خود تبیین و در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌داد؛ او شخصیتی خاکی و متواضع داشت و از هیچ اقدامی در راه ترویج قرآن فروگذار نبود.

وی تصریح کرد: چندین بار او در حین انجام فعالیت‌های مجموعه، دچار آسیب‌دیدگی شدید شد و بعضاً جراحات‌های نزدیک به مرگ نیز داشت حتی یک بار به حدی آسیب دید که با توجه به اینکه سپاهی هم بود، چندین سال معاف از رزم شد؛ اما هیچ کدام از این جراحات نتوانست مانع حضور این شهید برای دفاع از حرم عقیده بنی‌هاشم(س) شود و در راه دفاع از حرم حضرت زینب(س) و نیز دفاع از مظلومان سوریه جان خود را فدا کرد. روزبهانی در ادامه در رابطه با ویژگی‌های اخلاقی این شهید عنوان کرد: او بسیار آرام و متین بود و با روابط عمومی بسیار قوی، حدود ۱۴ سال بود که در سپاه قدس جمهوری اسلامی مشغول خدمت به نظام بود و طی این سال‌ها در مأموریت‌های نیز زیادی حضور یافت.

وی افزود: شهید سلطان‌مرادی به سبب روحیه کارآمدی که در عرصه‌های دینی و قرآنی داشت و همچنین در زمینه‌های عملیاتی، جذب واحدهای مختلفی از سپاه

به کار بست و در این میان با تبحر و ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد خود، فعالیت‌های مثمر ثمری را به ثبت رساند.

وی افزود: این شهید در دارالقرآن‌های المهدی، ریحانه‌النبی(س)، مؤسسه اسراء، مؤسسه الزهر(س) و چند مؤسسه دیگر به فعالیت‌های قرآنی می‌پرداخت و در همین راستا مسلط به سه زبان روز دنیا بود و با بهره‌مندی از این تسلط در راه آموزش قرآنی به خصوص آموزش مفاهیم قدم‌های مؤثری برداشت؛ این آموزش سه زبانه خود عاملی جهت یادگیری نوجوانان و جوانان به آموزه‌های ناب و مفاهیم قرآن کریم بود. روزبهانی در ادامه در رابطه با تسلط شهید



- [فعال قرآنی بود و طی](#)
- [سال‌های عمر با برکت](#)
- [خویش سعی در آموزش](#)
- [قرآن به روش‌های](#)
- [مختلف داشت و در این](#)
- [راه از هیچ کوششی](#)
- [فروگذار نکرد؛ آموزش](#)
- [مفاهیم قرآن به سه زبان](#)
- [زنده دنیا و حضور در](#)
- [مراکز و مؤسسات قرآنی](#)
- [مختلف، خود گواهی بر](#)
- [این مدعاست و سرانجام](#)
- [پس از سال‌ها تلاش](#)
- [و فعالیت در عرصه](#)
- [قرآن‌آموزی فرزندان](#)
- [این مرز و بوم راهی را](#)
- [برگزیده تا به سعادت](#)
- [ابدی دست یابد و در](#)
- [عملیاتی در سوریه به](#)
- [شهادت رسید.](#)



ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ

شهید شیرفانی؛ اولین شهید دفاع از حرمین عسکریین

## حسرتی به وسعت جاماندن از قافله شهدا

◀ همسر شهید کمال شیرخانی که از مدافعان حرم اهل بیت(ع) بود، گفت: یکی از حسرت‌های همیشگی این شهید، جاماندن از قافله شهدا بود؛ بعد از هر نمازی پس از آرزوی ظهور و سلامتی رهبر، از خداوند شهادت می‌طلبید که در نهایت در سامرا هنگام دفاع از حرمین عسکریین به مقام شهادت نائل آمد.

همسر شهید کمال شیرخانی از شهدای قرآنی مدافع حرم با بیان اینکه کمال به فعالیت‌های قرآنی بسیار علاقه‌مند بود و همیشه پس از نماز سه آرزوی فرج امام زمان(عج)، سلامتی مقام معظم رهبری و سپس شهادت خود را درخواست می‌کرد، به فعالیت‌های قرآنی این شهید اشاره کرد و گفت: کمال، قاری و مدرس قرآن بود و کلاس‌های آموزش قرآن را برای نوجوانان و جوانان در مسجد برگزار می‌کرد.

همسر عاشق قرآن بود و تأسف می‌خورد که چرا بیشتر قرآن را در مراسم ختم پخش می‌کنند؛ بنابراین هر شب بچه‌ها را در مسجد دور خود جمع می‌کرد تا یک جزء قرآن را ختم کنند؛ یک دختر و یک پسر کوچک حاصل زندگی مشترک ۱۳ ساله ماست؛ تربیت فرزندان را به من واگذار کرده بود و دائم سفارش می‌کرد که آنها را با قرآن و دین اسلام مأنوس کنم.

کمال هر شب فرزندانمان را به مسجد می‌برد و در منزل نیز دست‌کم یک صفحه از قرآن را همراه هم می‌خواندیم؛ تمام اوقات فراغت کمال با گوش دادن به قرآن کریم پر می‌شد و با اینکه صوت زیبایی داشت،

منیره فخمی، همسر سردار حاج حمید مختارزند، شهید مدافع حرم در گفت‌وگویی در رابطه با همسر شهید خود می‌گوید: سال ۱۳۶۰ با حاج حمید آشنا شدم، یکی از دوستان خانوادگی معرف ایشان بود، ازدواج و مراسم ما به شکلی کاملاً سنتی برگزار شد، آن زمان جنگ بود و دغدغه همه بچه‌های مذهبی و انقلابی، مقابله با دشمنی بود که به خاکشان تجاوز کرده بود، من می‌دانستم که با یک پاسدار ازدواج می‌کنم و افتخار می‌کردم که در کنار ایشان نقشی در جهادشان خواهم داشت.

جوان بودم و روحیه انقلابی بالایی داشتم و این ازدواج را خدمت به انقلاب می‌دانستم، همسرم به من گفته بود که پاسدارم و وظیفه‌ای خاص دارم و من هم با کمال میل پذیرفتم؛ حاج حمید قبل از آغاز رسمی جنگ هم در حوادث غرب کشور حضور داشت و در نبرد با ضدانقلاب فعال بود؛ وقتی جنگ شروع شد، من دانشجویم و مشغول کارهای فرهنگی به ویژه در سنگر مساجد شدم، ابتدا به خاطر شرایط جنگی در اهواز ماندیم و بعد به شوشتر رفتیم.

**تلایه‌دار کمک به نیازمندان بود**

هر پنج برادر خانواده مختارزند در جنگ هشت ساله حضور داشتند؛ پدرشان هم فعالیت‌های زیادی انجام می‌داد، خانواده

شهید مختارزند؛ مدافعی از تبار آسمان

## شهادت خلی در اراده ما ایجاد نمی‌کند

◀ همسر شهید مختارزند با بیان این مطلب که به وجود همسری انقلابی و غیور می‌بالد اظهار کرد: ۳۳ سال در کنار حاج حمید زندگی کردم، در این مدت خوب می‌دانستم که دنیا برای حاج حمید کوچک است و به خاطر غیرتی که نسبت به اهل بیت(ع) داشت، هیچ‌گاه نمی‌توانست با توجه به اوضاع سوریه و عراق آرام و قرار داشته باشد.



حسرت می‌خورد که چرا در زمره قاریان بین‌المللی قرار ندارد.

### اولین شهید ایرانی دفاع از حرمین عسکرین

وی با انگیزه دفاع از اسلام و دین به پیام ولی فقیه پاسخ داد و ۱۲ اسفند ۹۲ برای دفاع از حرم زینب(س) به سوریه رفت؛ ۲۵ فروردین ۹۳ مجروح شد و به ایران برگشت و دو ماه برای دفاع از حرم عسکرین(ع) به عراق رفت و ۱۴ تیر ۹۳ در جریان حمله خمپاره‌ای گروهک تکفیری داعش به حرم امامین عسکرین در سامرا در حین انجام مأموریت در دفاع از حرم آل‌الله به شهادت رسید؛ وی اولین شهید ایرانی بعد از فتنه داعش در عراق است که در حین دفاع از حرم امامین عسکرین به شهادت رسیده است.

### زینب(س) بی ابوالفضل(ع) است

شهید کمال شیرخانی از مجاهدین ایرانی عضو گروه‌های جهادی شیعه در عراق بود؛ وقتی می‌خواست به عراق برود گفتم شما که قبلاً در سوریه خدمت کردید و مجروح



شدید، پس چرا دوباره عازم هستی؟ گفت: زینب (س) بی ابوالفضل(ع) است؛ با این کلام همسرم سکوت کردم چون دیگر حرفی برای گفتن نداشتم. کمال دارای مدرک فوق لیسانس علوم سیاسی از دانشگاه امام حسین(ع) و ایمان و تقوایش مثال‌زدنی بود؛ نماز را اول وقت

و در مسجد به‌جا می‌آورد و برای امر به معروف و نهی از منکر اهمیت زیادی قائل بود، وی بسیار متواضع و همیشه خندان بود؛ با اینکه بسیار دل‌تنگ کمال هستم ولی افتخار می‌کنم که همسر یک شهید هستم و برای کمال خوشحالم که به آرزوی بزرگش رسید.

## علمداران حرم

حاج حمید بسیار انقلابی و مجاهد بودند و مادر ایشان هم یک زن بسیجی و با اراده بود که بعد از راهی کردن فرزندان خودش را به پایگاه بسیج و مسجد می‌رساند و طلایه‌دار تهیه کالاهای مورد نیاز رزمندگان و مسئول برگزاری کلاس‌های قرآن، ادعیه و مراسم مذهبی بود؛ یکی از برادرانش به نام بهنام مختاریند هم در سال ۶۲ به شهادت رسید و برادر دیگرش به اسارت دشمن در آمده بود.

### ما تا آخر ایستاده‌ایم

حاج حمید بیشتر اوقات در خطوط مقدم جبهه حضور داشت و من در خانه همراه بچه‌ها روزگارمان را می‌گذراندیم، سختی نبودن‌های حاج حمید با توکل به خدا و امید به پیروزی اسلام می‌گذشت؛ ما انقلاب را با جان و دل دوست داشتیم؛ به لطف خدا هم توانستیم فرزندان نیک و شایسته تربیت کنیم؛ آنها را هم چون پدرشان فدای انقلاب و نظام و رهبر می‌کنم؛ تکلیف ما را ولایت فقیه و امام خمینی(ره) روشن کرده بود، ایشان فرمودند: «ما تا آخر ایستاده‌ایم، اینطور نیست که این شهادت‌ها خللی در اراده ما ایجاد کند».

### دنیا برای شهید مختاریند کوچک بود

۳۳ سال در کنار هم زندگی کردیم و می‌دانستم که جای حمید در این دنیا

تنگ است، با پیشنهاد یکی از دوستانش برای دفاع از حرم راهی شد؛ بچه‌ها، طیبه، محمود، زهرا و محمدحسین را راضی کرد و مرداد سال گذشته راهی شد؛ بچه‌ها با طرز تفکر پدر و علاقه‌اش به جهاد و مبارزه آشنا بودند، این رفتن‌ها در خانواده ما عادی شده بود البته بچه‌ها تصور می‌کردند که پدرشان خیلی زود بر می‌گردد اما همسرم رفت و شرایط را که دید، بر ماندن و استمرار حضورش در جبهه مقاومت اسلامی تأکید داشت. در یکی از نوشته‌ها از او از زمان آمدنش سؤال کرده بودم و ایشان در پاسخ من خیلی قاطع گفته بود؛ محال است که من خودم برگردم و اسم برگشت را نیاورید، امکان ندارد که من با پای خودم بیایم، من را می‌آورند. خبر شهادتش را خیلی‌ها پیش از من شنیدند، در نهایت برادرانم خبر شهادت او را به من دادند؛ حاج حمید خستگی‌ناپذیر بود، ما در قم زندگی می‌کردیم و برای دیدار پدرم به اهواز رفته بودم که هر دو برادرم به خانه پدرم آمدند، با آمدن یکبارہ آنان کمی شک کردم، آمدند و از من، حال حاج حمید را پرسیدند، در نهایت هم گفتند که ایشان به شهادت رسیده است.

### بحث دفاع از حرم

### بحث غیرت شیعی است

در روند اجرای یک عملیات در سوریه سردار

حسونی‌زاده به شهادت می‌رسد و حاج حمید برای آوردن پیکر ایشان از دست تکفیری‌ها وارد عمل می‌شود که در نهایت با اصابت تیر به سینه‌اش به شهادت می‌رسد. دفاع از حرم ائمه(ع) که ربطی به خاک ندارد، ما به عنوان شیعه وظیفه‌ای داریم؛ یک بار خانم حضرت زینب(س) در سال ۶۱ هجری قمری رنج و اسارت دیدند، الان اگر بخواهیم اجازه این کار را بدهیم، این عین بی‌غیرتی ماست؛ هر زمان که می‌خواستیم به حاج آقا پیام بدهیم، برایش می‌نوشتیم: «همسر غیورم»، چرا که بسیار نسبت به اهل‌بیت(ع) غیرت داشت.

### شهدا پیرو می‌خواهند

هر زمان اسم حضرت زینب(س) را می‌شنید، اشک از چشمانش جاری می‌شد؛ زمانی که نام اهل‌بیت(ع) به میان بیاید، ما مرز نمی‌شناسیم؛ او بر خود تکلیف می‌دانست که برای دفاع برود، کشورهای اطراف، خط مقدم جنگ امروز ماست، اگر اینها بتوانند و فرصت پیدا کنند که ایران و نظام جمهوری اسلامی را از بین ببرند، این کار را می‌کنند، حقیقت این است که ما داریم از کشور خود دفاع می‌کنیم؛ در پایان هم باید بگوییم که شهدا گریه‌کن نمی‌خواهند، بلکه آنها نیاز به پیرو دارند، آنها می‌خواهند که ما راهشان را زنده نگه داریم.

وقتی از وی در رابطه

با زمان بازگشتش

پرسیدم، گفت در

رابطه با زمان بازگشت

از من سؤالی نپرسید

که محال است با پای

خودم برگردم، بلکه

من را می‌آورند.





مسلم فیزاب به حق شایسته مقام شهادت بود

# علاقه شهید خیزاب به سوره‌های واقع و حشر

◀ همسر شهید مسلم خیزاب، از شهدای مدافع حرم در رابطه با ویژگی‌های شخصیتی این شهید می‌گوید: مسلم علاقه زیادی به قرآن داشت و هر شب پس از نماز عشاء سوره واقع را تلاوت می‌کرد و پس از نماز صبح نیز زیارت عاشورا و سوره حشر را می‌خواند.

نوبت و سروقت می‌خواند؛ تأکید ویژه‌ای بر نماز جماعت داشت و هنگام نماز که بیشتر در بالکن خانه اقامه می‌کرد، من و پسر پنج ساله‌مان محمدمهدی هم به او اقتدا می‌کردیم؛ می‌گفت وقتی نماز را به جماعت می‌خوانیم احساس می‌کنم روی ابرها قدم می‌زنم، همیشه خوشرو بود و خودش می‌دانست روزی به مقام شهادت می‌رسد. شهید خیزاب پس از هر نماز، آیت‌الکرسی، تسبیحات حضرت زهرا(س)، سه بار سوره توحید، صلوات و آیات دو و سه سوره طلاق را حتماً تلاوت می‌کرد؛ شهید تأکید ویژه‌ای به نماز شب داشت و اگر نماز

اعظم رنجبر، همسر شهید مسلم خیزاب، که دو ماه پیش در دفاع از حرم حضرت زینب(س) در سوریه به شهادت رسید، در گفت‌وگویی در رابطه با این شهید گفت: همسرم علاقه زیادی به قرآن داشت و هر شب پس از نماز عشاء سوره واقع را تلاوت می‌کرد و پس از نماز صبح نیز زیارت عاشورا و سوره حشر را می‌خواند.

## نمازهایمان را به شهید خیزاب اقتدا می‌کردیم

وقتی از خانه بیرون می‌رفت دعا می‌کرد که قدم، کلام، نفس و وجودش برای رضای خداوند باشد؛ روزهای جمعه دائم صلوات می‌فرستاد و نمازهایش را در پنج

شبش قضا می‌شد، می‌گفت شاید در روز گناهی مرتکب شده‌ام که برای نماز شب بیدار نشدم، رفتار و منش آسمانی داشت و در واقع مرگی جز شهادت ظلم در حق مسلم بود.

## ارادت وصف‌ناشدنی شهید خیزاب به حضرت آقا

شهید خیزاب، ارادت زیادی به مقام معظم رهبری داشت، در تمام اتاق‌های منزل ما تصویر حضرت آقا قرار دارد، مسلم وقتی به این تصویرها نگاه می‌کرد برای سلامتی و طول عمر آقا صلوات می‌فرستاد و هر سال برای استفاده مستقیم از سخنرانی مقام معظم رهبری ۱۴ خرداد از اصفهان به سوی قم پیاده‌روی می‌کرد.

با اینکه فقط ۱۱ سال در کنار همسرم زندگی کرده‌ام ولی از سخنان و منش وی بهره ۱۱۱ ساله برده‌ام؛ نخستین بار در مدینه و روبروی گنبد حرم حضرت رسول(ص) بحث رفتن به سوریه را مطرح کرد و جواب مرا خواست؛ قبل از اینکه حرفی بزنم، گفت اگر جوابت منفی باشد، باید فردای قیامت جواب حضرت زینب (س) را بدهی؛ من هم در جواب گفتم رضایت دارم بروی و ان‌شاءالله صحیح و سلامت بر می‌گرددی اما وی تأکید داشت که شهید می‌شود.

شهید خیزاب دوست داشت مراسم ترحیم وی در مکانی برگزار شود که نفس و بوی سپاه را داشته باشد و بنا به علاقه وی، مراسم ترحیم در ناحیه امام صادق(ع) برگزار شد، همچنین وی تأکید داشت که در اعلامیه به جای فامیل‌های وابسته بنویسند سپاه پاسداران و لشکر ۱۴ امام حسین(ع).



اولین بار در مدینه و روبروی گنبد خضرای حضرت رسول(ص) بحث رفتن به سوریه را عنوان کرد و پاسخ مرا خواست، قبل از اینکه پاسخ بدهم گفت اگر جوابت منفی باشد باید فردای قیامت جواب حضرت را بدهی و من نیز رضایت خود را اعلام کردم.

سوره های سرخ

هم زمان قرآنی



روایت غایبان همیشه حاضر از استاد موسوی‌بلده

## شاگردان دیروز؛ نام‌آوران امروز

جلسات استاد موسوی‌بلده در مؤسسه دار تحفیظ القرآن یکی از قدیمی‌ترین جلسات آموزش قرائت قرآن در کشور است که قاریان بسیاری در این جلسات تحت آموزش قرار گرفتند اما آنچه در این مجال در گفت‌وگو با این استاد بزرگ قرائت قرآن عنوان می‌شود، خاطراتی از وی در سال‌هایی است که خیلی از جوانان این مرز و بوم ندای رهبر خویش را لبیک گفته و در راه دفاع از آرمان‌های امام خویش راهی جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شدند.

استاد موسوی‌بلده تدریس قرآن را از سال ۱۳۵۰ هجری شمسی آغاز کرد؛ جلساتی با حضور بیش از ۲۰۰ نفر از حاضران و قاریان و مستمعان و شهدایی که هنوز اسامی آنها در لیست حضور و غیاب وی به چشم می‌خورد.

در سال‌های جنگ تعداد زیادی از قاریان قرآن در عین گذراندن دوره در جبهه نیز شرکت می‌کردند؛ نهایتاً بنده با آماری که حداقل به‌صورت مشخص در لیست حضور غیاب دارم، بیست و چند نفر از قاریان و شاگردان را به‌صورت شهید ثبت کرده‌ام. من همان سال‌ها از ابتدا در کلاس حضور و غیاب می‌کردم و آن‌هایی که تست شده و پذیرفته می‌شدند، به‌صورت مداوم در جلسات شرکت می‌کردند؛ اولین شهید کلاس، شهید خسروی بود که وی ناظم جلسه بنده هم بود؛ ما به شوخی به وی لقب وزیر اعظم داده بودیم؛ شهید خسروی در عملیات فتح‌المبین به شهادت رسید.

### حکایت غایبان همیشه حاضر

وقتی قرآن‌آموزان کلاس شهید می‌شدند، من اسم آن‌ها را خط نمی‌زدم بلکه با جوهر قرمز می‌نویشتم و هنوز هم این لیست با همان اسامی وجود دارد؛ به همین صورت اسامی این لیست با اضافه شدن تعداد شهدا، قرمزتر می‌شد؛ اسامی این شهدا را ما هنوز هم در جلسات جمعه‌های خود عنوان می‌کنیم و همه حاضران به جای آنها حاضر می‌گویند.

حسین محمدی نوجوانی بود که در سنین نوجوانی وارد این جلسه شد و در همان سن نیز به شهادت رسید. ویژگی خاص حسین محمدی روحیه بشاش و خندان وی بود یعنی از همان سنین ۱۰ یا ۱۱ سالگی، همیشه خندان بود؛ حسین از ۱۰ سالگی در جلسه حاضر شد، صدایی بسیار گرم و اخلاقی بسیار خوش داشت.

از اواسط جنگ در جبهه‌ها حضور یافت، ۱۴ یا ۱۵ سال سن داشت؛ بچه‌هایی که به جبهه می‌رفتند نامه‌هایی برای جلسه و من می‌فرستادند و من در جلسه آنها را می‌خواندم؛ همین سبب تشویق بچه‌ها بود که باعث می‌شد آنها نیز به جبهه بروند.

عملیات «طریق‌القدس» آخرین عملیاتی بود که حسین در آن شرکت کرد که تیر قناصه به پیشانی‌اش خورد؛ برای مراسم شهادتش نیز کل کوچه به محل عزاداری این سه شهید تبدیل شد چرا که فضای مسجد برای جمعیتی که می‌آمد کوچک بود.



## تلاوت قرآن در ساختمان نیمه‌خرابه‌ای نزدیک به عراق



خاطره‌ای از شهید محمودیان در رابطه با تلاوت خوب وی بیان شده است؛ یکی از هم‌سنگرانش عنوان می‌کند که در برهه‌ای از جنگ که این‌ها در خرمشهر بودند، در ساختمان نیمه‌خرابه‌ای در فاصله کمی از عراقی‌ها سنگر داشتند؛ ساعات نزدیک به اذان ظهر بود که چند نفر از شهید محمودیان درخواست می‌کنند که برایشان قرآن بخواند.

این شهید بزرگوار شروع به قرآن خواندن کرد و بعد از دقایقی نیز تلاوتش تمام شد؛ بچه‌هایی که طبقه بالا بودند و به صدا گوش می‌کردند پایین آمدند و گفتند چرا رادیو را خاموش کردید؟ گفتیم رادیو نداریم، این سیدعلی بود قرآن می‌خواند و آن‌ها گفتند که فکر می‌کردند صدای عبدالباسط از رادیو در حال پخش شدن بوده است.

پس از شهادت، هم‌سنگران از آخرین لحظات وی می‌گفتند؛ ظاهراً طی یک حمله‌ای که عراق به گردان آنها می‌کند، فشار زیادی بر آن قسمت می‌آورد؛ فرمانده دستور عقب‌نشینی می‌دهد؛ قرار بر این می‌شود که چند نفری بمانند و خط را مشغول کنند تا باقی گردان به عقب باز گردند.

### شهادتی هم‌زمان با تلاوت آیات نور

سیدعلی جزء این چند نفر بود؛ هم‌سنگرش می‌گوید: در آن لحظه بحرانی، ما تعدادمان کم بود، عراقی‌ها نیز با تانک آمده بودند، سیدعلی در عین حالی که داشت می‌جنگید قرآن می‌خواند، در همان حال، تیری مستقیم به حنجره‌اش خورد؛ ما عقب‌نشینی کردیم و برگشتیم و پیکر سیدعلی همان‌جا ماند.

### توصیه شهید باغانی به هم‌سالانش:

#### جلسات قرآن را خالی نکنید

شهید ناصرالدین باغانی هم یکی از قرآن‌آموزان و قاریان جلسات قرآن بود؛ قرآن را خوب و زیبا تلاوت می‌کرد، در طی سال‌هایی که در جلسه شرکت می‌کرد، رشد خوبی کرد و نهایتاً در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

در عملیات کربلای ۵ به خاطر طولانی شدن عملیات، این شهید نیز زخمی شد، یک روز صبح جمعه من دیدم که شهید ناصرالدین باغانی با دست باندپیچی شده به جلسه آمد؛ گفت ما زخمی شدیم و ما را به تهران برگردانده‌اند، حالا از بیمارستان مرخص شدم، حیغم آمد به جلسه نیایم، پس از جلسه خداحافظی کرد و رفت و دیگر بازنگشت.

بعد از شهادت شهید باغانی، کتابچه و جزوه‌ای از نوشته‌ها و خاطرات وی منتشر شد؛ بعد از خواندن بسیاری از نامه‌های این شهید بزرگوار با خود می‌گفتم این بچه‌ها به جایگاهی رسیده بودند که شاید این ره را باید صد ساله می‌پیمود.

در یکی از نامه‌هایی که فرستاده بود، معاشقه زیبایی با خدا داشته است؛ در این دلنویسته آمده است: «خدایا اسم من عاشق بود و اسم تو معشوق، من اسم خودم را عاشق تو گذاشته بودم ولی چه عاشقی که معشوق رو به سوی او می‌آورد و او ناز می‌کند، من چه شب‌ها در غفلت از تو به خواب رفتم و تو معشوقی بودی که به من ندا می‌دادی و من به اصطلاح عاشق بی‌خیال در خواب غفلت فرو رفته بودم.»

### شهید مداح شاهراه وصال را یافت

#### و به والی خویش در بهشت پیوست

شهید عبدالله مداح، یکی از آن چهره‌هایی است که در خاطرات جایگاه ویژه‌ای دارد؛ وی در جلسات حضور پیدا می‌کرد و به‌عنوان معلم قرآن نیز در آموزش و پرورش به فعالیت می‌پرداخت؛ شهید عبدالله مداح، شخصیت خیلی دوست‌داشتنی داشت، معلم بود و با شاگردانش دوست و رفیق بود؛ در زمینه قرائت قرآن هم بسیار خوب قرآن را تلاوت می‌کرد و یکی از ویژگی‌های تلاوتش نیز این بود که به عمق قرآن توجه داشت و در کنار قرائت زیبا به مفاهیم آیات نیز توجه می‌کرد.

شب‌ی خواب عجیبی از شهید مداح دیدم؛ ما برای بدرقه قاریان قرآنی که راهی مکه بودند به ایستگاه راه‌آهن رفته بودیم، اما آنجا ایستگاهی نبود، یک محوطه باز بود، مثل بیابان خارج از شهر، و تنها یک ریل وجود داشت برای رفتن به مکه، و مسیر این ریل به صورت خمیده به سمت افق می‌رفت و در

آن‌جا گم می‌شد.

خاک این بیابان صورتی رنگ بود و در سمت دیگری در فاصله‌ای باغ و جنگلی دیده می‌شد با درختان انبوه به رنگ سبز تیره، که در قرآن به آن مدهامتان می‌گویند، یعنی درختان بهشتی، این جنگل بسیار زیبا بود؛ پس از آن اعلام کردند که همه سوار قطار شوند، تک‌تک قاریانی که آنجا بودند سوار قطار شدند؛ در بین آنها، چشمم به شهید عبدالله مداح افتاد، خداحافظی کرد و سوار قطار شد، پله اول را گذراند، پله دوم را هم بالا رفت، بعد وارد راهروی قطار شد و چند لحظه‌ای ایستاد، سپس بدون اینکه نه با من حرفی بزند و نا با کس دیگری، گویا پشیمان شد و از قطار پیاده شد، سپس به سمت آن جنگل زیبا رفت و در آن باغ گم شد؛ نمی‌دانم در این خواب و رؤیا چه پیامی بود اما حال عجیبی بود، گویا شهید مداح راه اصل حج را پیدا کرد و به والی خویش در بهشت پیوست.

### شهید باقری:

#### ستاره‌ای که درخشید و خاموش شد

شهید حمید باقری یکی دیگر از شهدای دارتحفیظ است؛ حمید مانند ستاره‌ای بود که درخششی کرد و بعد خاموش شد، حضورش در مؤسسه دارتحفیظ القرآن کوتاه بود؛ وقتی در کلاس شرکت کرد، هنوز مبتدی و در حال رشد بود که به جبهه رفت و به شهادت رسید.

حمید سال‌ها مفقودالآثر بود، چهره‌ای که من از وی به یاد دارم این است که اولاً خیلی از نظر ظاهر زیبا و خوش‌پوش بود و بسیار مؤدب و باوقار رفتار می‌کرد؛ شخصیتی دوست‌داشتنی، موقر، کم‌حرف و متواضع داشت و اگر می‌ماند جز بچه‌های تأثیرگذار جلسه بود که در واقع مانند یک هلال یک شبه در جلسه مادرخشید و سپس خاموش شد.

## هم‌زمان قرآنی

وقتی قرآن آموزان

کلاس شهید

می‌شدند، اسم آن‌ها

را خط نمی‌زدند بلکه با

جوهر قرمز می‌نوشتند

و هنوز هم این لیست

با همان اسامی وجود

دارد، به همین صورت

اسامی این لیست با

اضافه شدن تعداد

شهدا، قرمز رنگ تر

می‌شد؛ اسامی این

شهدا را ما هنوز هم

در جلسات جمعه‌های

خود عنوان می‌کنیم و

همه حاضران به جای

آنها حاضر می‌گویند.



سوره‌ها

ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ



علی‌اکبر ملکشاهی

انس رزمندگان با قرآن مشهود بود  
علی‌اکبر ملکشاهی، قاری بین‌المللی قرآن،  
متولد ۱۳۴۰ است که سه سال از هشت  
سال دفاع مقدس را برای دفاع از میهن  
اسلامی‌مان در جبهه‌ها حضور داشته است،  
این قاری قرآن علاوه بر حضور فعالی که در  
عملیات‌های مختلف داشت به آموزش قرآن  
برای رزمندگان نیز می‌پرداخت.  
پایان تحصیلات مقطع متوسطه و گرفتن  
دیپلم او، تقریباً همزمان با شروع جنگ  
تحمیلی بود. ملکشاهی که در آن سال  
جوانی ۱۹ ساله بود با یکی از دوستان

فاطرات دفاع مقدس از زبان اساتید قرآنی

# همسنگران دیروز وقاریان امروز

«هشت سال جنگ تحمیلی یادآور رشادت‌هایی است که شهدا و رزمندگان در  
جای‌جای سرزمین اسلامی ایران به جا گذاشتند و با تمسک به قرآن و اهل‌بیت(ع)  
حتی برای یک لحظه هم دست از جهاد برای دفاع از خاک ایران اسلامی بر نداشتند؛  
نقطه مشترک تمامی شهدا و رزمندگان جنگ تحمیلی هشت‌ساله، دفاع از ایران اسلامی  
با تمسک به قرآن بود و به گفته رزمندگان اسلام، شهدا، جانبازان و رزمندگان جنگ  
تحمیلی هشت‌ساله نه تنها همواره یک جلد قرآن جیبی با خود به همراه داشتند بلکه  
صدای قرآن خواندن آنها نیز از هر سنگری به گوش می‌رسید.

علی‌اکبر ملکشاهی،  
علاوه بر مقابله با  
دشمنان برای حفظ  
ایران اسلامی، کارهای  
فرهنگی نیز انجام  
می‌داد و کلاس قرآن  
هم داشت؛ سه ماه از  
سه سال حضور خود  
در جبهه به آموزش  
قرآن پرداخت و به  
همراه دیگر دوستان  
قرآنی خود در مناطق  
جنگی حاضر می‌شد.



رزمنده در جبهه‌ها تا چه میزان با قرآن انس داشته‌اند؛ بچه‌های رزمنده، انس واقعی با قرآن داشتند اما آنچه که شاخص بود و خود را بیشتر نشان می‌داد عمل به قرآن از سوی رزمندگان اسلام در میدان عمل بود؛ در جبهه‌های جنگ رزمندگانی را داشتیم که شاید خیلی هم بلد نبودند قرآن را به صورت صحیح بخوانند اما از ۱۰۰ قاری مثل ما بهتر به قرآن عمل می‌کردند و اهل صبر و تحمل بودند.

وی ادامه می‌دهد: هنوز هم که سال‌هاست قرآن می‌خوانیم در کوچه پس کوچه‌های عمل به آموزه‌های قرآنی مانده‌ایم؛ آموزه‌هایی مثل صداقت، امانت‌داری، وفای به عهد، روحیه ایثار و شهادت، از خودگذشتگی، ارجحیت دادن دیگری به خود و دیگر کارهایی که بچه‌ها در جبهه انجام می‌دادند؛ بچه‌ها در جبهه، کفش همدیگر را واکس می‌زدند، کارهای نظافتی سنگر را انجام می‌دادند و هیچ کاری را بد نمی‌دانستند.

وی می‌گوید: هر وقت یاد دوستان شهیدم و مرام آنها می‌افتم که هر یک کتابی مفصل است، آیه پایانی سوره مبارکه فتح در ذهنم نقش می‌بندد:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ».



### محمد عباسی

#### قرآن در جای جای جبهه حاکم بود

محمد عباسی، قاری بین‌المللی، مدرس قرآن و داور مسابقات قرآن که متولد ۱۳۴۵ است نیز در ۲۲ سالگی طعم حضور در جبهه‌های حق علیه باطل را چشیده است و زمانی که صحبت از جبهه و جنگ می‌شود از هم‌زمانش «مهدی قره‌شیخلو» و «احمد ابوالقاسمی» که هر دو از قاریان بین‌المللی کشورمان هستند، نام می‌برد.

سال ۶۷ که محمد عباسی به جبهه رفت، دقیقاً زمانی از جنگ تحمیلی هشت‌ساله بود که جبهه‌ها نیاز شدیدی به رزمندگان داشتند و عراق فشار زیادی به مرزهای ایران

وارد کرده بود؛ امام خمینی(ره) در آن سال فرمودند که برای حضور نوجوانان در جبهه، نیازی به اجازه والدین نیست و این فتوای امام(ره) بود که محمد عباسی و بسیاری از هم‌درسی‌های او را به سمت جبهه‌ها سرازیر کرد و محمد عباسی در آن سال تصمیم گرفت با تعدادی از دوستان خود به جبهه اعزام شود.

محمد عباسی درباره اعزام خود به جبهه می‌گوید: سالی که به جبهه اعزام شدم قبل از آغاز عملیات مرصاد در خط مقدم با چند نفر از قاریان خوب از جمله مهدی قره‌شیخلو و احمد ابوالقاسمی بود که عراقی‌ها یک حمله سنگین کرده بودند، در ایستگاه حسینی اهواز تک کرده بود و با ابزار جنگی زیادی که داشت به رزمندگان اسلام حمله می‌کرد، نزدیک بود خرمشهر و اهواز را فتح کند و تا نزدیکی‌های شهر نیز آمده بود. آن موقع ما در پادگان دوکوهه مستقر شده بودیم که گفتند رزمندگان باید بروند و جلوی تک را بگیرند.

وی ادامه می‌دهد: در آن روزها دوستان و هم‌زمان ما که می‌دانستند ما چند نفر قاری قرآن هستیم از ما می‌خواستند «و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» (انفال/۳۹) را با صوت بخوانیم و ما هم می‌خواندیم و می‌گفتند وقتی شما این آیه را می‌خوانید ما روحیه می‌گیریم؛ ما خودمان هم با تلاوت این آیه روحیه می‌گرفتیم.

وی با بیان اینکه قرآن در جای جای جبهه حاکم بود، ادامه می‌دهد: پیام‌های قرآنی که از سوی امام خمینی(ره) می‌آمد روحیه بچه‌های رزمنده را بالا می‌برد و این پیام‌ها نقش بسزایی در انگیزه دهی به رزمندگان داشت. ارتباط با قرآن در جبهه‌های جنگ به قدری بود که حتی وقتی در سر و صدای زیاد مناطق جنگی و زمان حملات شدید، قرآن را با صوت می‌خواندم، بچه‌ها می‌گفتند: «حاج محمد بلندتر بخوان تا ما روحیه بگیریم.»

عباسی درباره معنویت شب‌های قبل از عملیات، می‌گوید: رزمندگانی که می‌خواستند در عملیات شرکت کنند شب قبل از عملیات در لاک خود فرومی‌رفتند و در یک گوشه‌ای از سنگرها با خدای خود مناجات می‌کردند و به درگاه خداوند گریه و انابه می‌کردند که خدایا ما را شهید کن و با همین هدف هم به عملیات می‌رفتند. حتی بعضی از رزمندگان هم بودند که شب قبل از عملیات برای خودشان قبر درست می‌کردند، داخل قبر دراز می‌کشیدند و با خدای خود نجوا می‌کردند؛ این صحنه‌ها که آن روزها و شب‌ها در جبهه‌ها می‌دیدیم در هیچ جای دیگر دنیا نمی‌توان، دید.

صمیمی خود که به انجام فعالیت‌های دینی و تلاوت قرآن می‌پرداختند، تصمیم گرفتند برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه بروند؛ از طرفی دوست داشتند که در جبهه نیز حضور پیدا کرده و به عنوان رزمنده برای دفاع از میهن اسلامی به جنگ با دشمن بپردازند.

به توصیه مرحوم آیت‌الله مشکینی برای مدتی تحصیل در حوزه علمیه را کنار گذاشت و وارد سپاه شد تا از آن طریق به جبهه اعزام شود و اعزام شد.

علی‌اکبر ملکشاهی، علاوه بر مقابله با دشمنان برای حفظ ایران اسلامی، کارهای فرهنگی نیز انجام می‌داد و کلاس قرآن هم داشت؛ سه ماه از سه سال حضور خود در جبهه به آموزش قرآن پرداخت و به همراه دیگر دوستان قرآنی خود در مناطق جنگی حاضر می‌شد.

ملکشاهی که خاطرات زیادی از حضور خود در جبهه و هم‌زمان قرآنی خود در دوران نبرد حق علیه باطل دارد، می‌گوید: تاریخ جنگ به خوبی نشان می‌دهد که بچه‌های

## هم‌زمان قرآنی

عباسی درباره

معنویت شب‌های

قبل از عملیات،

می‌گوید: رزمندگانی

که می‌خواستند

در عملیات شرکت

کنند شب قبل از

عملیات در لاک خود

فرومی‌رفتند و در یک

گوشه‌ای از سنگرها

با خدای خود مناجات

می‌کردند و به درگاه

خداوند گریه و انابه

می‌کردند که خدایا ما

را شهید کن و با همین

هدف هم به عملیات

می‌رفتند.

مهدی قره‌شیکلو؛  
دومین باری که به  
عنوان نیروی رزمی با  
چند نفر از بچه‌های  
قرآنی از جمله «محمد  
عباسی» که از همان  
سال‌ها دوست و رفیق  
صمیمی و بچه‌محل  
بودیم به عنوان کمک  
آر بی چی زن، به  
جبهه اعزام شدیم  
اما به دلیل اینکه  
ما قرآنی بودیم، تا  
به جبهه می‌رفتیم  
ما را می‌شناختند  
و همزمان با حضور  
رزمی خود در جبهه،  
برنامه‌های صبحگاه  
به منظور تلاوت قرآن  
کریم و کارهای قرآنی  
هم داشتیم

### مهدی قره‌شیکلو

#### تلاوت قرآن در صبحگاه

مهدی قره‌شیکلو، قاری بین‌المللی قرآن، متولد ۱۳۴۷ نیز برای نخستین بار در سال ۱۳۶۲ و در سن ۱۵ سالگی طعم حضور در جبهه‌های حق علیه باطل را چشیده است. در سال ۱۳۶۲ سازمان تبلیغات اسلامی طرحی را به منظور اعزام قاریان به مناطق جنگی برای امر تبلیغ و آموزش قرآن به رزمندگان اجرا می‌کرد که قره‌شیکلو برای نخستین بار در آن سال به مناطق جنگی اعزام شد.

از آن پس تا سال ۱۳۶۴ هرساله همزمان با ایام نوروز به همراه کاروان قرآنیان به جبهه می‌رفت تا رسالت خود را در امر آموزش قرآن انجام داده باشد و طعم حضور در جبهه‌های جنگ را هر چند به منظور آموزش قرآن در رزمندگان بچشد. اعزام به عنوان نیروی قرآنی برای امر تبلیغ به جبهه‌ها تا سال ۶۴ ادامه داشت که وی در سال ۱۳۶۵ تصمیم می‌گیرد برای نخستین بار به صورت نیروی رزمی در قالب سپاه ۱۰۰ هزار نفری محمد رسول‌الله(ص) به جبهه اعزام شود.

پس از پشت سر گذاشتن یک دوره آموزشی کوتاه در پادگان آموزشی بسیج به عنوان نیروی امدادگر به جبهه اعزام می‌شود. همچنین در سال ۱۳۶۷ قبل از عملیات مرصاد نیز با چند نفر از بچه‌های قرآنی اعزام شد و چندین ماه نیز در مناطق جنگی حضور داشت.

مهدی قره‌شیکلو درباره آخرین حضور خود در جبهه‌های حق علیه باطل می‌گوید: دومین باری که به عنوان نیروی رزمی با چند نفر از بچه‌های قرآنی از جمله «محمد عباسی» که از همان سال‌ها دوست و رفیق صمیمی و بچه‌محل بودیم به عنوان کمک آر بی چی زن، به جبهه اعزام شدیم اما به دلیل اینکه ما قرآنی بودیم، تا به جبهه می‌رفتیم ما را می‌شناختند و همزمان با حضور رزمی خود در جبهه، برنامه‌های صبحگاه به منظور تلاوت قرآن کریم و کارهای قرآنی هم داشتیم در آن شرایط جایجایی‌های زیادی انجام می‌شد، نمی‌توانستیم کلاس مستمر قرآن یا برنامه‌های متناوب قرآنی در جبهه داشته باشیم.



### محمد خواجوی

#### بسیجی قاری، قاری بسیجی

محمد خواجوی، از اساتید قرآن کریم، متولد ۱۳۳۱ نیز از قرآنیان حاضر در جبهه بود و در قالب طرح «بسیجی قاری، قاری بسیجی» به جبهه اعزام شد تا در فواصلی که حمله‌ای نبود و اوضاع منطقه آرام‌تر بود به آموزش قرآن برای رزمندگان بپردازند. اعزام قرآنیان به جبهه در قالب طرح «بسیجی قاری، قاری بسیجی» به صورت داوطلبانه بود که محمد خواجوی هم داوطلب حضور در این طرح شد. خواجوی درباره حضور داوطلبانه خود در طرح بسیجی قاری، قاری بسیجی می‌گوید: سه بار به جبهه اعزام شدم که البته هر بار مدت کوتاهی در مناطق جنگی حضور داشتم؛ نخستین بار که به جبهه رفتم در قالب طرح «بسیجی قاری، قاری بسیجی» سازمان تبلیغات اسلامی بود که بنا بود با اعزام به جبهه به انجام برنامه‌های قرآنی و آموزش قرآن بپردازیم. بار دوم زمانی بود که برای اعزام به جبهه اعلام عمومی برای اعزام شد. در آن سال‌ها کارمند آموزش و پرورش بودم و به این دلیل که آموزش و پرورش به ما نیاز داشت به راحتی اجازه نمی‌داد که به جبهه برویم تا زمانی که اعلام عمومی برای اعزام به جبهه صورت گرفت و وزارت آموزش و پرورش نیز موافقت خود را برای اعزام فرهنگیان به جبهه اعلام کرد؛ طی عملیات کربلای پنج در جبهه حضور داشتم و بعد از آن نیز یک یا دو بار به مدت کوتاه اعزام شدم.



### احمد ابوالقاسمی

#### تشویق مادر برای حضور در جبهه

احمد ابوالقاسمی، قاری بین‌المللی قرآن کریم، متولد ۱۳۴۷ تهران نیز در سال‌های جنگ هشت‌ساله به همراه دوستان قرآنی

خود به جبهه اعزام شد و در طول هشت سال دفاع مقدس شش بار و هر بار حدود سه ماه در جبهه حضور داشت.

یکی از عواملی که باعث شد این قاری نوجوان در آن سال‌ها به جبهه اعزام شود تشویق‌های مادر بود که احمد ابوالقاسمی در این باره می‌گوید: «خیلی‌ها نفهمیدند و نخواهند فهمید که اگر مادری فرزند خود را به جبهه می‌فرستد نه اینکه، علاقه‌ای به او نداشته باشد بلکه موضوع مهم‌تری را می‌بیند و می‌خواهد که فرزندش رشد کند؛ مادرم همواره به من می‌گفت: این همه جوان می‌روند به جبهه تو هم باید بروی، هر چند که سنم نرسیده بود اما خودم هم علاقه داشتم که بروم.

احمد ابوالقاسمی هر چند که در سن قانونی برای اعزام به جبهه نبود اما به دلیل اصرارهای مادر و علاقه شخصی خود هر طور که شده به جبهه اعزام شد که درباره حضور خود در جبهه می‌گوید: «از سال ۶۱ تا سال ۶۷ شش بار به جبهه رفتم و بار آخر بود که مجروحیت جدی برایم ایجاد شد و ترکش از پشت کتف وارد ریه‌ام شد و هنوز هم همانجاست.»

علاوه بر اعزام‌هایی که به عنوان نیروی رزمی به جبهه داشت در سال ۶۴ با اساتید حوزه تلاوت به مدت ۱۰ روز به جبهه رفت و در جبهه و حسینیه‌های نزدیک خط مقدم که محل تجمع رزمندگان بود به اجرای برنامه‌های قرآنی پرداخت. در آن سفر در کنار اساتیدی از جمله: شه‌ریار پرهیزکار، محمود لطفی‌نیا، علی فریبن، حسن رضائیان، علی گرچی، مرتضی رهنما و محمد رضا ابوالقاسمی همراه بود و به تلاوت قرآن می‌پرداخت.

این قاری بین‌المللی قرآن که نقش خانواده‌ها در طول هشت سال دفاع مقدس و اعزام نوجوانان و جوانان به جبهه را چند نوع می‌داند، اضافه می‌کند: «برخی از خانواده‌ها فرزندان خود را با افتخار به جبهه اعزام می‌کردند و اصرار زیادی هم برای این کار داشتند؛ صحبتی که آن سال‌ها بین خانواده‌ها متداول بود این بود که اگر فرزندان ما به جبهه نروند، جلوی حضرت زهرا(س) شرمنده می‌شویم و نسبت به اسلام، احساس دین می‌کردند و پای اسلام ایستاده بودند. برخی از مادران هم اعتقاد داشتند که باید به جبهه بروند و برای پاسداری از ارزش‌های اسلام مبارزه کنند اما به دلیل مهر مادری که به فرزندان خود داشتند، نمی‌توانستند فرزندان خود را به جبهه بفرستند و این مادران هم به نحو دیگری مانند لباس دوختن برای رزمندگان، فرستادن مواد غذایی به جبهه و... دین خود را ادا می‌کردند.

ابوالقاسمی یادآور می‌شود: «دو سال از انقلاب گذشت که جنگ پیش آمد و هشت سال هم طول کشید؛ مردم این بچه تازه متولد شده

را بزرگ کردند و سالیان سال هم پای آن می‌ایستند. اگر جنگ نبود شاید بعد از چند سال، فشارها و تحریم‌ها می‌توانست اثرگذار باشد و انقلاب را از بین ببرد. علت پایداری انقلاب تا به امروز همین جنگ بود. وی می‌گوید: «حالا بعد از گذشت سال‌ها از جنگ دلم می‌سوزد که چرا آن زمان نمی‌فهمیدیم و نمی‌دانستیم که ۲۰ سال دیگر حسرت لحظه به لحظه صحنه‌های جنگ را خواهیم خورد! دلم از این می‌سوزد که چرا آن سال‌ها سن و سالم کم بود؛ قسم می‌خورم اگر آن روزها مثل حالا می‌فهمیدم و درک امروز را داشتم حتی یک روز هم از جبهه به تهران بر نمی‌گشتم و همانجا می‌ماندم.»



#### محمود لطفی نیا

سر سفره شهدا نشسته‌ایم!

محمود لطفی نیا، قاری بین‌المللی قرآن نیز در سال‌های ۶۴، ۶۵ و ۶۶ در قالب نیروهای بسیج مردمی به جبهه اعزام شد و طی حضور خود در جبهه بیشتر مشغول کارهای فرهنگی و تبلیغاتی بود اما یکبار در خط مقدم نیز حضور پیدا کرد. در گروه‌هایی که اساتیدی از جمله؛ محمدحسین سعیدیان، شهریار پرهیزکار، حسن رضاییان و ... حضور داشتند به جبهه اعزام می‌شد و در سنگرها و پادگان‌ها حضور یافته و به اجرای برنامه‌های قرآنی در محافل می‌پرداخت؛ اولین ابتهاج رسمی خود را نیز سال ۱۳۶۵ در بیمارستان جزیره فاو اجرا کرد.

محمود لطفی نیا با بیان اینکه فضای جبهه‌ها به‌گونه‌ای بود که حتی فعالان قرآنی و افرادی که انسی با قرآن داشتند باید تلاش می‌کردند تا از دیگران عقب نمانند، می‌گوید: رزمندگان در جبهه‌های جنگ، گوی سبقت را از افرادی که فعال قرآنی بودند و انس و الفتی با آن داشتند نیز ربوده بودند و افرادی همچون ما باید تلاش می‌کردیم تا از قافله آنها عقب نمانیم.

آیات قرآن بدون هیچ اغراقی در وجود بسیاری از رزمندگان سال‌های دفاع مقدس، چه در حالت رزم و چه در حالت استراحت دیده می‌شد، شب‌ها گاهی اوقات

که عملیات بود و یا مأموریت‌هایی پیش می‌آمد روحیه خدایی و توحیدی در وجود رزمندگان دیده می‌شد.

لطفی نیا ادامه می‌دهد: بدون تعارف باید بگویم هنوز هم که هنوز است و تا نسل‌های بعدتر نیز سر سفره شهدا نشسته‌ایم و هیچ وقت نباید در برابر شهدا تکبر بورزیم. هرچقدر که روزه روز ارادت خود را نسبت به شهدا بیشتر کنیم باز هم کم بوده است. اگر اکنون به خصوص جامعه قرآنی سر سفره قرآن نشسته است و از کنار قرآن دارد برای خودش اعتبار کسب می‌کند به خاطر وجود شهدا و رزمندگان در جبهه‌های هشت سال دفاع مقدس بوده است.



#### محمد انجم شعاع

فرماندهان دفاع مقدس، توأم با رزم خود قرآن را نیز حفظ می‌کردند

محمد انجم شعاع، از فعالان قرآنی نیز در دوران جنگ تحمیلی هشت‌ساله به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام شد و در سال ۵۹ در حالی که بنا بود برای تحصیل در رشته پزشکی به خارج از کشور سفر کند یکی از دوستان دوره نوجوانی‌اش که با وی انس بسیاری داشت به شهادت رسید و شهادت وی زندگی محمد انجم شعاع را نیز تغییر داد و در مسیر سفر به خارج از ایران سر از جبهه‌های نورانی دفاع مقدس در آورد. از همان اوایل حضور در جبهه به‌عنوان فرمانده دسته در خدمت سردار سلیمانی بود و بعدها با حکم امام (ره) برای تشکیل نیروی دریایی سپاه، به عنوان عضو کوچکی از مجموعه شورای فرماندهی به عنوان جانشین معاون نیروی دریایی سپاه در خدمت فرماندهان برای تشکیل این نهاد بود. بخشی از زندگی دوران دفاع مقدس این فعال قرآنی در ارتباط با دریا است و طی سالها حضور خود در جبهه در خدمت دریادلان نیروی دریایی سپاه بود و در پایان جنگ نیز در خدمت ستاد مشترک سپاه بود. انجم شعاع با عبور از میان خاطرات ماندگار آن روزها به معجزات قرآن اشاره می‌کند و می‌افزاید: طی حضور در جبهه‌های حق علیه باطل، گاهی اوقات شاهد آن بودیم که

فرماندهان در دوران دفاع مقدس، براساس سنت نبوی، توأم با رزم خود، قرآن را نیز حفظ می‌کردند و یا حداقل حفظ آیات موضوعی از کارهای جدی رزمندگان و فرماندهان بود که حتی در خاطرات عدیده‌ای از آزادگان سرافراز دفاع مقدس نیز این موارد عنوان شده است.

وی ادامه می‌دهد: به یاد دارم شهید سرافرازی که در عملیات والفجر سه، بر اثر اصابت خمپاره در نزدیکی وی، به شهادت رسید؛ تمام وجود این شهید مملو از ترکش‌های خمپاره بود، ولی قرآنی در جیب این شهید بود که هر روز با آن انس داشت و هیچ‌گونه اصابتی از ترکش در آن مشاهده نمی‌شد، نه به قرآن و نه به آن قسمت از بدن این شهید که ملموس با قرآن بود؛ این قضیه برای من بسیار عجیب و جالب توجه بود.

«جنگ پیوسته در ادبیات بشر از تقدس خاصی برخوردار نیست، جنگ یعنی کشتن آدم‌ها و از بین رفتن انسان‌ها و در هیچ دینی به عنوان کاری مقدس یاد نشده است، به جز جایی که جنگ با آرمان‌ها و اهداف والا و آیین‌گره خورده معمولاً جنگ‌های آزادی‌بخش را از جمله جنگ‌های مقدس یک کشور قلمداد می‌کنند»

این جملات بخش‌هایی از سخنان محمد انجم شعاع است که این سخنان را اینگونه ادامه می‌دهد: کشور ما هم به خودی خود در هشت سال دفاع مقدس به دلیل صدمات جنگ بر ایران اسلامی و صدماتی که به پیکره اسلام وارد شد، فی نفسه جنگ را مذموم می‌داند.

از آنجایی که جنگ و هشت سال دفاع مقدس، نوع دفاع مردم، نگاه و نگرش آنها و همچنین نوع ورود مردم به جنگ و دفاع از ایران اسلامی با آرمان‌های دینی و آموزه‌های وحیانی پیوند خورد، از تقدس لازم برخوردار شد و از آن به عنوان دفاع مقدس یاد می‌کنیم.

انجم شعاع ادامه می‌دهد: در تمام عملیات‌هایی که انجام گرفت، فرماندهان عالی‌رتبه نظام با استعانت از قرآن کریم و کسب تکلیف از مظهر آیات الهی، دفاع و عملیات خود را آغاز کردند، برای همین آموزه‌های قرآنی است که چه مادر شهید و رزمنده، چه پدر و همسر شهید، درکی آسان و سهل و گوارا در این زمینه خواهند داشت. وی در ادامه می‌گوید: من حلاوت آن روزها را فراموش نمی‌کنم و در ذهنم ماندگاری آن فراتر از دوران فعلی است؛ زیبایی این حلاوت زمانی معنا می‌گرفت که رزمندگان با تمام وجود به حفظ قرآن و قرائت آن می‌پرداختند و تمامی افعال و حرکات و رفتار آنان با قرآن عجین شده بود.

## هم زمان قرآنی

محمد انجم شعاع:

طی حضور در

جبهه‌های حق علیه

باطل، گاهی اوقات

شاهد آن بودیم که

فرماندهان در دوران

دفاع مقدس، براساس

سنت نبوی، توأم با

رزم خود، قرآن را نیز

حفظ می‌کردند و یا

حداقل حفظ آیات

موضوعی از کارهای

جدی رزمندگان و

فرماندهان بود که

حتی در خاطرات

عدیده‌ای از آزادگان

سرافراز دفاع مقدس

نیز این موارد عنوان

شده است.





علی‌اکبر توپچی از خاطرات جنگ می‌گوید

## برگزاری جلسات قرآن در گردان مقدار

◀ با بچه‌های گردان مقدار جلسات متعدد قرآنی برگزار می‌کردیم؛ من در آن زمان جزء نیروهای گردان بودم و مدتی بعد به تیپ ۶۳ خاتم رفتیم که توپخانه بود و من در قسمت زاغه این توپخانه حضور داشتم. در آن جا باید گلوله‌های کاتیوشا که حدود ۳ متر بود و ۹۰ کیلو وزن داشت را از زاغه در کامیون بار می‌زدیم و سپس کامیون در کنار قبضه سلاح می‌ایستاد و سربازها گلوله‌ها را برای شلیک به سمت دشمن قرار می‌دادند که کار حساس و پر رعب و وحشتی بود و سنگرهايمان به دلیل اینکه زاغه مهمات بود یک متر تا یک متر و نیم زیر زمین بود. چرا که توپخانه‌ها اغلب در تیررس دشمنان فرار داشتند.

این مدرس قرآن در پاسخ به این سؤال که آیا در زمان جنگ کلاس‌های قرآن نیز داشته‌اید و خاطره‌ای در این باره دارید؟ اضافه می‌کند: هنگامی که در زاغه توپخانه تیپ ۶۳ خاتم بودم باید گلوله‌های کاتیوشا را که حدود سه متر بود و ۹۰ کیلو وزن داشت از زاغه در کامیون بار می‌زدیم و بعد از آن کامیون می‌رفت

علی اکبر توپچی، مدیر فرهنگ‌سرای قرآن از حضورش در جبهه حق علیه باطل می‌گوید: به صورت متناوب در جبهه‌های جنگ حضور داشتم؛ مدتی در لشکر نجف که برای اصفهان بود، حضور داشتم و مدتی هم با بچه‌های گردان مقدار بودم که جلسات متعدد قرآنی را باهم داشتیم و جزء نیروی گردان بودم و مدتی نیز در تیپ ۶۳ خاتم حضور داشتم که توپخانه بود که در زاغه این توپخانه بودم.

جلسه قرآن داشتیم، همزمان با تلاوت قرآن یکی از بچه‌های گردان صدای شلیک آمد و همزمان غرق در تلاوت بود به گونه‌ای که متوجه صدای گلوله نشد و زمانی که ما همه بر زمین خوابیدیم، وی به تلاوت خود ادامه داد و در نهایت گلوله خورد.

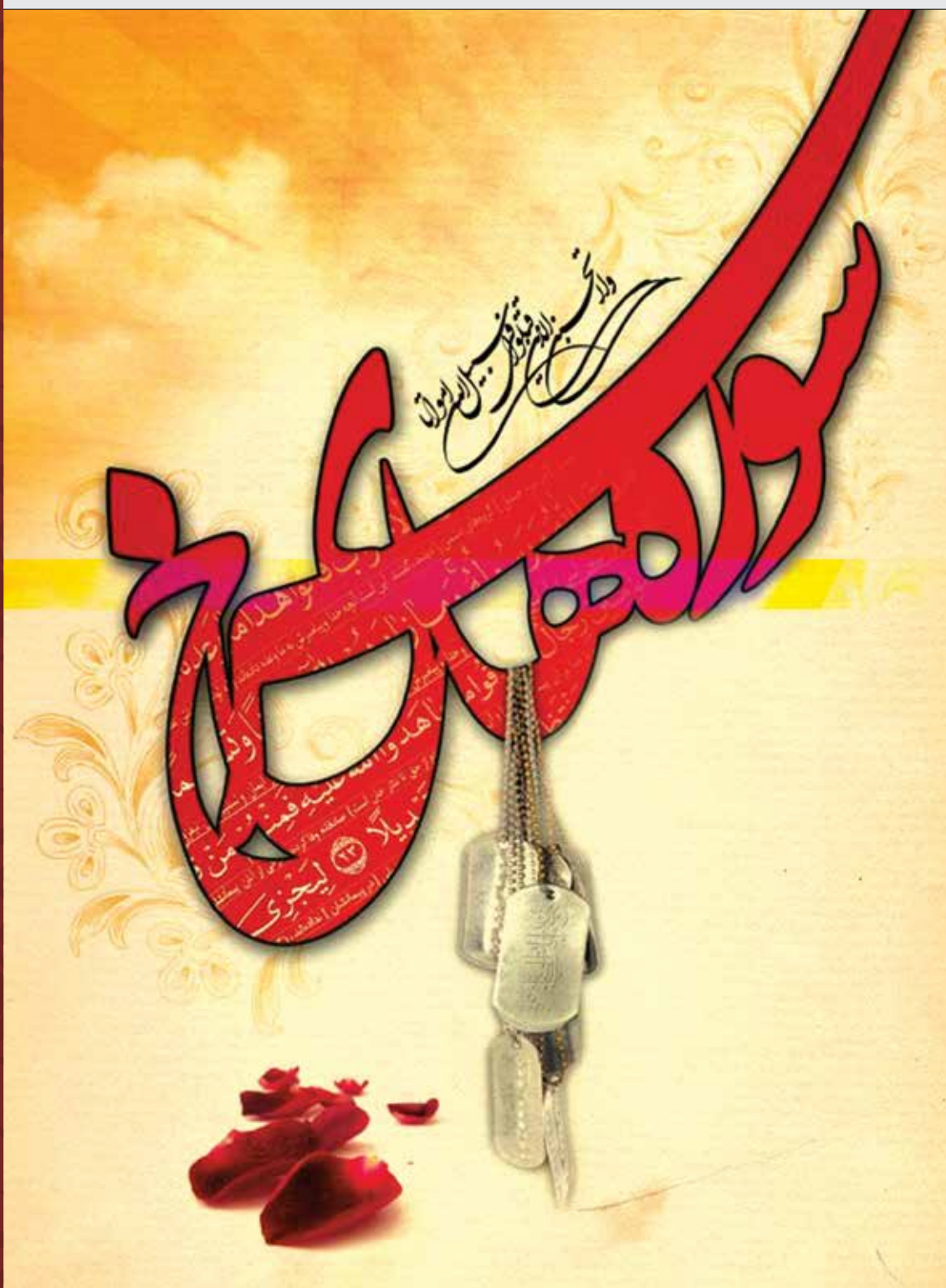
در کنار قبضه سلاح می‌ایستاد و سربازها گلوله‌ها را برای شلیک به سمت دشمن در کاتیوشا قرار می‌دادند؛ کار حساسی بود به دلیل اینکه همراه با رعب و وحشت بود و سنگرهايمان به دلیل اینکه زاغه مهمات بود، حدود یک تا یک متر و نیم زیر زمین بود چون توپخانه‌ها دائما در تیررس دشمنان بود که یک روز عصر که جلسه قرآن داشتیم، یکی از افراد داشت قرآن تلاوت می‌کرد و بسیار در حس رفته بود. هنگامی که صدای قبضه و شلیک می‌آمد سریعاً به دلیل عدم اصابت ترکش بر روی زمین می‌خوابیدیم که در این هنگام که آن دوستان در حال تلاوت قرآن آن هم با حس بود به گونه‌ای که دستش را زیر گوشش گذاشته بود که صدای شلیک گلوله آمد، تمام دوستان حاضر در جلسه خیز برداشتیم و بر زمین خوابیدیم و هر چقدر به این دوستان اشاره کردیم چون چشمانشان را هم بسته بود اصلاً توجه نکرد و ترکش خورد.

این قاری قرآن با اشاره به خاطره دیگرش از جنگ، می‌گوید: در شب عملیات والفجر ۸ مجروح شدم و یکی از شاگردان جلسه قرآنم فردی بود که به من خیلی ارادت داشت و هنگامی که کمی شیمیایی شده بودم بهم گفت که باید بروم عقب (محلّی که برای استراحت و استقرار بوده است که دارای بیمارستان است و عقب‌تر از خط مقدم است) که ما را سوار ماشینی کرد که من را به عقب ببرد که با روشن شدن ماشین و حرکت آن، خمپاره آمد و ماشین چپ شد و ما با همکاری سایر دوستان به عقب رفتیم.



سوره های سرخ

یادواره



عباس سلیمی عنوان کرد

## شهدا طلایه داران سبک زندگی قرآنی هستند

«عباس سلیمی، استاد و پیشکسوت قرآنی با اشاره به لزوم بهره‌مندی از آموزه‌های نابی که از شهدا می‌توان آموخت، اظهار کرد: شهدا طلایه‌داران سبک زندگی قرآنی هستند و برای دفاع از حریم قرآن و ولایت، جان خود را خود را شجاعانه تقدیم کردند؛ آنها به اوج قله معرفت و بصیرت رسیدند که این کار را انتخاب کردند و برای دفاع از حریم قرآن و ولایت، جان خود را که گران‌بهاترین سرمایه زندگی آنها است، تقدیم کردند و چه بسا شهیدانی در که روزهای اوج جوانی خود قدم به این راه گذاشتند اما با وجود سن کم، این راه را برگزیدند. بنابراین جوانان، زنان و مردان در روزهایی که از هر سو تهدیدهایی در راستای از بین بردن بصیرت وجود دارد، باید با بهره‌مندی از آموزه‌هایی که از شهدا به یادگار مانده است، برای رسیدن به زندگی ایده‌آل قرآنی و بصیرت‌افزایی از شهدا و سلوک آنان الگو برداری کنند.»

عباس سلیمی، استاد و پیشکسوت قرآنی با اشاره به شعار در نظر گرفته شده برای همایش «سوره‌های سرخ» اظهار کرد: شعار بسیار خوبی برای این همایش انتخاب شده است چرا که تأکید شده است شهدای قرآنی، پرچمداران بصیرت هستند. وی افزود: باید بینیم خروجی انس و ارتباط با قرآن و تعامل با قرآن باید چه باشد؟ آیا خروجی انس با قرآن باید این باشد که قرآن



سرخ

ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ



محمد رضا پورمعین

## بهره‌گیری از هنر در بزرگداشت شهدا

محمد رضا پورمعین، رئیس جمعیت قرآنی استان تهران در خصوص دومین همایش سوره‌های سرخ و زنده نگه‌داشتن یاد شهدای قرآنی در قالب هنر گفت: مقام معظم رهبری در یکی از فرمایشات ارزنده‌شان فرموده‌اند «زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهدا کمتر از شهادت نیست»، سازمان قرآن و عترت بسیج بر اساس طرحی، جمع خوبی از دوستان را جمع کرد و برای زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهدای قرآنی، طرح ساده و

«رئیس جمعیت قرآنی تهران با اشاره به اجرای همایش سوره‌های سرخ برای دومین سال متوالی، گفت: برای نهادینه کردن و جاویدان کردن اثر شهدای بزرگ به ویژه با عنوان شهدای قرآنی نیازمند دسترسی و استفاده از ابزارهای تعالی بخش هستیم، لذا امسال به این فکر افتادیم که با موضوع هنر، شهدای قرآنی را یاد کنیم و یادواره سوره‌های سرخ را در قالب هنر مطرح کنیم.»

را زیبا بخوانیم؟ آیا انس با قرآن باید موجب شود که در علوم قرآنی پیشرفت کنیم؟ آیا انس با قرآن باید موجب شود تفسیر قرآن بنویسیم؟

سلیمی ادامه داد: هرچند که تمامی این موارد در ارتباط با قرآن اهمیت دارند اما همه کار ما این نیست؛ نهایت آنچه قرآن برای ما ترسیم کرده است بندگی و تسلیم قرآن بودن و پیروی از زندگی به سبک و شیوه قرآنی است.

### شهدها؛ طلایه داران سبک زندگی قرآنی

وی با بیان اینکه شهدها، طلایه داران سبک زندگی قرآنی هستند، عنوان کرد: آنها به اوج قله معرفت و بصیرت رسیده اند که این کار را انتخاب کرده اند و برای دفاع از حریم قرآن و ولایت، جان خود را که گران بهاترین سرمایه زندگی آنها است تقدیم کردند.

این پیشکسوت قرآنی یادآور شد: شهدها با تقدیم گران بهاترین سرمایه زندگی خود، بالاترین و مقدس ترین پیامها را به ما داده اند که اگر شما قرآنی هستید از این مسیر سرخی که در امتداد خط سرخ کرپلای حسینی است، غفلت نکنید.

وی ادامه داد: شهدها این پیام را به ما دادند که هرگز در برابر دشمنان قرآن و دشمنان امنیت نظام جمهوری اسلامی ایران و در برابر کسانی که مبانی معرفتی و دینی ما را به تمسخر می گیرند و کسانی که به دنبال این هستند در قالب تهاجم فرهنگی جوانان ما و نسل آینده ما را نابود کنند کوتاه نیایید و در برابر اینها بایستید.

## انجم شعاع عنوان کرد

## بصیرت شهدها،

## راهگشای رسیدن به شهادت بود

معامله ای با خداوند متعال داشته باشند. انجم شعاع با بیان اینکه آن معامله، معامله با خونشان بود، تصریح کرد: از همین جا به نظر می رسد که اگر بصیرت شهدها نبود، به شهادت نمی رسیدند و خود را در این مسیر قرار نمی دادند.

### پیام شهدها؛ صراط مستقیم راهی جز بصیرت نیست

این فعال قرآنی اظهار کرد: این شعار، شعاری بسیار متین و محکم است، در واقع این شعار برای شهدها انتخاب نشده است بلکه برای زندگان چنین شعاری انتخاب شده است تا بدانند، چون که شهدها چونان انبیاء، چراغ راه هدایت بشریت بوده اند لذا آنها پیامشان این بوده است که صراط مستقیم راهی جز بصیرت ندارد.

وی خاطرنشان کرد: از طریق بصیرت است که می توانیم به صراط مستقیم که همان صراط هدایت است، دست پیدا کنیم.



محمد انجم شعاع، معاون هماهنگی و نظارت راهبردی شورای توسعه فرهنگ قرآنی در مورد شعار سومین دوره همایش سوره های سرخ یادواره شهدهای قرآنی، گفت: این شعار، بهترین شعار است و از بین گزینه هایی که می توانستند انتخاب کنند، گزینه احسن را انتخاب کرده اند.

وی افزود: دلیل این امر هم این است که شهدها در پی درک و مطالعه یک حقیقت آسمانی به بصیرتی دست یافتند که آن بصیرت، آنها را به سمتی سوق داد که

خوبی را با عنوان «سوره های سرخ» مطرح کرد. فعال قرآنی کشور ادامه داد: این طرح طی دو سال در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و بحث های تأثیرگذار در بین خانواده های شهدها و جامعه قرآنی مطرح شد اما تا جایی که برای نهادینه کردن و جاویدان کردن اثر شهدهای بزرگ به ویژه با عنوان شهدهای قرآنی، نیازمند دسترسی و استفاده از ابزارهای تعالی بخش هستیم امسال به این فکر افتادیم که با موضوع هنر، شهدهای قرآنی را یاد کنیم و یادواره سوره های سرخ را در قالب هنر مطرح کنیم. وی اظهار کرد: طبعاً یاد و خاطره عزیزی را گرمی داشتن فقط از نقل خاطرات و داشتن آلبوم عکس، فیلم و یا دست نوشته شهید می تواند فراتر رود.

برای استفاده از ابزارهای هنری باید با دل نوشته ها و دست نوشته های شهید از هنر فیلم، عکس، تئاتر و ساختن سمفونی های

فاخر و ایجاد نمایشگاه های فاخر عکس و تصویر و ورود در فضای مجازی در قالب های هنری استفاده کنیم و خوشبختانه امسال این مهم مورد توجه حلقه اول تصمیم گیری که من هم عضو افتخاری این جمع هستم، قرار گرفت.

### رویکرد «سوره های سرخ»؛ پرداختن به «شهدهای قرآنی» در قالب هنر

این فعال قرآنی با اشاره به اینکه مقرر شد در ۹ دی ماه امسال، جشنواره سوره های سرخ با عنوان «شهدهای قرآنی» از منظر هنر به این موضوع بپردازند، عنوان کرد: تبیین سروده های زیبا، اشعار زیبا در مقام شامخ شهدهای قرآنی، تئاتر، تله فیلم و فیلم کوتاه و هنرهای تجسمی و نمایشی و دستی شاید برای شروع در این موضوع در مقایسه با دیگر فعالیت ها نتواند رقابت خوبی داشته باشد اما

برای شروع بسیار مهم است و امیدواریم بتوانیم به سرعت از این مسیر استفاده کنیم و به مقصد برسیم. وی ادامه داد: نکته قابل توجه ای که امسال باید مورد عنایت قرار بگیرد توجه هنرمندان، هنرپرووران و اصحاب فرهنگ و هنر به این موضوع است که با راهنمایی و دخالت مؤثر با همکاری های مفید دست دوستانشان را بگیرند.

پورمعین از هنرمندان و شعرا متعهد و انقلابی، تصویرگران و تصویرسازان و بازیگران و خوشنویسان و موسیقی دانان و خوانندگان و فیلم سازان و نقاشان و خطاطان خواستار شد تا در فضای حقیقی و مجازی دست ما را بگیرند و باعث این باشند که نسل آینده، کودکان و نوجوانان و جوانان کشورمان با اثر فاخر آنها بتوانند با این نهضت بزرگ شهدها که امروزه به دست ما سپرده اند آشنا شوند و پاسدار آن باشند.

## یادواره سوره های سرخ

### پورمعین عنوان کرد:

برای استفاده

از ابزارهای هنری

باید با دل نوشته ها

و دست نوشته های

شهید از هنر فیلم،

عکس، تئاتر و ساختن

سمفونی های فاخر و

ایجاد نمایشگاه های

فاخر عکس و تصویر و

ورود در فضای مجازی

در قالب های هنری

استفاده کنیم.

وی افزود: دبیرخانه ستاد شهدای قرآنی در سازمان قرآن و عترت بسیج تهران بزرگ فعال است؛ در نخستین یادواره تنها به شهدای استان تهران پرداخته شد ولی از دوره گذشته شناسایی شهدای قرآنی سراسر کشور را در دستور کار قرار دادیم که به زودی این آمار تکمیل می‌شود.

### حضور خانواده‌های شهدای

#### شش استان کشور در سومین یادواره

قرآنی تصریح کرد: در یک سال اخیر در ۹ استان کشور یادواره شهدای قرآنی برگزار شده است، خوشبختانه جریان خوبی برای معرفی شهدای قرآنی کشور شکل گرفته و در سومین یادواره سوره‌های سرخ جمعی از خانواده شهدای شش استان کشور به نمایندگی استان‌های دیگر نیز حضور خواهند داشت. وی با اشاره به ابزار هنر در رسیدن به اهداف جشنواره عنوان کرد: در این یادواره توجه خاصی به استفاده از ابزار هنر برای معرفی شهدای قرآنی شده و از هنرمندان رشته‌های مختلف دعوت کرده‌ایم که پیام شهدا را با خلق آثار هنری منعکس کنند.

رئیس سازمان قرآن و عترت بسیج تهران بزرگ اظهار کرد: در این راستا همزمان با برگزاری مراسم یادواره نمایشگاهی از آثار هنری رشته‌های مختلف نقاشی، خطاطی، کاشیکاری، سرامیک، پارچه‌دوزی، فیلم، مستند و ... نیز برپا می‌شود؛ همچنین قرار است ویژه‌نامه این یادواره، از سوی خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا) در قالب نشریه رایحه عرضه شود.

از آنجا که برگزاری هر یادواره دارای اهدافی است، نشر و ترویج فرهنگ مقاومت، ایثار و شهادت در جامعه به‌ویژه برای نسل جوان که به تعبیر رهبر معظم انقلاب، آینده‌سازان کشور اسلامی ما هستند، یک ضرورت به‌شمار می‌رود که همین موضوع از جمله اهداف این یادواره به‌شمار می‌رود.

معرفی الگوها و اسوه‌های عینی و عملی سبک زندگی اسلامی و قرآنی به عموم مردم، تجلیل و تکریم خانواده‌های معظم شهدای قرآنی در راستای قدردانی از حماسه‌هایی که آفریدند و زمینه‌سازی جهت ارتقای معرفت و بصیرت قرآنی بین جامعه قرآنی به‌صورت ویژه و از سوی دیگر میان عوام را می‌توان از دیگر اهداف برپایی این جشنواره برشمرد.

اولین یادواره با حضور خانواده شهدای قرآنی و جمعی از مسئولان فرهنگی و قرآنی کشور، همچنین امت شهیدپرور ایران اسلامی ۲۵ دی‌ماه سال ۹۲ در محل سالن همایش‌های

همه قربانی عنوان کرد

## همکاری ۲۰ دستگاه قرآنی در برگزاری سومین یادواره «سوره‌های سرخ»

رحیم قربانی، رئیس سازمان قرآن و عترت بسیج تهران بزرگ به همکاری بی‌سابقه ۲۰ دستگاه قرآنی در برگزاری سومین یادواره سوره‌های سرخ اشاره کرد و گفت: شناسایی شهدای قرآنی برای سومین سال متممادی است که شکل منسجمی به خود گرفته و نهم دی‌ماه امسال سومین یادواره شهدای قرآنی به‌مناسبت روز بصیرت و با رویکرد هنری برگزار می‌شود.

شد؛ چندین ماه است سازمان قرآن و عترت سپاه محمد رسول‌الله(ص) با همکاری ۲۰ دستگاه قرآنی در تدارک و شکل‌دهی این یادواره است؛ این یادواره بیشترین مشارکت و هماهنگی میان دستگاه‌های قرآنی را دارد و در نوع خود بی‌نظیر است.

رحیم قربانی، رئیس سازمان قرآن و عترت بسیج تهران بزرگ در رابطه با عنوان و شعار سومین یادواره سوره‌های سرخ گفت: این یادواره با شعار «شهدای قرآنی؛ پرچمداران بصیرت» با نام «شهدای قرآنی در قاب هنر» در فرهنگسرای بهمن برگزار خواهد

راحه

ویژه‌نامه

سوره‌های  
سرخ

گزارشی از دو یادواره «سوره‌های سرخ»

## آغازی نیک در انتظار رسیدن به مقصد مطلوب

یادواره شهدای قرآنی با عنوان «سوره‌های سرخ» امسال به سومین سال برگزاری خود نزدیک می‌شود و این در حالی است که اولین و دومین یادواره در راستای نشر و ترویج فرهنگ مقاومت، ایثار و شهادت و گرامیداشت مقام و منزلت شهدای قرآنی توسط سازمان قرآن و عترت بسیج تهران بزرگ، با همکاری حداکثری دستگاه‌ها و نهادهای قرآنی کشور طی دو سال متممادی برگزار شد.

## تهیه مجموعه ۳۰ قسمتی از مستند معرفی شهدای قرآنی

وی افزود: تاکنون جامعه قرآنی به دیدار هفتگی خانواده بیش از ۱۸۰ شهید قرآنی رفته‌اند و مستندهای مختلفی درباره این شهدا تهیه شده که از جمله آنها می‌توان به تولید ۲۵ مستند با نام «ستارگان عشق» در سال ۹۲ و مجموعه ۴۰ قسمتی «سوره‌های سرخ» در سال ۹۳ اشاره کرد؛ امسال نیز مجموعه ۳۰ قسمتی در معرفی شهدای قرآنی تهیه شده که مراحل پایانی ساخت را سپری می‌کند و از دی ماه امسال پخش می‌شود؛ از دیگر مستندهای شهدای قرآنی می‌توان به پخش مستند «با شهدای قرآنی در ضیافت نور» در ماه رمضان و ۱۰ مستند «با شهدای قرآنی در نهضت حسینی» به مناسبت ماه‌های محرم و صفر اشاره کرد. قربانی با اشاره به گسترش سوره‌های سرخ در دیگر استان‌ها بیان کرد: با برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته و هماهنگی با شورای توسعه فعالیت‌های قرآنی قرار است سال آینده یادواره سوره‌های سرخ در تمام استان‌ها برگزار شود و نیز شاهد برگزاری کنگره سراسری شهدای قرآنی کشور در سال آتی باشیم.

وی در پایان خاطر نشان کرد: امسال با برگزاری همایش «پرچم‌داران بصیرت» مانند سال گذشته تلاش می‌کنیم که فرهنگ مقاومت، ایثار و شهادت را در ضمن معرفی این الگوها و اسوه‌های عینی و عملی دستورات وحیانی خداوند کریم در قرآن ترویج کنیم.



## فعالیت‌های ستاد «سوره‌های سرخ» در حوزه موسیقی

# موسیقی؛ سوره‌های سرخ

تهیه می‌شود که هم صوتی و هم تصویری در قالب نماهنگ است؛ حامد محضرنیا نیز کار ویژه‌ای در این زمینه انجام داده که آن اثر نیز به عنوان تیتراژ آغاز و پایانی مستند ۳۰ قسمتی «سوره‌های سرخ» پخش خواهد شد و به صورت تصویری نیز در قالب نماهنگ ارائه می‌شود.

آخرین کار نیز اثری از مجتبی مینوتن خواهد بود که این کار به صورت سه زبانه در زبان‌های فارسی، عربی و فرانسوی ارائه خواهد شد؛ این آثار هنری در حوزه موسیقی در روز ۹ دی‌ماه و همزمان با برگزاری یادواره «سوره‌های سرخ» رونمایی می‌شوند.

فعالیت‌های سوره‌های سرخ در بخش موسیقی شامل ۵ بخش است که اولین کار به گروه محمد رسول‌الله(ص) با سرپرستی جواد مکرمی به دو زبان فارسی و عربی اختصاص دارد؛ این کار با حضور ۶۳ نفر از اعضای گروه‌های مختلف تهران در مرحله تمرین است. چهار کار دیگر به شکل کرال در حال آماده‌سازی است که اولین کار، توسط حسن خانچی به دو زبان فارسی و عربی تهیه می‌شود که به شکل صوتی با دو نوع صوت و به همراه نماهنگ تصویری قابل پخش از شبکه قرآن و سایر شبکه‌های صدا و سیماست؛ کار هنری دیگر با موسیقی خاص سیدمیلاد تاج‌زاده

از جمله برنامه‌های جانبی که در کنار برپایی این یادواره به مرحله اجرا درآمد می‌توان به تولید ۲۵ مستند ۱۵ دقیقه‌ای از شهدای شاخص قرآنی و پخش آن‌ها از شبکه‌های مختلف سیما اشاره کرد.

همچنین با تلاش جمعی از دلسوزان عرصه ایثار و شهادت و مسئولان فرهنگی کشورمان، کتاب «سوره‌های سرخ» که شامل زندگی‌نامه شهدای شاخص قرآنی و رونمایی از تندیس شهدای قرآنی، اختصاص ویژه‌برنامه در رادیو قرآن به شهدای با همکاری خبرگزاری بین‌المللی قرآن با عنوان «رایحه»، جریان‌سازی در کشور و نیز برنامه‌های متعدد صدا و سیما که منجر شد ۲۴۶ شهید قرآنی تهران و حدود ۹۰۰ شهید قرآنی سایر استان‌ها شناسایی شوند و اطلاعات آنها در سازمان قرآن و عترت بسیج تهران اطلاعات شهدای قرآنی کشور جمع‌آوری شود، اشاره کرد.

از جمله برنامه‌های جانبی که در کنار برپایی این یادواره به مرحله اجرا درآمد می‌توان به تولید ۲۵ مستند ۱۵ دقیقه‌ای از شهدای شاخص قرآنی و پخش آن‌ها از شبکه‌های مختلف سیما اشاره کرد.

همچنین با تلاش جمعی از دلسوزان عرصه ایثار و شهادت و مسئولان فرهنگی کشورمان، کتاب «سوره‌های سرخ» که شامل زندگی‌نامه شهدای شاخص قرآنی و پخش آن‌ها از شبکه‌های مختلف سیما اشاره کرد.

همچنین با تلاش جمعی از دلسوزان عرصه ایثار و شهادت و مسئولان فرهنگی کشورمان، کتاب «سوره‌های سرخ» که شامل زندگی‌نامه شهدای شاخص قرآنی و رونمایی از تندیس شهدای قرآنی، اختصاص ویژه‌برنامه در رادیو قرآن به شهدای با همکاری خبرگزاری بین‌المللی قرآن با عنوان «رایحه»، جریان‌سازی در کشور و نیز برنامه‌های متعدد صدا و سیما که منجر شد ۲۴۶ شهید قرآنی تهران و حدود ۹۰۰ شهید قرآنی سایر استان‌ها شناسایی شوند و اطلاعات آنها در سازمان قرآن و عترت بسیج تهران اطلاعات شهدای قرآنی کشور جمع‌آوری شود، اشاره کرد.

برج میلاد و دومین یادواره نیز ۹ دی ماه ۱۳۹۳ در مصلا بزرگ امام خمینی (ره) برگزار شد.

برگزارکننده این یادواره‌ها را می‌توان سازمان قرآن و عترت بسیج سپاه حضرت محمد رسول‌الله(ص) تهران بزرگ نام برد که با همکاری شورای عالی قرآن، شبکه قرآن و معارف سیما، رادیو قرآن، سازمان دارالقرآن الکریم، خبرگزاری بین‌المللی قرآن(ایکنا)، مرکز فعالیت‌های قرآنی سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت قرآن و عترت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اتحادیه تشکل‌های قرآن و عترت کشور، اتحادیه مؤسسات قرآنی - مردمی، فرهنگسرای قرآن، بنیاد شهید و امور ایثارگران، سازمان بسیج شهرداری تهران و مرکز قرآن و عترت سازمان بسیج دانشجویی اقدام به برپایی این یادواره کرد تا زمینه‌ای برای برپایی دوره‌های بعد این یادواره در ابعاد بزرگتر و گسترده‌تر باشد.

## یادواره سوره‌های سرخ

با تلاش جمعی از  
دلسوزان عرصه ایثار  
و شهادت و مسئولان  
فرهنگی کشورمان،  
کتاب «سوره‌های  
سرخ» که شامل  
زندگی‌نامه شهدای  
شاخص قرآنی به  
همراه خاطرات،  
وصیت‌نامه‌ها،  
دلنوشته‌ها و  
عکس‌های ۱۱۴ شهید  
قرآنی است، تهیه شد.

رضا صبور، تهیه‌کننده مستند «سوره‌های سرخ» درباره سومین جشنواره شهدای قرآنی اظهار کرد: سال گذشته بنده مجموعه مستندی در ۴۰ قسمت تهیه کردم که از شبکه ۳ و قرآن نیز روی آنتن رفت؛ امسال نیز سازمان دارالقرآن مجموعه‌ای ۳۰ قسمتی را برای جشنواره «سوره‌های سرخ» به من پیشنهاد داد که هم اکنون در حال تهیه و تولید آن هستم؛ این کار درباره ۳۰ شهیدی است که زندگی هر کدام جذابیت‌هایی در خود داشت که ما را مصمم کرد در این حوزه کار کنیم. وی افزود: حضور رزمندگان هشت سال دفاع مقدس در جبهه‌های جنگ برگرفته از

(رضا صبور تهیه‌کننده جشنواره بیان کرد)

# بازنمایی فرهنگ شهدا

## با برپایی جشنواره «سوره‌های سرخ»

«تهیه‌کننده مستند «سوره‌های سرخ» عنوان کرد: در این کار تمام سعی ما این بود که برداشتی جدید و نو نسبت به موضوع داشته باشیم چون معتقدیم اکثر تولیدات این حوزه شکلی یکنواخت دارند. روشی که به هیچ وجه تأثیرگذاری ندارد و قادر نیست مخاطب را جذب کند اما همانطور که گفتیم تمام سعی ما در مستندهای «سوره‌های سرخ» این است که موضوعاتی را به تصویر کشیم که تا به امروز کمتر دیده و شنیده شده است.»

سوره

ویژه‌نامه

سوره‌های سرخ

مهدی رحیمی عنوان کرد

## ترسیم تمثال شهدای قرآنی

«مسئول بخش نقاشی و فرش یادواره «سوره‌های سرخ» عنوان کرد: سوژه خلق آثار در نقاشی و فرش پرتره و تمثال شهدای قرآنی و به ویژه شهدای هشت سال دفاع مقدس است که جزئی از جامعه فعال قرآنی بوده و یا سال‌ها به امر تربیت شاگردان قرآنی اشتغال داشته و در دوران دفاع مقدس و برهه‌های خطیر انقلاب اسلامی به فیض شهادت نیز نائل آمده‌اند.»

است که تعداد هنرمندان مشارکت‌کننده در اجرای این بخش را به اعدادی متبرک مثلاً ۱۲ یا ۱۴ نفر برسانیم.

رحیمی تصریح کرد: سوژه خلق آثار در این بخش همان طور که اشاره شده پرتره و تمثال شهدای قرآنی است و به ویژه شهدای هشت سال دفاع مقدس که جزئی از جامعه فعال قرآنی بوده و یا سال‌ها به امر تربیت شاگردان قرآنی اشتغال داشته و در دوران دفاع مقدس و برهه‌های خطیر انقلاب اسلامی به فیض شهادت نیز نائل آمده‌اند.

وی در رابطه با اینکه چرا از هنر دیوارنگاری شهری در ترسیم تمثال شهدا در قالب این یادواره استفاده نشده است، گفت: اتفاقاً این موضوع یکی از پیشنهادات ما بود که با توجه به لزوم هماهنگی با سایر نهادها و ارگان‌ها به ویژه مسئولان در امر مدیریت شهری و همچنین نبود زمان کافی این امر محقق نشد.

نقاشی بیاوریم یا به واسطه هنر سرامیک آنها را ترسیم کرده و یا به وسیله هنر بافت فرش آنها را نقش کنیم مبادرت به ایجاد چنین بخشی کردیم. وی افزود: تا به این لحظه حدود ۱۱ هنرمند برای حضور در این بخش از یادواره اعلام آمادگی کردند که البته حضور تعداد بیشتری از هنرمندان محتمل است و برای ما مطلوب

مهدی رحیمی، مسئول بخش نقاشی و فرش سومین یادواره «سوره سرخ» در رابطه با فعالیت این بخش در جشنواره گفت: شیوه کار در بخش نقاشی و فرش این یادواره به این شکل نبود که ما فراخوانی عمومی اعلام کنیم و از هنرمندان فعال در این رشته‌ها تقاضا کنیم که در این امر مشارکت کنند بلکه تنها با این هدف که تصاویر و تمثال شهدا را بر روی بوم



تعالیمی بوده که شخصی نبود، بلکه برگرفته از آموزه‌های دینی بوده که از قرآن کریم وام گرفته شده است، البته مسلماً در انگیزه‌های شهدا و رزمندگان، انگیزه‌های وطن‌پرستانه نیز نقش داشت اما آنچه اصل و پایه بود، اعتقادات دینی و قرآنی آنها بود که به آنها قدرت نبرد با دشمن تا دندان مسلح را می‌داد.

صبور تصریح کرد: نکته جالب اینجاست که اکثر این شهدا زیر ۳۰ سال سن داشتند؛ زمانی که برای هر انسانی، بهترین دوران برای لذت بردن از جوانی است اما آنان لذتی دیگر را انتخاب کردند و در آن راه قدم برداشتند؛ این گفته‌ها نیز به هیچ وجه شعاری نیست، زیرا ما در عمل می‌بینیم که جانفشانی این جوانان بود که در زمان حال، اعتلای این سرزمین را به ارمغان آورده است؛ با این توضیح، وظیفه سینماست که با تولید کارهای متعدد گوشه‌ای از این بزرگی را به تصویر بکشد.

تهیه‌کننده مستند «سوره‌های سرخ» با اشاره به نحوه تهیه و تولید این مستند عنوان کرد: در این کار تمام سعی ما این بود که برداشتی جدید و نو نسبت به موضوع داشته باشیم چون معتقدیم اکثر تولیدات این حوزه شکلی یکنواخت دارند؛ روشی که به هیچ وجه تأثیرگذاری ندارد و قادر نیست مخاطب را جذب کند اما همانطور که گفتیم تمام سعی ما در مستندهای «سوره‌های سرخ» این است که موضوعاتی را به تصویر کشیم که تا به امروز کمتر دیده و شنیده شده است.

عملی نیز کارکرد داشته باشد و به جوانان نشان دهد که چگونه می‌شود با تکیه به توصیه‌های شهدا در زندگی شخصی و اجتماعی هم موفق بود؛ در این حوزه نیز تنها یک بخش هنر موظف به انجام رسالت نیست بلکه باید تمامی عرصه‌های هنری منطبق به وظیفه خود ایفای نقش کنند. وی خاطرنشان کرد: برای این که بتوانیم در حوزه کارهای دینی در عالم هنر موفق باشیم باید بتوانیم قدم‌های خود را به‌صورت علمی و دانشگاهی برداریم؛ برای همین این فرهنگ که در ۹ دی به‌وجود آمده باید در دانشگاه‌ها جاری شود تا در آینده محصولات و جشنواره‌های مورد نظر بتوانند با قدرت و توانایی بیشتری در این زمینه قدم بردارند.

وی افزود: این رویداد در تاریخ کشور ما ماندگار خواهد بود چرا که به نوعی در آن، مردم، ولایت‌مداری خود را نشان دادند؛ به همین دلیل این جشنواره سعی دارد با همزمانی خود با این رویداد به جوانان بیاموزد که ولایت‌مداری و اتکا به ارزش‌های قرآنی تنها راهی است که می‌تواند این کشور را به سر منزل مقصود هدایت کند؛ نکته دیگر اینکه رسانه‌های تصویری و نوشتاری به ویژه رسانه‌هایی چون ایکنا و شبستان که کار مذهبی می‌کنند، قادر هستند با حمایت‌های خود از این جشنواره به برگزاری موفق آن کمک کنند. صبور ادامه داد: این جشنواره سعی دارد در کنار مطرح کردن ایده‌های قرآنی به‌صورت

## یادواره سوره‌های سرخ

### محمدعلی قربانی اظهار کرد

## تداوم، ابزار موفقیت جشنواره

«هنرمند خطاط در رابطه با اهمیت توجه به هنر در یادواره «سوره‌های سرخ» گفت: هنر در کشور ما تنها نباید به سینما خلاصه شود بلکه هنرهای دیگری چون خوشنویسی و هنرهای تجسمی وجود دارد که به واسطه آن می‌شود ارزش‌های اسلامی را اشاعه داد.

تبلیغی فراوانی به همراه داشته باشد. وی افزود: اهمیت جشنواره‌هایی چون «سوره‌های سرخ» زمانی جدی‌تر می‌شود که بدانیم محوریت این قبیل برنامه‌ها شهدا هستند؛ اگر نبود جانفشانی آنان، امنیت و آسایش کنونی برای ما مهیا نبود؛ با این توصیه هر رویدادی که در آن یاد و نامی از شهداست باید حمایت شود، به ویژه کارهایی که در آن هنر، محور است؛ نکته دیگر اینکه هنر در

محمدعلی قربانی، هنرمند خطاط با بیان این که برگزاری جشنواره‌های قرآنی به خودی خود امری پسندیده است، اظهار کرد: نباید تصور کنیم که برگزاری جشنواره به نوعی هدر دادن بیت‌المال است زیرا این نوع نگرش از سوی برخی‌ها، مغرضانه رواج داده می‌شود، در صورتی که به نظرم هزینه کردن در حوزه فرهنگ علاوه بر اینکه یک سرمایه‌گذاری مفید و سودآور است، انتظار می‌رود دستاوردهای

کشور ما تنها نباید به سینما خلاصه شود بلکه هنرهای دیگری چون خوشنویسی و هنرهای تجسمی وجود دارد که به واسطه آن می‌شود ارزش‌های اسلامی را اشاعه داد. قربانی اظهار کرد: جدا از الزامی که برای جشنواره‌های قرآنی برشمردیم باید این اصل هم مد نظر باشد که نحوه اجرای این رویدادها باید با اصول علمی و حرفه‌ای کاملاً همخوانی لازم را داشته باشد زیرا اگر عوامل برگزارکننده جشنواره‌های هنری بر اساس اطلاعات و آگاهی آنان انتخاب شوند، کارکردی که از آنها حاصل می‌شود نیز مفید بر فایده خواهد بود. این هنرمند خطاط در ادامه ضمن توصیه‌ای در رابطه با فعالیت‌های مرتبط با شهدا تصریح کرد: کارهایی که با محوریت شهدا برگزار می‌شود را باید با دقت نظر و جدی برگزار کرد و دست‌اندرکاران چنین فعالیت‌هایی باید اجازه دهند تا در آن توانمندی‌هایشان لحاظ شود تا ما شاهد رویدادهایی جدید و خلاق باشیم.



جعفر اصغری اظهار کرد

## شهادت

# بزرگترین هنر شهادت است

«مسئول بخش خطاطی «سوره‌های سرخ» گفت: زبان هنر گویاترین زبان برای بیان و انتقال مفاهیم آسمانی و قرآنی است، پس چه بهتر اگر جشنواره‌ای در کشور ما در عرصه هنر برگزار می‌شود این رویداد به مضامین قرآنی توجه ویژه داشته باشد تا هم کیفیت آن‌ها بالا رود و هم در جذب مخاطب و تأثیرگذاری موفق عمل کند.

به واسطه این راه، انسان به خداوندی متصل می‌شود که خود بزرگترین هنرمند است؛ با این توضیح برگزارکنندگان این جشنواره یکی از مسیرهای قدردانی از مقام شهدا را برگزاری جشنواره‌ای هنری دانستند.

### آثار «سوره‌های سرخ» تکراری نیست

این هنرمند در ادامه تصریح کرد: سومین جشنواره «سوره‌های سرخ» در رشته‌های خوشنویسی، قالیبافی، تجسمی، کاشی‌کاری برگزار می‌شود؛ البته برای هر یک از شرکت‌کنندگان، فعالیت‌هایی با محوریت چند شهید انتخاب شده تا کارها تکراری نشده و

جعفر اصغری، خطاط و مسئول بخش خطاطی سومین جشنواره «سوره‌های سرخ» در گفت‌وگو بی اظهار کرد: این جشنواره قرآنی به یمن مساعدت سپاه حضرت رسول (ص) با هدف ترویج فرهنگ قرآنی برگزار می‌شود؛ نکته جالب درباره این رویداد، این مهم است که کسانی در این رویداد حضور دارند که خود با قرآن عجین بوده است؛ برای همین کارشان با یک باور درونی ساخته شده و تأثیرگذاری لازم را نیز به همراه دارد؛ در ضمن این رویداد سعی دارد از مقام شهادتی که در کنار مقام شهادت، خادم قرآن بودن را هم زمینه افتخار آفرینی خود کرده‌اند، تجلیل داشته باشد. وی افزود: بزرگترین هنر را شهدا داشتند، چون

مهدی جلیلی عنوان کرد

## معرفی شهدای گمنام

«هنرمند مستندساز «سوره‌های سرخ» گفت: حقیقت این است که انسان تا زمانی که درگیر ساخت محصولی هنری با موضوع شهدای قرآنی نشده باشد قادر نخواهد بود که به غربت این شهدا و مظلومیت آنها در طی این سالیان و به حاشیه رفتن‌شان در کوران حوادث و اتفاقات روزمره پی ببرد.

وی افزود: از ابتدای انقلاب اسلامی تا سال ۹۲ که یادواره «سوره‌های سرخ» راهاندازی شد، اقدامی مؤثر و مطلوب در معرفی شهدای قرآنی صورت نگرفته بود و این شهدا که ابتدا خادمان قرآن بوده و در ادامه مزد خود را به موجب سال‌ها در خدمت قرآن بودن، گرفتند، کمتر شناخته می‌شدند و با آغاز به کار این یادواره، ابتدا شهدای قرآنی استان تهران و سپس تا به

مهدی جلیلی، هنرمند مستندساز در رابطه با جشنواره «سوره‌های سرخ» گفت: این جشنواره که از سال ۹۲ و به ابتکار سازمان قرآن و عترت سپاه محمد رسول‌الله (ص) تهران بزرگ آغاز به کار کرده است، حرکتی عظیم، فرهنگی و هنری در راستای شناساندن شهدای تأثیرگذار انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به مخاطبان است.

هر هنرمند از دریچه نگاه و هنر خود به شهدا بنگرد.

وی اظهار کرد: در این بخش جدا از اجرا می‌خواهم با چند کار خوشنویسی در این جشنواره حضور داشته باشم. اصغری تصریح کرد: زبان هنر گویاترین زبان برای بیان و انتقال مفاهیم آسمانی و قرآنی است، پس چه بهتر اگر جشنواره‌ای در کشور ما در عرصه هنر برگزار می‌شود این رویداد به مضامین قرآنی توجه ویژه داشته باشد تا هم کیفیت آن‌ها بالا رود و هم در جذب مخاطب و تأثیرگذاری موفق عمل کند.



امروز در سطح ملی این معرفی در قالب تولید آثار فاخر فرهنگی و هنری ادامه پیدا کرده است. این هنرمند مستندساز اظهار کرد: با وجود این تلاش‌ها اما اغلب این آثار تولیدی و مکتوب در مورد شهیدانی است که جزء چهره‌ها و شخصیت‌های شناخته شده دوران انقلاب و جنگ تحمیلی هستند و کمتر اثری به شهدای گمنام و تأثیر حضور آن‌ها پرداخته است که کم از چهره‌های نام آشنا نبوده‌اند.

وی تصریح کرد: اگر دیدار هفتگی در سازمان قرآن و عترت سپاه محمد رسول‌الله (ص) از خانواده شهدا به ویژه شهدای قرآنی محقق نمی‌شد، شاید سال‌ها کسی سرفازی از این خانواده‌ها که به فرموده امام راحل، چشم و چراغ این ملت هستند، نمی‌گرفت و زمینه برای ایده‌پردازی برای تولید آثار مستند از سوی این حقیر و سایر دوستان مستندساز فراهم نمی‌آمد.

امام خمینی

# سخن‌ها

در مهمت‌نامه‌شان و شادی و صوشتان محمد بن عبد الله

و از نفوس مطهره ای که در نور و خطابه

فاوحنی فی عمربا و اخلاصتبی و پروردگانه

شهدا ایل ایهای تیران معدند

مقام ششم بهری

سوره های

مشتری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شهادت قرآنی در قالب هنر

# سوره کافران

شهادت قرآنی، به چهره‌ها، بصیرت  
یومین با دوازه

۹ دی ۱۳۹۴  
فرهنگسرای بهمن



شورای عالی قرآن



دارالقرآن کبیر



بنیاد تخصصی قرآن  
گروه تخصصی قرآنی



سازمان قرآن و عترت  
بسمیخ تهران، بزرگ



سپاه  
محمد



سپاه



سپاه



سپاه

